فتوح الغیب

اثر

جناب عبدالقادرگیلانی

فتوح الغیب

حضرت عبدالقادرگیلانی
(سلام الله علیه)

مترجم : ح.ک.مقدم

مقدمه

ستایش ازآن الله است...به عددتمامی مخلوقاتی که دیده میشوند ...به مقداری که قرآن مبین، احکام الهی احتوا می نماید ،به تعدادفرد وجفت الله راسپاس باد...به اندازه زیبائی سلطنت الهی وبه اندازه ای که الله خویش را دوست دارد سپاس باد...چه در ظاهروچه در عالم باطن هرآن وهرلحظه، الله راسپاس باد...

از ازل تاابد الله هیچ نظیری ندارد .اوپاک ومقدس است .خلق را آفرید .اوست که اشکال آنهارا زیبا نمود.راه تقدیر را او رسم نمود.راه راست را اوبه انسانهاآموخت.

آنکه می میراند،زنده می کند الله است...الله است اوکه می خنداند می گریاند...اوهرکه را اراده نماید بیمارمی کند،اگربخواهد انسانها را ازهرفلاکتی حفظ می نماید.اگربخواهدمی تواند به فلاکت ها بیندازد،اوست که می دهد،آنکه نمی دهد هم اوست.

آسمان به فرمان او قبّه اش را فراز نمود.زمین با فرمان او گسترده شد.کوهها تپه های بزرگ با امراوست که می ایستند وبر زمین استوارمی شوند.

ازرحمت حق هیچکس نمی تواند قطع امید نماید.هم چنین نباید کسی خودرا از عذاب او ایمن فرض کند...

اجرای حکمی که او صادر نموده حتی لحظه ای به تاخیر نمی افتد.هرکاری که می بایست انجام پذیردبلافاصله انجام میشود.امربه جا آورده میشود، هیچکس نمی تواند مانع این گردد.

همه بنده او هستند ،آنکه بخواهد وآنکه نخواهد، به او خدمت می کنند.در همه جا اوست که مدح میشود ودر هرزبانی عشق اوست که زنده می گردد.هیچ جائی نیست که نعمت او به آنجا نرسیده باشد.از همه جهات وجهِ او دیده میشود،دائما در زبانها شکر اوست که جاری است.

صلوات وسلام برپیامبرمان باد ص .هرآنکه تابع آن پیامبربزرگ گردد راه راست را می یابد هرآنکه ازاو رو برگرداند ذلیل میشود.لگدمال میشود.تمامی سخنان آن پیامبر بزرگ ص درست است ،قرآن شاهد این است.آن پیامبربزرگ دنیا رادوست داشته اما بیش از ارزشش به آن اهمیت نداده.اوتنها به الله اطمینان نموده واو را دوست داشته .چنانکه بزرگی او بی نهایت است.

ازمیان مردم برگزیده شد وآمدنش،حق را وحقیقت را به میدان آورده.باطل فروافتاده بت ها برزمین غلطیده اند.

روی زمین با نور او روشن شده ونور اوتا قیامت ادامه خواهد داشت.

بازهم صلوات وسلام برآل واصحاب آن پیامبر بزرگ ص باد.وبر کسانی که تابع اوتا روز قیامت باشند.

تمامی التماس هایمان به الله است.درنهایت به او بازخواهیم گشت.اوست که مارا خلق می کند، تغذیه می نماید،بزرگ می کند، می خوراند،می نوشاند.اوست که ما را به کارهای سودمند وا می دارد، از چیزهای مضرّ باز می دارد.

آنچه که شمردیم نعماتی است که الله به ما احسان فرموده است.درسخنان ودر کارهائی که انجام میشود،درآنچه دیده میشود ویا دیده نمیشوند چیزهای با حکمتی وجود دارد.درهرکاری که انجام داده ومی دهیم ،درهرقدمی که می اندازیم ،کمک بزرگی ازاو وجود دارد.در سختی ها اوست که می رسد.اوست که مانع ازدست رفتن دارائی میشود.اوست که صبررا در تنگدستی ،وشکر رادروسعت عطا می کند.زیرا اوکسی است که آنچه را که اراده کند انجام می

دهد.برای اینکه هرحکمی راکه مایل است صادرکند قدرتش کافیست.پنهان راهم می داند،هرآنچه میشود با امر او صورت می پذیرد.تمامی خطاها برای اوآشکار است.او می داند هرآنکه راکه بندگی اورا می نمایدودربرابراوعصیان می کند.

التماس کنندگان را می شنود،دعای دعا کنندگان را قبول می نماید.کسی را یارای مقابله با او نیست.این حق به هیچکس داده نشده است.در نزد او شاه وگدا یکی است.

سپس مایلم این را بگویم که نعماتی که الله به من عطا فرموده بیشماراست. این نعمات را با شمردن نمیتوانم بپایان برسانم،زیرا حق تعالی چنین فرمود: "تمامی نیکی هائی که در شما موجود است از الله است."

وباز فرمود : "نعمات الله را باشمردن نمی توانید بپایان برسانید."

نعمات او درتمامی حالاتم قابل مشاهده است.صاحب چنان نعمات بزرگی هستم که زبان شمردنشان را ندارم حتی شکر آنهارابجا آوردن برای من بسیار بعیداست.عمرم بپایان میرسداما بدهی شکرم را نمی توانم ادا نمایم.اعداد بپایان میرسند اما نعمات راباشمردنشان نمیتوانم بپایان برسانم.

اگرچیزی برای بزبان آوردن چیزی باشد آن هم همین "فتوح الغیب" است.این کتاب یک احسان الهی است.تمامی کلماتش ازسوی حق به قلبم آمده است .دراین سخنان من هیچ سهمی ندارم .تمامی حکمت است.ازمنشا قرآن کریم واحادیث جاری شده است.الله را شاکر هستم بخاطراینکه صاحب چنین نعمتی هستم.من تنها میتوانم ظرفی برای این سخنان باشم.این رابگویم که این صحبت ها ،سخنان، تنها ازآنِ جستجوکنندگانِ حقّ است.سودِلازم ازاین سخنان راتنها سالکان راه حق میتوانند ببرند.الله یاورکسانی است که در راه دوست قدم می نهند و جستجوگرِحقّ هستند.

اولین مقاله

وظیفه

آنکه به الله تعالی وبه پیامبرمان ص ایمان آورده به انجام این سه چیز موظف است :

۱-گرفتن وبجاآوردنِ اوامرالله.

۲-انجام ندادن آنچه که منع نموده.

۳-چشم ندوختن به چیزی که در دست دیگران است،درست کارکردن،راضی بودن به احوال خود.

انسان درطول زندگی خود درمیان خطوطِ امر،نهی وتقدیرقرار دارد.هیچ زمانی نمی تواند از اینها خارج گردد.پس از اینکه ظاهرش راتابع اوامرحقّ نمود،برای عالم درونش سه وظیفه آغازمیگردد.آنهاراهم به این شکل میتوان شمرد:

۱-انسان باید به قلبش یعنی هستی درونش بازگردد.

۲-روح که طرفدار نیکی است باید نفس راکه مایل به بدی است محاسبه نماید.

۳-به این ترتیب تمامی سمت وسوی خویش را می بایست مطابق باراهِ سالکانِ حقیقی نماید.

مقاله دوّم

توصیه به صبر

تابع اوامر الله وپیامبرش ص شوید.با تبعیت از آرزوهای شخصیِ خودومغلوب احساساتِ خود شدن ،گمراه به راهِ بدعت نشوید.

هیچگاه شریکی برای او قائل نشوید...حق را تنزیه نمائید.به اواتهام نزنید.دربرابرراستی به تردید نیفتید.تصدیق کنید.همه تان درکنارهم خواهروبرادرباشید.دشمن را به میان خود راه ندهید.ازراستی وراست بودن نفرت نداشته باشید.همیشه راهِ حقّ ورهروانِ آن را جستجوکنیدودلسردنشوید.

تاآخرکارتلاش کنید.درانتظارباشید.دچارناامیدی نشوید.همواره درراه راستی ودرستی جمع گردید.همدیگررا دوست داشته باشید.درمیان تان عدم دوستی وارد نشود،بدی هائی راکه انجام داده اید رهاکنید.توبه کنید.خطائی را که یک بارمرتکب شدید برای باردوم انجام ندهید.درونتان وبیرونتان را پاک نگاه دارید.به مردابهای منحوس ،بن بست وظلمانی نیفتید.باطاعت به ربّتان روحتان را زینت بخشید.از درگاه او جدانشوید.روی از او برنگردانید....توبه تان را نشکنید...از شب و روز التماس کردن به الله خسته نشوید...زیرادرهای رحمت تنهادراین راه بازمی گردد.دراین راه است که یافتن سعادت حقیقی برایتان

ممکن میگردد...ازاین راه است که از مردابِ این عالم میتوانیدبه عالمِ بالای روحانی بروید.وصلت به حقّ دراین راه است.به منزل راحتی، آرامش وسلامت از اینجاست که وارد میشود...چنان خانه سلامتی که همه نوع مرکب درآنجا هست،هرنوع خوشی که هیچ چشمی آنها راندیده درآنجا هست.

ازاین نعمات خسته نمی شوید،دلزده نمیشوید،به فراوانی می خورید ومی آشامید

درآن مکان دوستان شما پیامبران ،صدیقان،شهیدان وصالحان خواهندبود.

الله نصیب همه ما بگرداند.

مقاله سوم

ابتلاء

وقتی برانسان سختی برسد اول تلاش می کند خودش ،خودرانجات دهد..وقتی موفق نشد شروع می کند به کمک خواستن ازاطرافیانش...به سوی پادشاهان میرود...التماس به صاحب مقامها میکند.بسوی ثروتمندان میدود...بسوی صاحبانِ حال می رود...دعا می طلبد، همّت می طلبد...اگرمریض باشد به دکتر می رود شفا را جستجو می کند.وقتی با این هم نجات نیافت به سوی الله بازمی گردد.

اگرخودش میتوانست کارخودرا انجام دهدبسوی مردم نمی رفت.اگرکارش را میتوانست بادست مردم به انجام برساند به سوی حق بازنمی گشت...دراینجا هم بجا آوردن آرزویش کمی به طول می انجامد، اما دیگر جائی برای رفتن برای اوباقی نمانده است...می ایستدوشروع می کندبه التماس کردن...دعا می کند،ثنا می کند،احتیاجاتش را یکی یکی می شمرد،التماس می کند...هنگام انجام اینها از طرفی ازرَد شدن میترسد،ازطرفی دیگرهم با امید به اینکه خواسته هایش به انجام میرسد خوشحال میشود...بعدا شروع به خسته شدن ازاین حال میکند، تصورمیکندکه دعاونیازی که انجام داده سودی نداشته...این بارهمه چیزازجمله دعا را رهامیکند..شروع می کند به انتظارکشیدن در حالی که حالی صاف وتمیزدارد...این بارهرآنچه تقدیرالهی است ظهورمی یابد...آنچه که بایدبشود میشود...درهمه جاقدرت وقوّتِ الله را احساس می کند،می فهمد که حرکت ،سکون.....هرچه هست ازاوست.می فهمدکه خیروشر،نیکی وبدی،دادن ونادادن ،گرفتن ،وسعت،تنگدستی، مُردن ، زنده شدن،عزّت،ذلّت ،ازحقّ می آیدوآن را با چشم صفا می بیند...این احوال را میبیند..ودراین حالش مانند طفلی دردست مادرشیردهنده میشود...مانندمرده ای دردستان غسّال میگردد...بیخبرازخود،آنچه آنها می خواهندرابه جا می آورد درنتیجه مانندتوپی میگرددکه بی اختیاراز راست به چپ می غلطد...نه برای خودش،نه برای

دیگری، هیچ حرکتی انجام نمیدهد.جزفعلِ حقّ هیچ چیزی نمی بیند.چشمش اورا می بیند،گوشش ازاو میشنود.اگرچیزدیگری ببیندیا بشنود ،برای او می بیند ومیشنود

مقاله چهارم

مرگ معنوی

اگرچشم برآنچه دردست مردم است ندوزی ،خودرامستغنی گردانی ازآنچه دردست ایشان است ،خواسته های بد ونادرستِ توشروع به مُردن می نمایند..

وقتی چنین شد درتوهیچ میلی نسبت به بدی باقی نمی ماند...همه اینها باکمکِ الله انجام میشود...درسایه این عنایت وکمک،به چنان زندگانی دست می یابی که پس ازآن مرگ وجود ندارد...ثروتی که ازاین بدست خواهی آورد پایان ناپذیراست ،آنچه داده شود پس گرفته نمی شود...راحتی وآسایشت ازمیان نمی رود...ازهیچ کدام ازچیزهائی که دوست داشته ای محروم نمی گردی...آنچه یادگرفته ای را فراموش نخواهی نمود،ازعاقبتِ خویش نخواهی ترسید.با این موجودیتِ تازه به عالمی کاملا متفاوت عبورمی کنی که سعادتش پایان نمی پذیرد،تمام نمی گردد.سلطنتش پایان نمی پذیرد...بلندیش به اوج نهائی نمیرسد -مرتّباً صعود می کند- دراینجا مورد تعظیم قرارگرفته،تحقیرنخواهی شد...زیرادرتو دیگریک مزیّت هست...ودرستی در ذاتت موجوداست..آنچه بگوئی حقّ وآنچه انجام دهی درست است...تودیگرتبدیل به جواهری بی نظیرگردیده ای...یگانه ای با یگانه.یکی با یک شده ای ...پنهانِ پنهان ،سِرِّ سرّ شده ای ،آیا کافی نیست؟....

دراین حال وعالم میتوان گفت که تووکیلِ پیامبران هستی.سرِّ ولایت درتوبه اتمام میرسد.به شکل اَبدال-دسته ای از اولیاء- درمی آئی...هردردی باتو به پایان میرسد.هراحتیاجی باتورفع میشود...باران باآرزوی تو می بارد...نباتات با عشق تومی رویند..سبزمیشوند...چه سلطان وچه شبان ،چه امام جماعت چه جماعت ؛تو بلا را ازهمه آنها دفع می نمائی...

توپس ازاین آمرِ عبادوبلادهستی ،دستها برای یاری تو می آیند.قدمها برای تو هدایا حمل می کنند.زبان ها شروع به مدح تومی نمایند...اینهابا اذنِ الله انجام می شود...حتی دونفرحرفی برای زدن برعلیه تو نمی یابند...

یا الله که این همه انعام واحسان می فرمائی ..اینها همه ازنعماتِ توست واز بخشایشِ توست.اکرامِ توست...الله صاحب احسان عظیم است.

مقاله پنجم

دنیا وحالش

اگردنیارا با زیبائی ظاهرش دیدی،فریب نخور،دنیا به همراه حیله اش، دامش وزهرهای کشنده اش به کسانی که مفتونِ آن شده اند داده شده است.آن که با غفلت اورا لمس نماید، بلافاصله می کُشَد.درآن چیزی به عنوان صداقت ، وفا موجودنیست..به آن با نظرِخوب نگاه نکن ومسرور نشو.این چنین باش :

درصحرا شخصی لخت وعوربرای رفع حاجت نشسته بود ومحل عورتش هم پیدابود...وهم بوی ناخوشایندی بوده...تومجبوری که هم بینی ات رابگیری وهم چشمت را ببندی...چنین است حالِ دنیا....برای نجات یافتن از او،هم چشمت راببند وهم بینی ات رابگیر...

به دنیا به اندازه احتیاجت وابسته شو.قلباً آن را دوست نداشته باش،هرآنچه قسمتت باشد خواهدآمد غصّه نخور...

مقاله ششم

رهاکردنِ خلق

خلق را به اذنِ الله رهاکن،وباز با امراوازآرزوهایت بگذر.دریک آیه کریمه چنین فرموده میشود :

"الله ؛اگرایمان دارید ،به الله اعتماد کنید."

خودرا رها به فضلِ الله وارادۀ اونَما.اگرآنچه راکه شمردیم انجام دهی،ظَرفی خواهی شدبرای علومِ الهی.

خلق را رهاکردن با باورداشتن به اینکه نه نیکی ونه بدی در دست ایشان نیست ونخواهدبود،امکان پذیراست.باتصدیقِ این حقیقت امکان پذیراست که تمامیِ قدرت را ازالله دیده وهیچ چیزی را در دست مردم نبینی.

اما اگربرسیم به رها کردنِ خود؛ این باتسلیم شدنت به حقّ وبه کناری انداختنِ وسائل واسباب ،میتواند صورت پذیرد.ازخودت هیچ حرکتی رانبین.به زور وقدرتِ خودت مغرورنشو.دراین حالت خودت راحقیرهم نبین واز خودت نفرت هم نکن.تسلیمِ حق شو.براساسِ اوامرِ اوحرکت کن.این راخوب بدان که انجام دهندۀ همه چیزدر اوّل وآخر الله است.

تودرحالیکه درشکم مادرشیئی ناشناخته بودی اوتورا تغذیه نمودوبه این عالم آورد وبازاوبوده که وقتی تودر گهواره ازهمه چیزبی خبردرحالتِ خواب بودی تورا حفظ وحراست نموده.به آن احوال قدیمی ات بیندیش وبه حق اعتمادکن.

مقامِ فنا دربرابرتجلیّات الهی چنین میتواند صورت بگیرد:

نخست باید دست از تمام خواسته ها برداشت.لحظه ای که این را انجام دادی ،تمامی آرزوهایت به آرامی شروع به مُردن می نماید،آرزوهایت محو میگردد.بعدازآن اراده ات شروع به مُردن می نماید.پس از این است که تجلّیِ الهی تورا می پوشاندودربرمیگیرد.هیچ مَرامی ازتوباقی نمی ماند.غیرازخواستِ حقّ هیچ چیزبرتونمیتواندحُکم براند،قلبت آرام ، وجودت راحت،دلت گشوده،رویت نورانی...ازهمه چیزدست میکشی ،تنهامشغولِ باخالق

میگردی.باموجودیّتِ حقّ ثروتمند میگردی.بااین دستِ قدرت است که تورا می گرداند،زبانِ ازلیش تورا صدامیزند.حقّ به تو دانش می آموزد.انواعِ کسوت های معنوی برتو میپوشاند.تورا ازعلومِ ازلی نصیب میرساند.دلت بازمیشود.بدی ها درآن نمیتوانند تفریح نمایند.هربدی درآن ذوب میگردد.تمامیِ موجودیّتت باآرزوی حقّ پُرمیشود.بدین ترتیب ازتوکرامت های گوناگون ظهور

مینماید.آن حالات از تودیده میشود،اما در اصل از سوی حق می آید.به این صورت بخاطرِ حقّ داخلِ زمره دل شکستگان میگردی.اصطلاح "مُنکَسِرُالقلوب" برای اینان بکارمیرود.معنایش "دلِ غمگینِ بخاطرِحقّ" است.

الله تعالی درخصوص انسانهای ارزشمندی که ذکرنمودیم چنین میفرماید:

"من با کسانی هستم که بخاطرِمن قلبشان محزون است."

این یک حدیث قدسی است.

برای یک زمانِ معیّن حالِ تو چنین ادامه می یابد،زمانی می گذرد،درآغاز به بسیاری از خواسته های بی ضرر نفست که به خوبی شهرت دارند واصل میگردی.سرورمان پیامبر ص بااشاره به این وضعیت چنین می فرمایند:

"ازدنیای شما سه چیزبرای من محبوب گردانده شد،زن،بوی خوش، ونور چشمم نماز."

تازمانی که آرزوی بَدَت ،هوس هایت نشکسته ،حتی باتونخواهدبود.وقتی که این هَوی وهوست نابودشد دیگرهیچ چیزدرتواستقرار نمی یابد...در تو نه نیکی میتواند به بازی بپردازد ونه بدی.نه عقل می ماند ونه فکر.به حالی درمی آئی که هیچ چیزرانمی توانی تشخیص دهی.حالی می یابی میان هستی ونیستی...الله تورامی میراند،مجدداً زنده می گرداند..درتواراده ای تازه وکاملاً متفاوت به ظهورمی آورد.هرخواسته ای رابا آن اراده ات خواهی خواست.به این حال که آمدی وهرخواسته ات که مطابق این شد،حق تعالی موجودیّت موهومی راکه خود به خودت اضافه نموده ای راگرفته ،تورا فنا مینماید.با این حال درنهایت

به زمره"منکسرالقلوب"داخل میگردی..دراین مقام بی اینکه خبرداشته باشی کارهائی مختلف وحکیمانه ای انجام میشود..سپس منیّتِ توشروع به ذوب شدن می نماید.به این ترتیبب به نهایت کار رسیده میشود.و واصل به حقّ می گردی،

یعنی لقاء حاصل میگردد..همه کارها تمام میگردد.تمامی تلاشها وکارهااساساً برای همین بود..وچنین است معنای "منکسرالقلوب".

کمی اصطلاح "موجودیّتِ باقی مانده" راکه دربالا ذکرشدرا توضیح دهیم:

معنای این ،یک آرامش وطُمانینه کامل است..یعنی واردشدن به حالی که دربالاعرض شدودرآن یک جاافتادگیِ کامل پیدانمودن است.برای اینکه این را روشن ترتوضیح دهیم آنچه را که الله تعالی اززبان پیامبرش ص فرموده گوش دهیم :

"بنده ام باعبادت نمودنِ به من نزدیک می گردد واو را دوست خواهم داشت...وقتی هم که دوستش داشتم دستِ گیرندهٔ او،گوشِ شنوندهٔ او،وچشم بینندهٔ اووپای راه رونده او میشوم.تمامی کارهایش رابا من انجام می دهد..."

در روایت دیگری هم این جمله وجود دارد:

"با من می شنود،بامن می گیرد، با من عقلش می رسد..."

این حال تنها با "فنا" شروع می گردد،این کارسخت نیست ،کافیست که خلق را رها کنی.خلق عبارت ازخیروشرّاست.تو هم چنین هستی ،هم با خیرهستی هم باشرّ...خیروشرِّ خلق را مخواه..تنها حقّ رابگیر باقی اش را رها کن ...بازدرتقدیرالهی خیروشرّهست.تو تا زمانی که دراین حال باشی الله تورا ازشرّآن محافظت می نماید ،به دریای خیرمی اندازد.درآن زمان ظرفی برای خیرش می گردی،به انواعِ نعمات واصل میگردی...به آرامش ،به راحتی به خوشی ودرنهایت منبع هرنوع زیبائی میگردی.

۱-فنا

۲-مونا

۳-مُبتَغی

اینها مراتب مختلف تصوف هستند.آخرین مراتبِ اولیاء اینهاست.تمایل نمودن به اینها چنان چیزی است که اولیاء وأبدال همواره آن راخواسته اند.تاکه اراده شان

رابه الله می سپارند وبراساس اراده اوحرکت می نمایند...اساساً به رهروان این راه گفتنِ "اَبدال" برای رساندنِ این معناست.

گناه اینان اینست که آرزوهای نفسانی گناه را با اراده حقّ یکی تصورکرده اند.درحدّذاتش آنان این را درپی فراموشی انجام می دهند.سپس به حالی معنوی درآمده به وحشت می افتند.دراین اثناء ازخود بیخود میگردند.درنتیجه تسلیمِ خواسته های خودشدن است که آنان نسبت به حق شرک می ورزند...بعداز آن یک بیداری از سوی الله به ایشان می آید...رحمتِ الله ، مرحمتِ الله می رسد،ازحالیکه درآن بودند ایشان را بیدار می سازند...آنها هم خطاهایشان رامیفهمند،استغفار می کنند ،توبه می کنند،الله هم توبه هایشان را قبول می فرماید...زیراتنهافرشتگان عاری از اراده هستند.پیامبران نه از اراده بلکه از بدی ها معصوم هستند...باقی انسانهای مکلّف وجنها ،نه از اراده ونه از بدی معصوم هستند،اما این واقعیّت هست که اولیاء از آرزوی بد،ابدال هم از اراده محفوظ هستند اما معصوم نیستند.این بدان معناست که گاهی میل هائی می کنند سپس به مقتضای مرحمتِ الهی،الله به ایشان مجدداً راهِ راست را نصیب مینماید.

مقاله هفتم

بیماریِ قلب

نفسَت را رهاکن واز آن دورشو.ازمُلکی که نسباً به خودت اضافه نموده ای جداشو.همه اش راتسلیمِ الله کن ودر درگاهِ قلب نگهبانی کن.هرآنچه راکه الله گفت" درقلبت نگاه دار" را حفظ کن و داخل قلبت ساز وآنچه راکه گفتند " نگیر" را به داخلِ قلبت وارد مکن.

پس ازاینکه خواسته های بد را ازقلبت خارج نمودی دیگرآنهارا نزدیکِ قلبت نگردان.راهِ خارج کردنِ این آرزوهای شیطانی ازقلب ،با عدمِ متابعت ازآن ومخالفت دائمی با آن امکان پذیرمی گردد.هیچ چیزی راکه خارج از ارادۀ الله باشد را نخواه.چیزی غیرازآن خواستن ،تمنّای پوچ است،بی عقلی است.

مبادا به چنین هوسی بیفتی ،ازبین خواهی رفت،هلاک خواهی شد...ازمرحمتِ حق دورخواهی ماند.تا به انتها مداوماً اوامرِ الله را بجا آور وتا به نهایت ازهرآنچه نهی نموده فرارکن.تا به نهایت تسلیمِ تقدیرِ او باش.هیچ چیزی ازمخلوقاتش راشریکِ او قرارمده.شرک نورز.

همه خواسته هایت،آرزوهایت شهواتت ،مخلوقاتِ او هستند.نخواه.خودرا تسلیمِ آرزوهای بَد مکن.اعتیادبه شهوت پیدانکن تا که مشرک نگردی.آیه:

"هرکس که خواستارِوصال به ربّش است کارِنیک انجام دهد،درعباداتی که برای ربّش انجام می دهد شرک قاطی نکند."

شرک تنها پرستیدنِ بتها نیست .تابعِ آرزوهای شخصی شدن باتاثیر دیدن ازخواسته هایت وتابع آنهاشدن هم یک نوع شرک وبت پرستی است.با دل باختن به دنیا ومتاعِ آن وآخرت ونعماتِ آن.

اگرمحبتِ هرکدام ازاینها رانسبت به محبّت به خالقت برتر انگاری یعنی که شرک ورزیده ای.دلباختگی به هرکدام ازاینها شرکِ خفی است.برای همین همواره پرهیزکن،به آنها نزدیک نشو.بترس ،خودرادر امان ازآنها تصوّرنکن.غافل نباش .هرچیزی رابه خوبی تحقیق کن.تنها با این حال است که به راحتی میتوانی برسی.خودت را صاحب هیچ حال ومقامی قرار نده.اما اگر صاحب یک مقام هستی آن را رهانکن و فرار نکن .اگربه تووظیفه ای معنوی داده شودوبه مقامی رسانده شوی هیچکدام رامگزین زیرا الله تعالی هرآن کاری انجام می دهد...تغییر می کند،تبدیل می نماید. آیه :

"آنچه راکه مابین شخص وقلبش می آید و می رود را اوست که اداره می نماید"

این یک هستیِ بی انتهاست ،خودت رامقیّد به اندازه های معیّن نگردان.اگرداخل یک چهارچوبِ معیّن بمانی آنچه راکه درست گفته ای وکامل انجام داده ای ممکن است اشتباه باشد...وناگاه می بینی چیزی را که گفته ای درلحظه ای غیب شده خواهدماند....تابع ارادۀ حقّ شو وبه هیچ چیزدخالت نکن.چیزهائی ازنوعِ کشف وکرامات تصوّرکرده وبزبان می آوری اما وقتی برعکسِ آن شد به خجالت می افتی،رسوا میگردی...دراین وضعیّت بردوشِ تووظیفه ای می افتد؛پنهان نمودنِ این حالِ خودت وبه کسی جزخودت اینهارانقل نکردن ...این است حالِ ثبات وبقای کامل.بدان که اینها هدیه ای ازسوی الله جلّ جلاله به توست...درآن صورت برای شکرنمودن از اوکمک بخواه ...برای اینکه به دیگری نشان ندهی بپوشان...اگراین احوال برود وبجای آن حالی دیگر بیاید غصّه نخور..درآن هم نعمات مختلفی که نمی دانی پنهان است..علم هست عرفان،معرفت هست،بیداریت را افزون میکندوبه توادب وتربیت می آموزد..

دریک آیه کریمه چنین فرموده میشود:

"ما هیچ کدام ازنشانه هایمان را تغییر نمی دهیم مگرباآوردنِ بهترازآن ..."

آیا نمی دانید که الله قادربه هرچیزی است؟

این قدرتِ الله را کوچک مشمار...درتقدیروتدبیر، اورا متهم نساز...دردرستی وعده اش هم به شک نیفت.حضرت پیامبر ص را برای خودت الگو قرارده.برخی ازآیاتی که برآن انسانِ بزرگ نازل شدودرمصحف ها نوشته شد در زبانها خوانده شد،،بعضی ازآیاتش ازمیان برخاسته شد..برخی

تغییرنمود،بجای آن آیات دیگری آمد...عکس چیزی راکه کمی قبل بیان نموده بود راکمی بعد بزبان آورد.اما این ظاهرحال بود.وجه دیگرآن رابه عنوان چیزی میان الله وخودش قبول می نمائیم.

بااشاره به حالتی که دربالا اشاره شد سروروممان پیامبرص چنین می فرمایند :

"درقلبم حالات مختلفی بوجود می آید از این رو هرروز هفتاد بار استغفارمی نمایم "

در روایتی دیگر : "صدبار"

حالِ پیامبرمان ص دائماً تغییر می نمود.ازحالی به حال دیگر می گذشت وبه سوی جا افتادگی پیش میرفت.به خزانه های عالمِ غیب واقف می گردید.به انواع زینت های معنوی مزیّن می گردید.چنین بود صعودِ مقامِ پیامبرمان ص ، درهرصعودش نقصانِ مرحله قبل رادریافته ،ماندنِ دریک حالِ محدودرا برای خود نقصان قبول نموده، استغفارمی نمود.به این ترتیب همانطور که خودش انجام می داد،به اصحابش هم استغفار نمودن را تلقین می نمود...زیرا درحالِ استغفاروتوبه بودن وظیفه بندگی است.بیشترین چیزی که برازنده انسان است استغفاروتوبه است.رهاکردنِ تمامی بدی ها با قصدِ انجام ندادنِ دیگربار،آنهاازپدرش آدم علیه السّلام به پیامبرمان ص واز ایشان به ما از راهِ وراثت رسیده است....زمانی که همه طرفِ آدم علیه السّلام راظلمت فراگرفته بود؛درآن زمان بود که استغفارنمود،سپس تاریکی گشوده شد،هرطرفش رانوردر برگرفت، نجات یافت.زیرا او زمانی عهد را فراموش نمود،تصوّرنمود که دردارالسّلام دائمی خواهدماند واینکه اللهِ رحمن ومنّان اورا ازبهشت بیرون نخواهدکرد.فرشتگان دائماً اورا سلام خواهندنمود .تصوّرنمود که آینده اش غیرقابل تغییراست.به این ترتیب تابع نفسش شدوهمه چیزرا فراموش نمود...کارتغییر یافت...ازآن زینتهای زیباعریان گردید آن عالَمِ نورانی درلحظه ای غرقِ درظلمات شد...ضیافتِ قبلی ازمیان رفت.

به این ترتیب زمانیکه همه چیز ازدستش گرفته شددریافت که کارازکجا آب خورده است.به یادِآن صافیِ بزرگ که درآن قرار داشت افتاد،اندیشید...

به راهِ اعتراف سر زد...اعتراف کردکه فراموش نموده وخطا نموده است.

خود به خودش استغفارتلقین نمود:

"یا ربّی ،ما نفسِ خودرا به بدی کشیدیم ،ناپاک ساختیم،اگرتومغفرت ومرحمتِ خودرا ازما دریغ نمائی عاقبتِ ما بدخواهدشد."

دربرابراین توبه واستغفار راهِ هدایت به اونشان داده شد.به اوفهمانده شدکه چه کارهائی انجام دهد...وبه اونورِ معرفتِ پنهان وچیزهای خوبی که قبل ازآن برایش کشف نشده بود،آموخته شد ودرنتیجه قانع به این شدکه:

"تمامی حالاتی که از دست داده ام با راهِ توبه برایم بازخواهدشد."

همه چیزتغییرکرد...خواسته دیگر تغییرنمود، حال دیگرتبدیل به حالی دیگرشد ..سلطنتی بزرگ آمد.اوّل در دنیا یک ولایتِ کُبری سپس هم درآخرت ، دنیا مسکنِ او و اولادش گردید.اما آخرت یک مأوی و پناهگاهی ابدی...

ای مؤمن برای تودر حضرتِ آدم وحضرتِ پیامبرص هم دوستی ومحبت وعادات نیکی وجود دارد، درهرحال وکار متوجّه خطایت باش، توبه کن.

مقاله هشتم

تقرّبِ به الله

زمانی که دریک حالِ معنوی قرارگرفتی حالِ دیگری مخواه،چه پائین تر ازآن را وچه بالاترازآن را، هیچ مقامی آرزونکن، زمانی که به درگاهِ پادشاه رسیدی نخواه که فوراً واردشوی ،تازمانیکه تورا به زور واردنکنندصبرکن،نه با خواسته خودت بلکه باید به زورداخل بُرده شوی،مکرراً بایدطلب کنی ،خیلی هم نازنکن،برای داخل شدن به اذنِ تنها هم کفایت نکن،شاید برای امتحان نمودنت است،بلکه هم درحال امتحان شدن ازسوی پادشاه هستی .

نَدو.صبرکن تاکه تورا به زور داخل کنند.اگربه این شکل تورا به داخل ببرند این برای تو فضیلتی خواهدبود.اکرامی ازسوی پادشاه برای توخواهدبود.

پس ازاینکه به این شکل واردقصرشدی هیچکس توراسرزنش نخواهدنمود.

سرزنش فقط بخاطر قصوری که ممکن است مرتکب شوی برایت خواهدآمد،وقتی اوشخصاً تورا به داخل بُرد،دیگرپس ازآن ترسی هم نخواهدبود.ازآنچه که پادشاه انجام داده تو مسئول نخواهی بود.اما اگرباخواسته خودت کار را انجام دهی درنهایت به موقعیّتِ مسئول می افتی،درنتیجه حرکتی

که انجام داده ای برایت موجب تعرّض خواهدشد.

آنچه دراین مقام برای توخوب نیست اینست که باآرزوی خودت حرکت نمائی ،کمیِ صبر،عدمِ رعایتِ ادب،رضانشان ندادن به حالی درآن قرارداری ،از جمله کارهائی هستند که برای تو هیچ هم خوب نیست.وقتی که واردکاخ شدن نصیبِ توشد سرت را به پیش خم کن،چشمانت را بدونِ اینکه به اطراف بیندازی ثابت نگاه دار،با ادب وتربیت هرخدمت و وظیفه را تلاش کن که انجام دهی.بیشتربالارفتن را نخواه.

آیه : **" چشمانت را به دنیائی هائی که به آنها دادیم ندوز،برای امتحان نمودنِ ایشان زن را بعنوانِ زینتِ دنیا به آنان دادیم .رزقی که ربّت به توداده هم بهتر است وهم باقی..."**

الله تعالی با این آیه پیامبرِ برگزیده خود را ادب می آموزد.وبا همین واسطه به مانیز...

"حالَت را محافظه کن،به آنچه داده شدراضی شو."

مُراد ازاین آیه که فرموده اند اینست: نیکی های زیادی که به توداده‌م،پیامبری،علم،قناعت،صبر،سلطنت ،ومجادله در راهِ اسلام ، بزرگترین نعمات هستندوازآنچه که به دیگران داده ام بهتروزیباترند.

تمامیِ خیردردانستنِ حدودِالهی وراضی بودن به آن است.به همراهِ این درچشم ندوختن به هر چیزی است که اموالِ دیگران محسوب میشود.زیراآن چیزی که به آن چشم دوخته ای وآرزو نموده ای از ۳ قسم خارج نیست .اول اینکه احتمال دارد نصیبِ توباشد،دوم اینکه نصیبِ دیگری باشد.سوم اینکه نه نصیبِ توباشد ونه نصیبِ دیگری.احتمال دارد الله تعالی آن را بواسطه یک تجربه اش خلق فرموده است.آنچه چشم بدان دوخته ای اگرنصیبِ توبوده باشد،به حرص افتاده ودنبالش بدوی هم به سویت خواهدآمد،اگر بدنبالش ندوی هم بسویت می آید، اگربخواهی هم می آید ،اگرنخواهی هم می آید.براساسِ این حال به تلاش وتقلّلا انداختنِ خودت ومطابق ادب رفتارنکردنت وانجامِ برخی حرکات،درشأنِ تونخواهدبود.اگراین حال بامیزانِ علم وعقل سنجیده شود،هیچ هم چیزموردِپسندی به میدان نخواهدآمد.اگرآن چیزنصیبِ دیگری باشد پس تلاش وتقلّا برای چه؟ زیراآن چیز هیچ گاه بدستِ تونخواهدرسید.بازهم اگرآن چیزاحتمالاً نصیبِ هیچکس نباشد پس برای امتحان وتجربه آفریده شده است.حال که چنین است شخصِ عاقل چطوربرای نفسِ خودچنین فتنه ای رابخواهدو طلب نماید؟وچگونه ممکن است آن رابرای خودآرزونماید؟

ازاین توضیحات دانسته میشودکه: تمامیِ سلامت وخیردر محافظت نمودنِ حالِ معنوی واز حد نگذشتن است.اگردرجائی به اندازه یک کفِ دست هم بمانی،اگر به صحراهای وسیع هم درآئی هردوی آنهابایدبرای تومساوی باشند وآن حال را که دربالا توضیح دادیم و همچنین ادبت را باید محافظت نمائی،سَر را به جلوخم کن خیلی با ادب باش،تلاش کن وظیفه برتروبالاتری را انجام دهی

زیراتونزدیکترینِ افرادبه پادشاه هستی ،کارِزشتِ توسریعتر از همه دیده میشود.به همین جهت خطربرای توبیشتراست.بالاترازحالی که درآن قرار داری ویا پائین ترازآن رانخواه،آرزونکن که درآجا ثابت بمانی،باقی بمانی هیچ اقدامی برای تغییرِوظیفه ای که داری نکن،اگرچنین کاری انجام دهی راهِ انکارِ نعمات رادرپیش گرفته ای،واین کار صاحبش را در دنیا وآخرت خجالت زده خواهدکرد.آنچه که بیان نمودیم را تلاش کن تاآخرانجام دهی درنتیجه به چنان حالی خواهی آمدکه درآن حال، مقامی به تو داده خواهدشد،توراهیچ ازآن جدا نخواهندکرد،توهم درخواهی یافت که آن بخشش وعطائی ازسوی الله جلّ جلاله است.دلیلِ چنین بودنِ آن آشکاراست.این را درمی یابی وبرای دوامِ آن حال تلاش می کنی.برای اولیاء احوال وجود دارد.برای اَبدال هم مقامات هست.

وهدایت را به تو اللهِ جلّ جلاله نصیب خواهد نمود.

مقاله نهم

کشف وشهود

برای محبوبانِ الله وبرای ابدال که قسمی ازآنان میباشند،افعالِ الهی تجلّی می نمایدکه خارق العاده بوده وباعثِ ازمیان برداشتنِ عادات ورسوم می گردد،این تجلّی به دو قسم مجزّاگردیده است، تجلّی های جمال و تجلّی های جلال.جلال ،درعین حال به معنای عظمت هم میباشد.تجلّیِ اینها برقلب بسیارگران می آید.

انسان رابه شکل عمیقی به لرزه در می آورد.این حال درقلب پدیدارمیشود.اما به حواسِّ ظاهری هم سرایت می نماید.گاهی دیده وگاهی شنیده میشود.این حال را یک راوی درموردِ سرورمان پیامبرص نقل نموده است:

"درنمازشان صدائی شبیهِ ظرفِ غذای درحالِ جوشیدن بگوش میرسید.این صدااز قلب آمده ودرظاهرهم شنیده شده است.دلیلِ ظهوراین حال دیدنِ تجلیِّ صفاتِ جلالِ الله وکشفِ عظمتِ الهی است.شبیهِ این حال ازحضرتِ ابراهیم ع هم روایت شده است."

اما به تجلّیِ صفات که برسیم ،درتجلّیِ این صفت،قلب با نور پُرمیشودوبا این مسرورمیگردد.دراین حال قلب راحت میشود،به الطافِ الهی واصل میگردد.مکالماتِ زیبا رادراین جا میشنود،سخنانِ زیبا را دراین حال میشنود،به همراهِ اینها به اومژدۀ هدایای متعالی دراین جایگاه داده میشود،ودراینجاست که به اوخبرِصعودش به مقاماتِ والا داده میشود.این چنان مقامی است که ازاین به بعدبنده هیچ دخالتی درآن ندارد،همه چیزوابسته به نصیبِ ازلی می گردد،قلم خشک میشود،دیگرهرآنچه که تقسیم شده،همان شروع به رسیدن می کند،الله فضل ورحمتش رابه نسبتِ استعدادها می بخشد،رحمت وشفقتِ خودراباآنهااثبات مینماید.این حال تارسیدنِ اَجَل ادامه می یابد.که این زمانِ معلومِ مرگ است.ازاین به بعدبیشتربازمیگردد.پرده هاکنارمیروند،بالاتروبالاترمیروند.دلیلِ اینکه این دردنیاداده نشده این است که دربرابرِعشق ومحبّتِ الله که دارندآنها را به خطری نیندازد.اگرچنان شود طاقتشان ازبین میرود،هلاک میشوند،به ضعف

می افتند،عبادات را نمیتوانند انجام دهند.درحالیکه آنان تازمانِ مرگ مکلّف به انجامِ عبادت هستند.اینکه دراین حیاتِ دنیوی به صورتِ کامل برای ایشان تجلّی نمی نمایدوتجلّی کاملِ خودرابرای عالمِ دیگر می گذارد،اثری ازمرحمتِ اوست.

باانجام چنین روشی قلبهای کسانی راکه دوست داردمداوامی نماید،تربیت می نمایدوبه این شکل عالمِ مادّی وعالمِ معنوی را اداره می نماید،اوست که داننده ظرافت ها ولطافت هاست و اوست حکم کننده.

یک روایت که این احوال را ازقولِ سرور وپیامبرمان ص نقل میکندچنین است؛زمانی که سرورمان کمی مشغولِ عالمِ مادّی میشدند می فرمودند:

"ای بلال ،کمی ما را آرامش بده، اذان بخوان تا نمازبخوانیم."

این را برای دیدنِ زیبائی هائی که توضیح دادیم فرموده اند،باز به همین دلیل فرموده اند:

"نماز سُرورِ قلبِ من است."

مقاله دهم

نفس واحوالش

تنها الله تعالی است که درمیانِ این همه زحمات ،موجودیّتِ خویش رانشان می دهد.پس ازاین نفسِ تو می آید.بعنوانِ مخاطب هم درمیدان ،توهستی.

نفس دروهله اوّل ضدِّالله است.درحالیکه الله صاحبِ ،همه چیزاست.برای اینکه چنین است،نفس، هم به اعتبارِخلقت وهم به عنوانِ مُلک،ازآنِ الله است.دراین میان برای نفس دوست داشتن ادّعای پوچ وتوخالی وآرزو ویکی هم دوست داشتنِ بدی ها می ماند.به دلیلِ اینکه چنین است،توبا متابعت به حق،بانفست مخالفت می نمائی،بخاطرِالله خصمِ نفست میگردی،الله تعالی به داوودعلیه السّلام چنین فرمود:

"یا داوود،من قوّتِ دائمیِ توهستم،تلاش کن این قدرت رابادشمنی نمودن با نفست مصروفِ عبادت سازی."

ای مومن اگرتوچنین کنی ودراین حال بمانی،بندگیت و وابستگیت به الله راست ودرست خواهدبود.عزیزومکرّم میگردی وهمه چیزشروع به خدمت نمودنِ به تو مینماید.به توتعظیم می نمایند،اما توبنده محبوبِ اوهستی.آنان را حقّ خلق نموده است.آنها هم به این اقرارمینمایند.چنانچه الله تعالی این مطلب رادراین آیه خبرداده است:

" هیچ چیزی نیست که الله راتسبیح ننماید.لیکن شماتسبیحِ آنهارادرک نمیتوانید نمائید"

" به آسمان وزمین فرمودبه خواست خود ویا به زور بیائید،آنها هم گفتند: به خواستِ خودآمدیم."

رأسِ عبادت، مخالفت نمودن با نفس است.الله تعالی فرمود:

"تابع نفست نشو،نفست را رهاکن، زیرااو دائماً منازعه براه می اندازد."

روایتی ازبایزیدبسطامی رحمه الله علیه وجود دارد.بایزید درعالَمِ معنا نائِل به تجلّیِ الهی می گرددومی پرسد:

"یا ربّی چگونه میتوان به سوی توآمد؟ ،این جواب را میگیرد: " نفست را رها کن وبیا." بایزیدمیگوید : "نفسم را رهاکردم،همانطورکه ماربپوستش رارها میکندمن هم ازنفسم عریان شدم ودیدم که هرخیروزیبائی در رهاکردنِ آن است."

اگردرحالِ تقوی هستی ،با نفست دائماً مخالفت کن.موجودیّتِ خلق را ازقلبت خارج کن ازآنها توقعِ هیچ چیزی نداشته باش،برآنان منّت نگذار.توقعِ هیچ چیزی ازآنها نداشته باش،به آنها تکیه واعتمادنکن،به چیزهای دنیائی که دردستِ ایشان است چشم ندوز،نیکیِ ایشان تورا شادنکند،بدیِ ایشان تورانارا‌حت نکند.ازآنها انتظارِ هدیه،زکات ونذری نداشته باش.امیدت را از آنها بِبُر.به هیچ شکل وصورتی ازآنهاچیزی توقّع نداشته باش.شایداگرشخصی دراطرافت باشد،مبادا برای رسیدن به میراثِ اودرخواستِ مرگِ اورانمائی تابه مال ومُلکِ اوبرسی.

خلق راحقیقتاً ازدلت بیرون کن.آنهارابه مثابه دَری بدان که گاهی بازمیشوند وگاهی بسته.آنان رابه شکل درختهائی ببین که گاهی میوه دارند وگاهی ندارند،تمامیِ این کارهارابه یک فاعل وابسته گردان،وتدبیرِیک مدبّرراقبول کن وایمان بیاور که این فاعل ومدبّر،الله است، تا موحّد گردی.ضمنِ قبول کردنِ این چیزهائی که توضیح دادیم،کاروتلاشِ بندگان را هم انکارنکن،اگرچنان کنی واردِ مذهبِ جبریّه میشوی.اگرهردوی آنهارایکی نمائی ازمذهبِ جبریّه نجات می یابی،خوب بدان که تاکمکِ الله نباشدکارِایشان کامل نخواهدشد،بافراموش کردنِ الله آنان را پرستش نکن،نگو کارهائی که اینها می کنند سوای کارِ الله است.نگو کاری که اینان انجام میدهندازکارِالله جداست.درآن صورت حقّ را انکارنموده ای. بگو الله است که قوّت وقدرت را می بخشد،بندگان هم انجام میدهند،چنانچه کتابهائی که دربابِ جزا وصواب هم نوشته شده اندنیزهمین را افاده مینمایند.دراین احکام به هرآنچه که حکمِ الله است وابسته شو،باعدمِ تجاوز ازحدّ دراین امور،هرآنچه که قسمتت باشدرا دریافت نما.حکمِ الله همان است که برای تووتمامیِ مخلوقات راخودش صادرنموده است، مباداتومبادرت به حاکم شدن نمائی،درحالیکه توهم مانندِ آنهاجزء طرحِ تقدیرالهی هستی،واما تقدیرناپیداست ودرتاریکی است،بسوی تاریکی بایدباچراغ رفت.این چراغ هم

کتابِ الله وسنّتِ پیامبرص میباشد،مباداازاین دوجداگردی.اگرفکری به قلبت بیایدوبه سختی بیفتی،آن رابلافاصله بامیزانِ کتاب وسنّت بسنج، مثلاً زناکردن یاچیزی شبیه ریانمودن ویاچیزهایی شبیه به آن ویاهمراهی یایگانگی بافاسقان وفاجران که اینها حرام هستند.مباداانجام دهی،چنین افکاری را بلافاصله رهاکن،اگرچیزهای حرامی غیرازاینهاهم باشد بلافاصله بپوشان،فرارکن،قبول نکن،انجام نده.بدانکه چنین چیزهائی ازسوی شیطان است که یادآورِتوشده است.ازآن چیزهائی که به تویادآوری شده حتی ازآرزوهای مباح ازجمله ازدواج کردن،خوردن،آشامیدن،بازهم انجام نده احتمالاًبرخی بدی ها درآن چیزهائی که عقل به آن امرنموده هم وجود داشته باشد.مثلاًمیبینی که چنین فکری برایت آمده : "برای این مشکلات به سوی فلان شخص برو،به فلان شخص عرض کن.." درحالیکه تواحتیاجی به آن شخص نداری،بلکه علم وعرفانِ توازآن برتراست،اینهاراهم با آن می فهمی.دراینجا کمی بایست بلافاصله به آنجا نشتاب،گاهی خودت به خود میگوئی: "درهرصورت دین الهامی ازسوی الله است، بااین عمل نمایم.." نخیراین راهم انجام بده.دراین کاربه انتظارِ آن چه که خیرونیک است بمان،برای اینکه بفهمی این ازطرفِ حق است بایدبدانی که آن الهام باید مکرراً به توبیاید.یا اینکه برای انجام دادنِ آن کار، یک امرمعنوی به توداده شود.درآن زمان انجام بده.برای کسانی که بخاطرالله صاحبِ دانش هستنددراموری نظیرِ این بعضی علامات ظهورمی نماید،این راهم تنها اولیاء عاقل وبرگزیده ابدال می دانند،برای چه ،آیا حرکت نمودن براساسِ احساساتِ خودوحالِ خودرا رفتن وفهماندن به شخصی صالح -چنانچه دربالا ذکرنمودیم- ممنوع است،آیا میدانی؟زیراتونمیتوانی بفهمی که نهایتِ آن به کجا خواهدانجامید.شایدهم درحالِ گذراندنِ یک امتحانِ بزرگ هستی.تازمانیکه حق تجلّیِ کاملش رادرتونشان دهدصبرکن.وقتی که فعلِ حقّ خودرانشان دادوتورا به جایی که خواست بُرد،حتی اگرفتنه هم به سوی توبیایددیگرنمیتواند کاری انجام دهد.زیرا دیگرحقّ،تورا تحتِ محافظتِ خویش قرار داده است.بافعلی که خودش انجام داده تورامسئول قلمدادنخواهدکردوبه بلا یا فتنه ای دچارت نخواهدکرد،بلا تنهازمانی می آیدکه تووجودِموهومِ خودرابه میان انداخته باشی وبراساسِ خواسته خودت حرکت نموده باشی.

زمانیکه به حالِ ولایتِ حقیقی رسیدی تابعِ هَوی وآرزوهای نفسانیت نشو،تماماً تابعِ اوامرِحق شو،تابعِ این اوامرشدن هم بردوقسم منقسم میگردد:

بخشِ اوّل : تاحدّی که گرسنه نمانی غذاخوردن،که این حقِّ نفس است،ترک نمودنِ چیزهائی که برای لذت بردن است .دائماً ادای فرائض نمودن.گناهانِ پنهان وآشکاررا بایدترک نمائی...

بخش دوّم : که این مربوطِ به اوامرمعنوی است.امرنمودن الله تعالی به بنده اش درخصوصِ انجام دادن ویا ندادنِ چیزی است.این هم تنهادرموردِ چیزهای مباحی که حکمِ شرعی درموردشان نباشد صورت می پذیرد.یعنی میخواهیم این را بیان کنیم: درخصوصِ چیزهائی که درموردشان حکمِ : این حلال است ویا : این حرام است، وجودنداشته باشد،این امرمقبول است.بنده اختیارِ انجام دادن ویا ندادنِ آن را دارد.نامِ مباح به این خصوص امور داده شده است.کسی که حقیقتاً خودراتسلیمِ الله واوامرِاونموده چنین کارهائی رابدونِ دریافتِ اَمرانجام نمیدهد.منتظرِفرمان میگردداگرفرمان داده شودانجام میدهد.درعکسِ این صورت، پرهیز میکند.باانجام دادنِ اینها تلاشش وایستادنش برای الله میباشد.آنچه درشریعت هست رابراساسِ آن انجام میدهدواگرآنچه نیست راهم

باامری که ازوجدانش میشنودانجام دهددقیقاً ازاهلِ حقیقت خواهدشد.

اگریک حسِّ وجدانی نداشته باشدوتنها تابعِ ظهورات گردد ،این هم تسلیمیّتی

است که بسیار پسندیده است،زیباست.

افکارِانسانهای بزرگ مانندِسلطانِ مردان است وسروَرِ خلق.آن سرَوران

خلیفه رحمن هستند.آنان محبوب،برگزیده ودوستِ الله شده اند، سلام برایشان باد.تابعِ اینان شدن با رها کردنِ خود صورت میپذیرد.برای تابعِ اینها شدن اگرزور وقدرت را رهاکنی به جا خواهدبود،هیچ آرزوی دنیوی واخروی نباید درتوباشد،باید بندهٔ مالک شوی....بایدتابعِ اوامرِالله گردی،نه تابعِ آرزوهای فردی خود.مانندِ نوزادی میشودکه مادر شیرش میدهد،شبیه مرده ای دردستِ غسّال شو.مانندِمریضی شوکه دربرابرِ دکتردرازکشیده است.مبادا این چیزهائی راکه توضیح داده شدرا طوردیگری بفهمی.اینها جزء چیزهائی است که سوایِ ازاوامرونواهی میباشند.توبایدتماماً تابعِ احکامِ شرعی باشی وتمامیِ آنهارادر

زندگیت تطبیق نمائی،درعکسِ آن صورت ازعالمِ معنوی هیچ نصیبی نخواهی گرفت.الله است کسی که راست را بهترازهمه میداندو اوست که هدایت کننده در راه است.

مقاله یازدهم

بیانِ شهوت

اگردرزمانی که فقیرهستی وسختی درگذرانِ زندگی داری وعاجزازآن هستی ،مواجه با امرِ ازدواج شدی واگردراین حال هم صبرکرده ومنتظربمانی،حق تعالی یا این کاررا ازسرِتومیگذراند یا اینکه سهولتی به تو میدهدکه بتوانی ازدواج نمائی،یا اینکه توراتحتِ محافظت میگیرد وگذرانِ زندگیت را سهولت می بخشد.به این ترتیب دراین دنیا هم بدون اینکه سختی نشانت دهدودرآخرت هم بدون اینکه تورابه سختی بیندازدهرآنچه خواهی رابه تومی بخشدوبخاطر این صبرت لقبِ صبوروشکوررابه تو میدهد.اگرازدواج نصیبِ توباشد،چه نخواهی وچه بخواهی،خواهدشد.وقتی که شد،صبری که انجام دادی تبدیل به شکرمیگرددوحضرتِ الله تعالی هم چنین وعده فرموده درموردِ احسانهای فراوانی که به شاکران خواهدفرمود:

"اگر شکرنمائید نعمتتان را می افزایم،اگربه راهِ کفرگمراه شویدعذابم بسیار شدیداست."

درهرحالتی به صبرکردن ادامه بده،مخالفت کن باآرزوهای بَدَت

گردن بِنِه به اوامرِالهی،راضی به قضا شووبخاطراین حالی که داری امیدوارباش که ازخدانیکی به توبرسد،چونکه الله تعالی چنین فرمود:

"پاداشِ صبرکنندگان به فراوانی داده خواهدشد"

مقاله دوازدهم

دوست داشتنِ دنیائی ها

الله تعالی به تومال میدهد،توهم الله رافراموش کرده مشغولِ سروکلّه زدن بامال میگردی،آن مال را تبدیل به پرده سیاهی برای تومینمایدطوری که نه دنیاراونه آخرت نمیتوانی ببینی.تنها مال واموال را میفهمی.بارهاهم مال راگرفته وتورا تغییرمیدهد،فقیرت میکند،ذلیل میگرداند،زیراتونعمت دهندۀ اصلی رافراموش کردی،مشغولِ نعمت شدی.اگرآن مال وملک تورا مشغول نکرده وتومشغول عبادتت گردی،آن مال وملک بعنوانِ هدیه به توداده شده حتی دانه ای ازآن کسرنمیشود،مال واموال خدمتکارتومیگردند،توهم عبادت به خالق مینمائی،به این ترتیب دردنیاراحت وزیبا گذران مینمائی ودرآخرت هم باصدّیقان،شهداوصالحان همراه میگردی.

مقاله سیزدهم

تسلیمِ امرِالله شدن

آمدنِ خوبی،رفتنِ بدی رانخواه،اگردرقسمتت نعمتی باشدکه قرارباشدبسویت بیاید،چه بخواهی ، خواهدآمد،چه نخواهی خواهدآمد،بلا هم چنین است.اگربلائی باشدکه قرارباشدبسویت بیاید،چه فرارکنی خواهدآمد،چه بایستی بازهم خواهدآمد.اگربخواهی برای دفعِ آن بلا به دعاکردن بچسب،اگرهم بخواهی خودرادرجائی محبوس کن،البته آنچه که قراراست خواهدآمد.

آنچه برای تودرتمامِ این مواردلازم است،تسلیم شدنِ به حقّ است.همه آنهاراتسلیمِ حق کن،اگرنعمت، شروع به آمدن کند،شروع کن به شکرکردن؛اگربلاهم بیایدتلاش کن،صبرکن ، وتلاش کن که مخفی اش کنی.هرقدرکه قدرت داری تلاش کن دفعش کنی ،باقدرتِ حالِ معنوی که الله به توداده وبه دلیلِ الزاماتِ راهی که درآن سلوک میکنی مجبوربه انجام دادنِ اینها هستی،درچنان راهی هستی که درآن امرشده ای به طاعتِ به حقّ وحُسنِ ظنّ داشتن.تنهابه این شکل است که میتوانی به حضوررفیقِ اَعلی برسی،وقتی به این حال رسیدی به مقام وجایگاهِ کسانی که قبل ازتوآمده اندمیرسی.درآنجاکسانی رامی یابی که قبل ازتوبه حضورِپادشاه رفته اند ونزدیک به اوشده اند.درکنارِاو راهِ هرنیکی،آسایش وکرامت ونعمت راخواهی دیدوبه آن وصل خواهی شد.

بگذاربلابیاید،باتودیدارنماید،راهش رابازکن،نبند.درمقابلش نایست،نترس ازاینکه بسویت بیایدوسراغت رابگیرد،هرچه باشدآتش آن ازآتشِ جهنم شدیدترنیست.

ازنیکوترینِ مخلوقات،تکیه گاهِ زمین،سایه بانِ آسمان،نورِچشمِ خلقت، سرورمان محمّدمصطفی ص چنین حدیث شریفی روایت شده است:

"روزقیامت زمانی که مومن ازروی جهنم میگذرد،جهنم نعره خواهدزد، ای مومن زود بگذر چون نورِ توشعله ام را خاموش میکند."

آن نوری که آتشِ جهنم راخاموش میسازد نوری است که تنها میتوانی دردنیا کسب نمائی وبه همراهِ خودببری یعنی نورایمان.آن نور،هم درعصیانِ کننده وهم دراطاعت کننده وجوددارد.اماعصیان کننده نمی توانسودی ازآن بِبَرَد.درواقع خاموش کننده آتشِ بلای دنیاهم همین نوراست.توهم اگرصبرکنی،تابعِ حق گردی،پاداشِ آن راخواهی دید،آمدنِ بلا بسویت توراهیجان زده نکند.نزدیک شدنش توراوادارِبه فرارنکند.زیرابلابرای کشتنِ تونمی آید،برای این میآیدکه به توتجربه ببخشد،برای سنجیدنِ میزانِ صحّتِ ایمان می آید،درپی آنست که وابستگی ات به حق راقویترنماید،اوازتوخشنودخواهدشد،تورابه حقّ مژده خواهدداد،الله تعالی فرمود:

"ماشماراامتحان میکنیم تااینکه اهلِ مجاهده را درمیانِ شما دریابیم وازاعمالِ ایشان خبردارگردیم"

درست بودنِ ایمانت دربرابرِحق وگردن نهادن به کارهای اووموافقت نشان دادن به آن بازهم لطف ومرحمتی ازاوست برای تو،این راچنین بدان وتا نهایت به صبرکردن ادامه بده،مسلمانی شوکه تابعِ حق شده است.پس ازاینکه شبیهِ این حال شدی دیگرانتظاری جزانجام دادنِ اوامرِالهی ازتوویا دیگران نداشته باش وامیدی جزاین نداشته باش که ازنواهیِ اوپرهیزنمائی.درهرجائی اگرچیزی دائربراوامرِدینی درآنجاباشدبلافاصله به آنجابشتاب،تلاش کن آنهارادرست بشنوی ،همّت کن تاآنهارابجا آوری بلافاصله واردعمل شو،بیچاره وار همانطور ننشین،تسلیم نشوومنشین،تابعِ ظهورات شده ونایست،برای بجاآوردنِ امرالله تمامیِ قوّت وقدرتِ خودراصرف کن.اگرعاجزماندی ازالله طلبِ کمک کن،به اوتضرّع نما،التماس کن،بگو"چراازعبادت عقب ماندم؟"ودلیلش راجستجوکن.بلکه هم دلیلش اینست که توچیزهای غیرضروری خواسته ای،بلکه هم حرکاتی انجام داده ای که مطابقِ با ادب نبوده.احتمال داردکه درعبادات سستی ورزیده ای.به قوّت وقدرتِ خوداعتمادکرده ای.نفس راوخلق را دربرابرالله ،شریکِ الله قرارداده ای،درنتیجه همه اینها سببِ هلاکتِ توگردیده.مولاهم به همین دلیل درهای رحمتش رابه روی توبسته،ازطاعتش عزلت نموده،ازخدمتش اخراجت کرده،یاریش راقطع نموده،روی خوبی اش

راازتوبرگردانده،ودرنهایت به توغضب نموده،خشمگین شده ودنیا راوآرزوهای شخصی رابرسرِتوبه بلائی تبدیل نموده.

بایدخوب بدانی که سروکلّه زدن باچنین کارهای پست،مشغولیّتِ خوبی برای تو نیست.سروکلّه زدن بااینهاتورا ازرحمتِ خالق ورازق دورمیگرداند.

مباداغیرمولا، تورا ازعبادتِ به مولا مانع گردد.هرچیزی غیرازالله راغیراوبدان واینهارا به حق ترجیح مده زیراتورانه آنها، بلکه حقّ خلق فرمود،مبادا باانجام دادنِ بدی ها به نفست ظلم کنی.اگراوامرخالق رارهاکرده مشغولِ دیگری شوی تورابه آتش خواهدانداخت،چنان آتشی که فروزانندهٔ آن انسانها وسنگِ کفراست.بعداً پشیمان خواهی شد اما بیهوده خواهدبود.معذرت خواهی خواست اما قبول نمی گردد.راضی میشوی که به توعتاب گرددّاما بازهیچ،برای اینکه کارنیک انجام دهی خواهی خواست که مجدداً به دنیازگردی اما کسی نمیتواندتورابازگرداند.

دلت به حال خودت بسوزد،به آن مرحمت کن،حواسّی راکه به توداده شده درراهِ ایمان ،کارهای نیک،طاعت وعبادت بکارببر،باآنها معرفت کسب کن،علم بیاموز،بااین نورِعبادت ومعرفت تلاش کن تاریکی هاراروشن گردانی،تابعِ امرباش ازنواهی پرهیزکن،درراهِ حقّ بااین دو راه برو-سلوک کن-خالقی راکه درآغازازخاک آفریدرا انکارنکن.غیرازامرِاوچیزدیگری مخواه ،وغیرازچیزهائی که اوبدخوانده هیچ چیزرابد مَبین.برای دنیاوآخرت به آنچه که دردستت هست اکتفاکن،آن چیزهائی راکه برای دنیا وآخرت بدخوانده ایم بَد بشماروبدان.هرچیزدوست داشتنی وهرچیزموردِطلب بایدبخاطرِالله باشد،وبازهم هرچیزغیردوست داشتنی بخاطرِاوست که بایددوست داشته نشود.

اگرتودرتحتِ امرِالله باشی تمامیِ جانداران هم تحتِ امرِتوخواهندبود.واگراز

هرآنچه الله منع نموده پرهیزکنی تمامیِ بدی هاهم ازتودوری وپرهیزمیکنند،و

هرجا که باشی همواره باخوبی روبروخواهی شد.الله تعالی دربرخی کتبی که برای پیامبرانش فرستاده فرموده است :

"ای فرزندِآدم من چنان الله هستم که غیرازمن هیچ الهی نیست،به هرچیزبگویم بشومیشود،اگرمرا اطاعت کنی توراهم مانندِخودم میگردانم.به هرچیزبگوئی بشو،می شود."

بازفرموده است:

"ای دنیا،به کسی که مراعبادت می کندتویاری کن،هرآنکه راهم که بسوی تو میرود خسته اش کن..."

اگرباچیزی رودررو شدی که الله آن رامنع نموده چنین باش: مفصل هایت ازیکدیگرجداشده،حسّت نابودشده،قلبت فشرده شده،جسدت مُرده،امید هایت در

هم شکسته،عادات ورسمیّت هارافراموش نموده ای،درچشمت جائی که هستی رابه تاریکیِ صحراببین ودرحالِ ویرانی،بنائی کهنه،سقف درحالِ فروریختن است،به این ترتیب درجائی که هستی بی حس وبی حواس بمان،گوشَت کَرشود،گوئی به همان شکل آفریده شده ای،لبانت بی حرکت گردند ،درخصوصِ زبانت مانندِ کسانی شوکه لال هستند،فرض کن دندانهایت دربرابرِ

یک فشاردرمانده اندودرحالِ فروریختن هستند،دستانت مانندِ فلج شدگان نتواندچیزی رابگیرد،پاهایت درهم گره خورده طوری شودکه گوئی نمیتواندبه جائی رود،راه نمیتوانی بروی .خودراعاجزازمناسباتِ جنسی بدان،چنانچه گوئی هیچ مشغولِ چیزی جنسی نشده ای،شکمت طوری باشدکه گوئی آنقدرخورده ای که پرشده است،احتیاجی به غذاحس نکن،عقلت ازکارافتاده باشد،خودت راشبیه مجنون کن،طوری فکرکن که گوئی داری به سمتِ قبرمیروی،بطورِخلاصه میخواهم اینهارابگویم که بلافاصله شروع به شنیدنِ اوامرِالله کن وبُدُو.دربرابرِنواهیش همانجاکه هستی بمان.نرو.دربرابرِتقدیرِالهی بی جان شو.در نیستی دفن شو.فانی شو.

این شربت رابه خوشی بنوش،خودت رابااین مداواکن،بااین ازمریضی های معنوی که گناه بوجودشان آورده،میتوانی نجات یابی.مرضِ نفس راتنها به این ترتیب میتوانی تمیزوپاک گردانی.

این کارها با اذن وخواستِ الله صورت میگیرد.

مقاله چهاردهم

تابعِ اولیاء شدن

توتازمانی که نفست وآرزوهای بَدَت رامی پرستی،رسیدن به درجه اولیاء رانخواه،درحالیکه آنها-اولیاء-تنها بندگی به مولی میکنند.آنچه تومیخواهی دنیاست اماآنچه ایشان میخواهندعُقبی است،توتنهااین دنیارامیبینی،آنان صاحبِ زمین وآسمانهارامیبینند.تومأنوس باخلق میگردی،آنان دائماباحقّ همراهند،قلبِ تووابسته به زمینی هاست،قلبِ آنان وابسته به عرش است،توهرکه ببینی قصدِ به دام انداختنش رامینمائی اماآنان به آنچه توبدانها نگاه میکنی التفات نمی نمایند.تنهاخالق رامیبینندوتوجه به تابعِ اوامراوشدن مینمایند.آن دوستانِ الله آنچه یافتندراباحقّ یافتند،به آنچه که بایدواصل شوندوبرسند،واصل شدندورسیدند.اما به توکه برسیم،به شکلی بیچاره وذلیل تابعِ شهوتت شده ای وماندی،تنهادنیا

راوآرزوهایت رادیدی،درحالیکه آنان،بارهاکردنِ خلق،آرزوهایشان وتمنّی هایشان،واردِ این راه شدند،به درجاتِ متعالی درسایه این رسیدند.آنچه ایشان رابه این مقام رساندعباداتی که انجام دادند،طاعات وثناهایشان بود،این هم احسانِ الله به ایشان است که به هرآنکه بخواهد میبخشد.آنان شتابان دویدند به سوی عبادت،طاعتِ بانگِ الله وسهولتی که اوبخشید،بدونِ خسته شدن ودرمانده شدن.عبادت برای ایشان روح شد،یک غذای معنوی شد.آنان همانطورکه به این

حال ادامه دادند،دنیا برسرشان بلاشد،تبدیل به فلاکتی شد،اماآنان به این گوش ندادند.خودشان رادرخانه بهشت دیدند-جنّت الماوی- .آنان نقطه آغازِهرچیزی راجستجوکردند،فریبِ حالِ فعلی رانخوردند.تلاش کردندتا دریابندویادبگیرندکه حق تعالی ازآغازچراایشان راخلق نمودوچه به ایشان فهمانده.

زمین به حرمتِ ایشان برسرپاست..آسمان بادعای ایشان گشوده میشود،مرگ با تصمیمِ ایشان صورت میپذیرد.این صلاحیّت را مولی به ایشان عطا فرموده

است.پادشاهِ ایشان رابرای نظم بخشیدن برروی زمین آفریده است،زمین رابایشان تزئین نموده است.همه آنهامانندِ کوهها‌هستند.راههائی که بسوی

حق میرودازمیانِ ایشان گشوده شده است.برای آنانکه مال وملک را هدفِ خود

قرارداده اندوازدوستانِ خدا می گریزند،مرحمت وجودندارد.

آنان- دوستانِ الله- نیکوترین مخلوقات بر روی زمین هستند،زمین،آسمان تا زمانی که باقی است سلام برایشان باد.

مقاله پانزدهم

ترس وامید

درخوابم درجائی شبیه مسجدبودم،درآنجا انسانهائی بودند که دست ازهمه چیزکشیده بودند،به خودم با اشاره به شخصی گفتم:

"اگراودرمیانِ اینهابوداین‌حالِ ایشان را اصلاح مینمود."

آن جماعت دراطرافم جمع شدند،به من‌گفتند: چراسخن نمیگوئی؟ من هم چنین گفتم:"اگرراضیم کنیدکه حرف بزنم خواهم زد." سپس چنین سخنرانی برای ایشان انجام دادم :

"زمانیکه خلق رارهاکرده وراهِ حقّ رادرپیش گرفتید ازخلق با زبانتان چیری طلب نکنید."

ادامه دادم :

"اگرموفّق به این گردید،باقلبتان هم چیزی نخواهید،زیراباقلب خواستن درست مانندِ بازبان خواستن است.بدانیدکه الله تعالی هرآن کاری انجام میدهد،ازمیان برمیدارد،مجدداً انجام میدهد،بلندمی گرداند،پست می گرداند.ترسِ آنانکه درپائین هستند،ادامه یافتن حالی است که درآن قراردارند،اما آنچه آنان میخواهند این است که به مقامات بالاترصعودنمایند،اینهارابزبان آوردم ،بعداً ازخواب بیدارشدم.

مقاله شانزدهم

توکّل ودرجاتِ آن

توراچه چیزی مانع شد ازاینکه همه چیزرااز فضلِ الله ببینی و ازدیدن نعمتی که به تودادہ شده؟ تنهاچیزی که تورابه این حال واداشته این است که خالق رارهاکرده وبه مخلوق اطمینان کرده ای؟خالق رافراموش کرده ای ،به کاروسودی که انجام رسانده ای اطمینان کرده ای، مولا تورا ازدیدنِ نعمت هایش محروم ساخت.

خلق تو را وامیگذارد ازاینکه کارکرده وغذای حلال بخوری.توتازمانی که دراین حال باقی ماندی،تازمانیکه ازآنها-خلق- انتظارِخیرداشتی به درخانه شان رفتی وباامیدِاحسانش به گدائی پرداختی، مُشرک به حساب می آئی،الله تعالی تورابه خاطرِاین حالّت ازخوردنِ غذای حلال محروم می نماید.تورا باز میدارد

ازاینکه کسبِ حلال داشته باشی وبا اعتمادِ به حق کارکنی...حالا مدتی خلق را رهاکن.ازگناهِ بزرگی که انجام داده ای بازگرد.کسبِ حلال نما.حلال بخور.به کارهائی که انجام داده ای اعتمادنکن.فضلِ الله راببین.احسانی را که الله به تونموده رافراموش نکن.اگراحسانِ اورا فراموش نمائی یعنی بازهم راهِ شِرک رادرپیش گرفته ای.مثل ِآن شرکِ اوّلی بزرگ نخواهدبود اما باز همنامش شِرک است.روزی بزرگ‌خواهدشد.درحالیکه خفی است،تبدیل به شرکی آشکاروبزرگ میگردد. ازاین حالت هم توبه کن.این درجه شرک رانیزازمیان بردار.به کسب وکارت اطمینان کن اما قوّت دهنده اصلی راببین.وابسته به کسی شو که این کارهارابه سادگی بدستِ تو به انجام میرساندوتورابه هرکارنیکی موفّق میگرداند،زیرابه هرکارنیک تنها اوست که موفّق میگرداند.

رزق دردستِ اوست.توادامه بده ،یعنی به اواطمینان کن،رزقت را ازاوبدان،نصیبت را ازراههای مختلف به تومی فرستد...گاهی تورا به سوی خلق می فرستدو وادارت میکندکه بخواهی،اما این برای توشبیه ابتلاویا ریاضت میگردد.دراین حال بایدخیلی بادقت بود،گاهی هم روزیت رابه عنوانِ

یک پاداش بدونِ اینکه واسطه هارا نشانت بدهد،آنهارابدونِ فرستادنِ وسیله حقیقی برایت می فرستد،توهم به راحتی بسوی اوبازمیگردی.دربرابرِقدرتِ اوبه پاکی تعظیم میکنی،این بارپرده برمی خیزد،فضلِ اورا میبینی.مولاخیلی بیشترازیک دکتر،فضل واحسان مطابق با مزاجت به تو میدهد،باانجام دادنِ اینهاتورا ازخطرهاو بدی محافظت مینماید،تورااززمیل نمودن به دیگران محافظت مینماید.درنهایت بانعمات بزرگ وزیبائی که به تومیدهد دلت را بدست

می آورد.وقتی که همه خواسته های بد،شهوت،مطلوب،محبوب وهرآنچه هست ازقلبت خارج شدودرتوغیرازآرزوی اوهیچ چیزدیگرنماند،نعمتی که خواهدداد رابسیارراحت خواهدبخشید.رزقی راکه برای توفرستاده راقطعاً تودریافت خواهی نمود،دیگری نمیتواند دست به آن بزند،زیرا رزقِ تو نصیبِ

غیرتونمی باشد، برای تسکینِ شهوتت به تواحسانی می فرماید.احتیاجاتت رابا آن برطرف می نمائی وتوکسی راکه اینها رابرای توفرستاده رامیشناسی ومی فهمی.درمی یابی که کسی که اینهارا نصیبِ تونموده ،حقّ است واز این رو راهِ شکر رادر پیش میگیری، به همین سبب عرفانت افزوده میگردد،ایمانت افزون میگردد.الله تورا اززحماتِ خلق دور می نماید،تورا موفّق می گرداندکه روحت

راازماسَوی تمیزنگاه داری.سپس قلبت نورانی می گردد،قابلیّتِ فهمِ علومِ حقیقی درتوافزوده میگردد،چشمِ قلبت بازمیشود.قلبت نورانی میشود.تقرّبت به حقّ به پیش میرود،دیگرتماماً ازآن عالمِ دیگرمیشوی.به حالی درمی آئی که میتوانی اسرارِآن علمِ بزرگِ معنوی رامحافظت نمائی،خواهی دانست که چه زمانی وچه وقتی رزق برایت می آید،این حال به عنوانِ فضلِ الله وکرمِ او داده میشود.برای اینکه شأنِ اورا تعظیم نمائی است که به این حال درآورده میشوی.درنتیجه همه اینها احسانی ازجانبِ الله برای توست،هدیه اوست،ببین الله تعالی دراین معنا چه چیزها میفرماید:

"ما ازمیانِ ایشان پیشروانی ساختیم که به حقیقتِ کارهای ما واقف می گردند.درصورتی که صبرکنند به این می رسند،آنان به نشانه های ما ایمان می آورند."

"راه هایمان رابرای کسانی که درراهِ ما واقعاً تلاش می کنند ،بازمی کنیم"

"دربرابرِ الله صاحبِ توکّل شوید تا به شما بیاموزد"

پس ازرسیدن به این احوال تجلّیِ صفاتِ تکوین می آید.بایک امرِ آشکارشروع به انجامِ آن کارمینمائی،دراین امرهیچ تردیدی وجودندارد،مانندِ خورشیدبه آشکارا در میان است.این امربه توداده میشودکه از هرشیرینی لذیذتراست،وازهرزیبائی شیرین تر،درالهامی که برای انجامِ این وظیفه به توالهام میشود توقعِ تلافی وجودندارد.این الهام ناپاکی های نفس را ذوب می نماید.وسوسه های شیطان به این درگاه راه نتواند بُرد.الله تعالی دربرخی کتابهائی که برای پیامبرانش فرستاده فرموده است:

"ای فرزندِآدم من چنان الله ی هستم که غیرازمن معبودی وجودندارد،تنها من هستم.من به هرچه بگویم بشو،میشود.مرا اطاعت کن که توراهم شبیه خودم قرار دهم.برای انجامِ کاری بگوئی بشو،بشود..."

این احوال چیزی نیست که دربرابرآن بشود به حیرت افتاد.این راپیامبران هم بسیار انجام داده اند.دربرخی ازاولیاء هم احوالی شبیه اینها به ظهوررسیده است.به برخی ازطبقه خواصّ هم این به مثابه یک احسان داده شده است..

مقاله هفدهم

راهِ وسیله شدن برای الله

همه چیزبارسیدنِ به الله پایان می یابد.توهم زمانی که به حقّ واصل شدی ازنظرِمعنوی ومادّی به کمال رسیده محسوب میگردی.

معنای واصل شدن به مولا،خلق را قلباً رهاکردن است.ترک نمودنِ راهِ بدِهَوی وهوس است،روزی که این احوالی راکه خوب شمرده نمیشود رهاکرده به اوامرالهی وابسته شدی روزی است که راههای معنوی،دیگربرای تو بازشده است.پس ازرسیدن به این حال هیچ حرکتی درجهتِ خوی های سابق نبایدانجام شود.دیگری هم نبایدبرای تواهمیّت داشته باشد.بایدامرِحقّ وکارهای حکیمانه آن راانجام دهی.این حال که آن را ذکرنمودیم حالِ فنا است،مقامِ رهاکردنِ خودت درحکمتهای حقّ است.برای این مقام تعبیرِ وصلتِ به حقّ استفاده میشود.

رسیدن به حقّ،واصل شدن ،با رسیدنِ خلق به یکدیگر شباهتی ندارد، لازم است حقّ راازچنین چیزهائی تنزیه نمود.هیچ چیزی شبیه اونیست،اوحقیقتاً بیننده وشنونده است اما نه مانندِ ما،او بلندمرتبه است،با هیچکدام ازمخلوقات قابل مقایسه نیست،این عالم را کسانی که به اورسیده اند یعنی اهلِ وصلت می دانند.الله به ایشان فهمانده ونشان داده است که وصلت به حقّ چیست،این اهلِ وصلت هرکدامشان مقامی جداگانه دارند.یکی به جای دیگری نمی تواند گذاشته شود.درعینِ حال الله تعالی به هرولی وهرپیامبرازجهاتی متفاوت تجلّی مینماید.هیچ پیامبرو هیچ ولی به سرِّدیگری ازهمگنانِ خویش نمیتواندبرسد، نمیتواند واقف گردد.وبازازجمله این مثالها یک مریدهیچگاه نمیتواندعقل به حالِ شیخش برساند،درعینِ حال مریدهم احوالِ متفاوت ازشیخ دارد.این راهم شیخ نمیتواند دریابد.گاهی راهِ مرید به سرِّشیخ نزدیک میگردد،ولی بازهم نمیتوانددریابد.درهمین جاست که ازشیخش جدامیگردد.آن مریدرا پس ازاین مولا اداره می نماید.

دیگرآن مریدتسلیم حقّ شده است.خلق اورا ازحقّ می بُرَد.اول شیخ برای اووظیفه یک مربّی را انجام میداد،اوهم به دلیل اینکه مخلوق است،مریدازاوبُریده میگردد.سپس به طفلی که دوسالش گذشته ،دیگرشیرداده نمیشود.این هم ازیک نظر شبیه اوست.پس ازاینکه نفس لِه شد،احتیاجی به خلق

باقی نمی ماند.این هم ازیک نظر شبیه اوست.پس ازاینکه نفس مغلوب شداحتیاجی به خلق باقی نمی ماند،پس ازاینکه میل وخواست ازمیان رفت ازهیچکس چیزی توقع نمیشو،حالا آن مریدبلندمرتبه گردیده شده است.شایداگرشیخ با هَوی ونفس مانده باشدمحتاج مریدمی گردد.

سپس وقتی به نفس واراده که برسیم :اینهارا مولابه راه می آورد.با ازبین رفتن نمیشود،زیراازبین رفتن نوعی نقصان به حساب می آید.اما دراین راه نقصان وجود ندارد.نفس نمی میرد،اصلاح میگردد.به این ترتیب پس ازواصل شدن به حقّ ،خودت را از ماسَوی درامان ببین ،درآرامش بدان.غیرازحقّ وحقیقت چیزدیگری مبین،برای غیراوموجودیّتی قائل نشو،این ازالزاماتِ این راه است،

درمقامی که هستی ،نیکی،بدی،دادن، گرفتن، ترس ، امید، درهیچکدامشان غیرازحقّ تاثیری نمیتواند بگذارد.زیرااوست صاحبِ کسانی که ازاومی ترسند

بازاوست که خطاها را می پوشاند.

پس ازاینکه خودرابه این مرتبه رساندی تلاش کن کارهای حکیمانه مولارابببینی،غیرت کن اوامرِ بسیار حکیمانه اش رابجا آوری.راهی که باید تعقیب نمائی باید این باشد،خودرامشغولِ طاعتِ اوکن.چه دردنیا باشدچه درآخرت،دستِ خودرا ازتمامیِ مخلوقات بِکِش،ازهمه آنهاقلباًجداشو.همه مخلوقات راجمع کن،مانندِ حکایتِ شخصی که درپائین ازآن بحث خواهدشد،همه آنهارا بیچاره وبینوا تصوّرکن.

پادشاهی که شهرتش همه طرف راگرفته بودواوامرش قاطع وسلطنتی تمام کمال داشت،شخصی رادستگیرمی نماید،به پاهاوگردنش زنجیرمیزند،سپس

اوراازدرختی که برفرازِ رودی عمیق باامواج وحشتناک قرارداشت آویزان

میکند.سپس برروی تختش که بسبارپرقیمت وبلندبودمی نشیند ودرکنارش هم تعدادزیادی تیر،کمان وبسیاری انواع آلات درنده وتکه تکه کننده وکشنده داشت.

حالا پادشاه شروع میکند به پرتاب کردنِ تیربه سوی آن شخص،وقتی چنین شدآیامیتوان ازآن پادشاه نترسید؟وآیاتلاش برای پناه بردن به نظرِ رحمتِ اوونترسیدن وبدونِ نگاه به سلطنتِ اوگذشتن وبه آن شخصِ آویزان شده نگاه کردن ونترسیدن از اوآیا امکانپذیراست؟بعداً آیاچگونه چنین چیزی راعقل ومنطق صحیح تلقّی مینماید؟ ودرباره تماشاچی چنین حکمی میدهد:

-"عقلش ازدست رفته،حواسَّش نابودشده ودرنتیجه یک حیوان است که شبیه انسان نمیباشد.به الله پناه میبریم ازاینکه پس ازرسیدن به او به جدائی بیفتیم،

ازاینکه پس ازنزدیک شدن به حق مجدّداً معنویّات مسدودگردد،ازاینکه

پس ازایمان به کفربیفتیم،وازاینکه پس ازهدایت به ضلالت بیفتیم،دنیاهمان رودخانه بزرگی است که توضیح دادیم.آن آبی که هرروزدرحالِ سرریزوطغیان است،شهوت ولذت فرزندِ انسان است.آن موجها که هم به انسانها وهم به مخلوقاتِ بد برخوردمیکند،آن تقدیرِالهی که درجریان است هم بلاوهم محنت هائی است که به صورتِ تیرهاواسلحه های تقدیرند،

بله،آنچه بیش ازهمه برسرفرزندِ انسان دراین دنیا می آید بلا ومحنت است،

خوبی وخوشی گاه به گاه می آید.اما زحمات چیزهای آزاردهنده ،آن خوشی

راکه گاه گاهی می آید را به دستِ فراموشی می سپارد.حتی اگرگاه گاهی خوشی هایی هم باشد بازهم درآن انواع فلاکت ها پنهان است.اگرانسان بانظرعبرت نگاه اندازد خواهدفهمیدکه زندگی اش وگذرانِ نیکش تنهامخصوصِ آن عالَم میباشد.کسی که به خوبی ایمان آورده این را به این صورت میداند.زیرااین حال رادانستن وفهمیدن مخصوصِ اهلِ ایمان است که درداخلِ آن زندگی می کنند.سرورمان حضرتِ پیامبر ص می فرمایند:

-" زندگی فقط زندگیِ آخرت است."

و هم چنین می فرمایند:

-" مومن تا به الله واصل نشده باشد به راحتی نمی رسد."

این سخنان درموردِ اهلِ ایمان است،بازمی فرمایند:

-"دنیا زندانِ مومن و بهشتِ کافراست."

بازمی فرمایند:

-"قلبی که باترسِ ازالله آکنده است متّصلِ به حقّ است."

به همراهِ این اخبارعیان وبیان چگونه میتوان ادّعای راحتی دراین دنیا نمود؟

این محقَّق است که تمامیِ راحتی در متّصل شدن به الله است،دربجاآوردنِ اوامرِ اوست.درهرصورتی تابعِ اوشدن است.درراهِ اوبا گردنِ خمیده بودن است.بنده تنها به شکلی که توضیح دادیم است که میتوانداز بلای دنیا نجات یابد.

وقتی هم که نجات یافت دلش با مرحمت پُرمیگردد،به او الطاف و احسان ها میشود.هرکاری که انجام می دهد درست میگردد.این هم بعنوانِ یک نیکی است که ازطرفِ الله به اوداده میشود.

مقاله هجدهم

ازحقّ شکایت کردن

توصیه ای به تو:

احسانی راکه به عنوانِ نیکی انجامداده ای را به هیچکس بازگونکن،حتی اگرکسی قراراست این حالِ تورا گوش کند دوستت باشد.بعدهم نیّت کن که

الله را متّهم نکنی،زمانی که به اقتضای حکمتش درتو تجربه هایی انجام میدهدوبعضی بلاها به تو میدهد،بدان که وظیفه ای که به تو میرسد،اگربلا باشد

صبرکردن است، درخیرهم شکرکردن است،شکرنمودنِ نعمتی که هنوزبه

تونرسیده است-با دیدنِ آن ازقبل-بهتراست از شکایت کردن از فلاکتی که

درآن هستی..

آیاحتی یک نفرمیتوانی نشان دهی که از نعمتِ الهی محروم باشد؟نخیر

آیه چنین است :

-"اگرقصدِ شمردنِ نعماتِ الله رابنمائیدبا شمردن نمیتوانید به پایان برسانیدشان."

درتوآنقدرنعمتِ الهی هست که هیچکدامشان را نمیخواهی ببینی،

قلباً به هیچ مخلوقی دل نبند،وقلباً با هیچکس انسیّت نکن،حالی که در

آن قرار داری را به هیچکس بازگونکن،الفتت با الله باشد،به او اعتمادکن

دردت راباقدرتِ او،برای اوبازگومیکنی،درمیان خودت واو موجودِ دوّمی

رانمیتوانی ببینی،زیرادیگری حقّ نداردکه موجودیّتِ خودرااثبات نموده

وادّعاکندکه میتواند ضرریانفعی برساند،بازاوست که بلا را هم ازتو دفع

مینماید،عزّت وذلّت را او به میدان می آورد.غیرازاونه میتواندبلندمرتبه سازد

ونه پست مرتبه گرداند،دیگری نه میتواندثروتمندنمایدونه فقیر،ودیگری نمیتواند

هیچ چیزرابه حرکت اندازدویا متوقّف گرداند،همه راحقّ خلق مینمایدوهمه در دستِ او ودر داخلِ اذنِ اوست،همه چیزباامرِاوجریان می یابدوحرکت می کند

هرچیزی به وقتِ معیّنی بسته است.به درجه کافی می آید.آنچه قراراست بعداً

بیاید اوّل نخواهدآمد.آنچه قراراست اوّل بیایدهم به بعد موکول نمیشود.الله تعالی

چنین می فرماید:

-"اگرالله به توضرری بدهدتنها هم اوست که میتواند بازش گرداند.شایداگرنیکی قصدنماید آن نیکی راکسی نمیتواندازتو بازگرداند.احسانش رابه بندگانی میبخشد

که میخواهد،اورحیم وغفوراست.."

درحالیکه درعافیت هستی قصدِشکایت نمودن ازحقّ نکن،درحالیکه درکنارت

نعماتِ الله فراوان هست.بیش ازآن رانخواه،دربرابرنعمتی که به توداده نابینانشو

وبه گمراهیِ انکارنیفت.این حالت نوعی استهزاء خواهدبود.بعداً الله تعالی تورابه حسابی بسیاردقیق خواهدکشید،دردنیا بلایت راافزون مینماید،درآخرت اما تورا مورد عقاب قرارمیدهدوبه جهنم می اندازد.سپس تورا ازحالاتِ معنوی خارج میکندنظرِرحمتش را ازتوپس میگیرد.

حقیقتاً ازشکایت کردن وگله کردن پرهیزکن.حتی اگرگوشت های بدنت باقیچی

تکّه تکّه شودبازهم به گمراهیِ اعتراض کردن نیفت.

مبادا ،مبادا اعتراضی کنی : "الله الله"بگوونجات بخواه.اما نه با شِکوه نمودن.بترس ازاینکه به گمراهی درراهِ نادرست بیفتی.پرهیزکن ازاینکه راهِ شکوه وشکایت را اتّخاذکنی.زیرابلائی که برسرِفرزندِآدم می آید تنها بخاطرِ اعتراض است که می آید.درحالی که او مهربان ترین مهربانان است چگونه میشودکه از او شکایت نمود؟

درحالیکه حکیمِ خبیرِبسیاردلسوزبندگانش است،اوکه لطفش را دریغ نمی نماید.درآن حال چگونه ازاوشکایت نموده میشود؟اوبه بندگانش ظلم نمیکند،آیا به

دکتری که قوی است ودرکارش خوب است،میتوان عصبانی شد؟آیا مادری راکه نسبت به فرزندش خشمگین شده رامیتوان متهّم به خیانت نمود؟

سرورمان پیامبرص چنین می فرمایند:

-"الله تعالی به بنده اش بسیارمرحمت می نماید،دلسوزی ومرحمتِ یک مادربه فرزندش درآن حدّامکان پذیرنیست."

ای بیچاره دربرابرِالله رفتاربِاادب داشته باش.به بلائی که بازور وقدرت آمده صبرکن،تلاش کن صبرکنی،حتّی به سختی هم که شده خودت راعادت بده که دراین راه قراردهی،راهِ رضا وموافقت رابگیر،اگرذره ای ازمعنویّت نصیبی داشته باشی این راه را درپیش میگیری.اگرحقیقتاً به این راه ادامه دهی جواهری بی نظیرخواهی شد،درعکسِ این صورت همه چیزازدستت میرود،دیگرحتّی امکانِ بارِدیگریافتنِ آن هم برایت نمی ماند.

به این آیه الله تعالی گوش بده:

-" قتال برای شما واجب گردید،درحالیکه شماز آن خوشتان نمی آید،به همراهِ

این آنچه که شمادوست ندارید،میتواند خوب باشد،آنچه را هم که دوست دارید بلکه بد است،این راشما نمیتوانیدبفهمید،تنها الله میداند."

اگردرحالِ تقوی هستی،توجّه وتلاش برای مطابقت به اوامرِالله نما،این چنین شدن،اولین قدم در راهمان را تشکیل می دهد.دوّمین هم حالِ ولایت است،دراینجاهم آرام باش،دخالت به هیچ کاری نکن،تلاش کن نفست رانیکو

سازی،هیچگاه ازحدّ تجاوزنکن، وقتی به مرتبه غوثیّت ،احوالِ بَدَلیّت رسیدی

و وقتی در راهِ تقدیربه مرتبه صدّیقیّت واصل شدی تمامیِ راهها رابادلت بگشا،اما به نفست میدان نده،خواسته های بَدَت راداخل نکن،

زبانت را ازشکایت نگاه دار،پس ازاینکه این حالت رابرای نهادت مقبول ساختی هرچیزی برای توخوب جلوه می نماید،اگرآینده برای تونیک باشدآن

برای توزیبا میشود،اگرشرّ بیاید،نترس،توراحقّ در راهِ طاعت وعبادت ازفلاکتها

حفظ مینماید،تورابخاطرِ آن بلا رسوای خلق نمیسازد.

حتی ازآمدن ورفتنِ آن بلا،خبردارنمیشوی.مانندِ آمدنِ یک تاریکیِ شب می آید

وقتی هم که روز زاده شد میرود،وقتی هم که رفت هرطرف با روشنائی آکنده میشود،وآن بلابرای توماننددِیک سردی میشودکه دربرابرِگرما نابودمیگردد.

این کارهای زیبائی را که توضیح داده میشودرابرای خودت الگو قرارده وتلاش کن ازمثال ها عبرت بگیری ،وقتی این بلا آمدبه گناه وبدی نزدیک

نشو،به حضورِ مولای کریمت نمیتوانی باگناه واردگردی،به آنجاتنها خوبان

واردمیگردند.او به درگاهش تنها پاکان را داخل مینماید،به درگاهش تنها کسانی

رامیپذیردکه ازتمامیِ امراضِ معنوی پاک شده باشند.چنانچه به حضورِیک پادشاه هم تنها کسانی میتوانند واردشوندکه ازتمامی بوهای بد وکثیفی ها تمیز

شده باشند.به درگاهِ حقّ هم تنها افرادِ صاف وتمیزمیتوانند بروند.

****

ازبلا نترس،آنها کفّاره گناهان میگردند.چنانچه سرورمان پیامبرص بااشاره به این حال فرموده اند:

-"یک روزبیماری حصبه کفاره گناهِ یک ساله محسوب می گردد."

احوالی که درظاهربلا بنظر میرسد تورا جا افتاده ترمی نماید،اجازه محافظت ازحالی که درآن هستی برای توشناخته میشود،برای حفاظتِ اسرارِالهی امین محسوب میشوی،قلبت نورانی میگردد.دلت بازمیشود،درزبانت نوعی فصاحت

بوجود می آید،به سببِ این فصاحت سخنان حکمت آمیزبزبان می آوری،راههای محبّت وعشق برایت بازمیگردد.همواره اینهارابیان میکنی،بدلیل این برتری که درتوبوجودآمده مورد محبّتِ همه قرارمیگیری،انسانها هم تورادوست میدارند،بقیه مخلوقات هم،دنیا هم بسویت می شتابد،آخرت هم...

تودیگر محبوبِ الله شدی،همه چیزشروع به دوست داشتنِ تومی نماید،عشقِ

مخلوقات بسته به محبّتِ خالق است،به همین شکل بغضشان هم به بغضِ او متصل است،وقتی که الله تورادوست داشت توراهمه چیزدوست میدارد،وقتی هم

که اوبغض نمایدتمامیِ موجودات دشمنِ تومی گردند،وقتیکه به این مقام رسیدی واصلِ به حقّ میشوی،موجودیت خودت ازمیانِ برمی خیرد،به حالی میرسی که

دیگرچیزی آرزونمی کنی،اگربه خطا افتاده وآرزوئی نمائی،زمانی که قراراست آن آرزویت به تو برسد،یکباره میبینی که آن غیب شده ورفته است.

دراین حال ازدنیانصیبِ بسیارکمی به توداده میشود.دراصل بیشترش برای عالَمِ

دیگرِتونگاه داشته میشود،چیزی راکه اینجاخواسته ای ونگرفته ای را درآن سو به وفورمیگیری،درمیان اینهاآنقدرنعمات بزرگ وجود داردکه عقل اصلاً

به اصل واساس آن نمی تواند برسد و واقفش گردد،بلندای بلندی و جائی که سُرورِ دل باشدوهر نعمتِ بزرگ درآن است،آنجاست،

اگربخواهی بدونِ منتظرماندن دراین منزلِ پرمشقتِ تکلیف(وظائف) وعالمِ اسباب و وسائل به آنها واصل گردی،چیزکمی میتوانی بگیری،امّا درمقابلِ

این، صافیّتِ قلبت ازبین می رود،بصیرتت خاموش می گردد.

ازوصل به اصل چیزمطلوب که تحققش به آخرت موکول شده محروم گردانده

میشوی،درحالی که آنچه توبایدبخواهی نمی بایست عائدِ دنیا و نه آخرت باشد،مطلوبِ توبایدخالقِ اسباب و وسائل،گسترانده زمین،بلند کننده آسمان

یعنی مولاباشد،درحالیکه تو نه منتظرنعمتِ این دنیاونه منتظرِنعمتِ آن عالَم

نشده،دربرابرِمقدارناچیزی دنیائی راضی میشوی،اوست که راهِ راست ودرست

رانصیبِ بندگانش می نماید،اوسبحان است ،اوست که بهترازهمه میداند...

مقاله نوزدهم

به جا آوردنِ عهد،بازنگشتن از قول

درزمانی که هنوز از نظرِایمان جا نیفتاده ای وازجهتِ حالِ یقین به حقیقت نرسیده ای اگربه شخصی وعده ای داده ای(قولی داده ای) مبادا ازآن قولت بازگردی تاکه دفنِ در بی ایمانی نشوی وحالِ یقینت از دست نرود.وقتیکه

ایمانت درقلبت قوّت گرفت وحالِ یقینت هم به حقیقت رسید به تو ازجهتِ

معنوی این خطاب می آید:

" توامروز در دولتِ ما با ثبات وامین هستی"

این خطاب مجدّداً و مجدّداًو درهرتکرارش باشکلی متفاوت بیان میشود،

تودیگرپس ازاین احوال برگزیده میشوی،بلکه هم برترازآن،موجودیّتِ توبا موجودیّتِ حقّ می آمیزد،اراده ات نمی ماند.هرچیزی راکه جستجوکنی درخودت می یابی،عجائبی که تورابه حیرت اندازد نمی بینی ،هیچکدام از این احوال تورا متعجّب نمی نماید ،نه تقرّبی که به حقّ دیده ای چشمانِ تورابه

حیرت می اندازد ونه درجه ای که درآن قرارگرفته ای تورا به حیرت می اندازد،همّتت بالاتر وبالاترمی رود،وجود مادیّ ات سریان یافته و می رود،هرآنچه را که بخواهی تسلیمِ حقّ می نمائی،ونه تسلیمِ به چیزهائی که خلق

شده اند.دلت را به صاحبِ آنان می دهی،نه دردنیا ونه درآخرت هیچکدام شان را آرزونمی کنی،دلت را به مولا داده قلبت را ازهرچیزغیرِاوتمیزمی کنی،زیراکه به رضای الله واصل شده ای،وعده بهشت را دریافت نمودی،درنتیجه تجلّی معنوی درکارهای حقّ رافهمیدی وازآنهاخوشت آمد،چنین است،این انعام هاو احسان هابخاطرِ ایمانت است که در حقّ تو صورت می پذیرد.

وقتیکه به یکی ازاحوالی که توضیح دادیم رسیدی اگربه کوچک ترین چیز

شخصی فکرکنی وبعدِ آن فکر نکنی،به بالاترازآن وزیباترازآن واصل خواهی شد،ازآنچه قبلاً بوده خوشت نمی آید وبه دیگری می شتابی،تمامِ دروازه علم و

فهم به رویت بازمیشود،در سایه همین، ظریف ترین مسائلِ غیرقابلِ حل را تو حلّ می کنی، درهای حکمت درآن مساله را گشوده نیکی های پنهان را بیرون

می آوری.

مقاله بیستم

"چیزی که تورا به شکّ می اندازدرا رهاکن"

شرحِ حدیثِ شریف

اگردرمیانِ دوچیز،یکی شبهه ناک ودیگری بدون شبهه قرارگرفتی،آنچه بدون شبهه است را انتخاب کن،آن طرف دیگررا رها کن،تا حدّ امکان ازچیزهائی که

شبهه ناک هستند فرار کن..

اگراز چیزی طرف و وجهی شبهه ناک نمانده باشد امّا قلبت بازهم راضی نباشد،بازهم نگیر،صبرکن.تابعِ ظهورات شو.مخصوصاً چیزی را که با امرِمعنوی ممنوع بودنش اعلان شده را انجام نده،تابع امرشو،اگرنخواهی به

درگاهِ اوهم بروی ،تورا حتّی به خاطرش هم نمی آورد.

حقّ تعالی تورا فراموش نخواهدکرد.حتّی رزقِ کافران را می دهد،آیا توراهیچ

فراموش می کند؟ کافیست که تو تابعِ امرِ اوباشی تلاش کن شب و روز در راهِ

او حرکت کنی.اگرتو مومن باشی تورا فراموش نمی نماید و روزی ات را به فراوانی می فرستد.

*

معنای دیگر(شرحی دیگر بر حدیث شریف):

مالی را که صاحبِ آن مردم هستند را رها کن.ازآنها چیزی توقّع نداشته باش،قلبت را به آنها وابسته نکن.نه از آنها بترس ونه چیزی ازآنها توقّع داشته باش،چیزی رابگیرکه برای توحرام نباشدواز شبهه هم بَری باشدوالله آن راحلال نشان داده باشد.

هرچیزرابایدبه آن وجودِعظیم وابسته کنی،چیزی راکه می خواهی بایدازاوبخواهی،بعدهمه چیزت راآن هستی میتواند عطاکند.امیدت وترست هم باید ازاوباشد،آن هستیِ عظیم را هم بدان که حقّ تعالی است.

یقه همه موجودات را اوگرفته است،قلبِ مردم به امرِ اومی تپد،به موجوداتی که برسرِ پامی گردند اوست که حیات می بخشد،اگرازآنان به تونیکی برسد،نه از آنها بلکه آن را از حقّ بدان،آنان برسرِاموالشان ازطرفِ حقّ است که بعنوانِ نگهبان گماشته شده اند،آنان به نوعی ازطرفِ حقّ بعنوانِ وکیلِ برسرِ اموالشان نگهبانی میدهند،هرچیزی که به توداده شود،بفهم که با امرِ حقّ آمده است .اوست که باعث میشود بدهند یا ندهند،

مولای عزیزچنین می فرمایند:

"احسانِ الله رابخواهید،بت هائی که غیرالله آنان راصدا میزنید نمیتوانندبه شما غذا بدهند،روزی تان را ازالله بخواهید،به اوالتماس کنید،اورا شکرکنید،زیرا به اوبازخواهیدگشت....اگربندگانم درموردِ من ازتوپرسیدندبگوکه من نزدیک هستم ،دعای دعاکنندگان را میشنوم،به من دعاکنید تا قبول کنم."

الله است که شمارا تغذیه می نماید، اومتین است،صاحبِ قوّت است،

الله به هرآنکه بخواهدبی حساب روزی می بخشد.

مقاله بیست ویکم

صحبتی با شیطان

خواب دیدم درمیان جمعیّت بزرگی هستم شیطان هم درآنجابود،خواستم اورابکشم،به من چنین گفت :

"چرامی خواهی مرابکشی؟من چه گناهی دارم؟ اگرچیزی شرّباشدنمیتوانم آن راتبدیل به خیرکنم،بازاگرچیزی خیرباشدوهمانطوربماند قدرتِ بازگرداندن آن را به شرّ هم ندارم،دردست و قدرتِ من چه هست؟"

تیپش چیزی میان مرد و زن بود.سخن گفتنش زیبا بود،صورتش پرازچین وچروک بود،درچانه اش کمی موداشت،به نظر زشت می آمد.ترکیبی دوست داشتنی نداشت.

سپس به رویم نگاه کرد،باخجالت به رویم لبخندی کمرنگ زد.

این واقعه درشب یکشنبه دوازدهم ذی الحجّه سال ۵۱۶هجری قمری روی داد.

مقاله بیست ودوّم

تجربه صاحب ایمان

الله بنده اش رابه نسبتِ ایمانی که دارد دوست می دارد.این چنین است.هرقدرکه ایمان رفیع گرددنسبتِ امتحان هم به همان درجه افزایش می یابد،بزرگ می شود،زیاد می گردد؛

امتحانِ رسول بزرگتراز نبی است.زیراایمانش رفیع تراست،آنچه هم که برسرِ نبی می آیدازآنچه برسرِ اَبدال می آید سنگین تراست،ابتلای بدل هم سخت تر ازابتلای ولی است،زیراازنظرِ ایمان جلوترازولی است.

درنتیجه هرکسی به نسبتِ ایمانش امتحان می شود.

این حدیثِ شریف این وضع را به زیبائی توضیح می دهد:

"ما از زمره پیامبرانیم،بیشترین بلا به ما داده شده است....سپس نوبت...."

الله تعالی نمی خواهد که اینان به راهِ غفلت درافتند.آرزو می کندکه همواره درآرامش باشند.به همین دلیل به بزرگان دربرابرِ بلا تحمّل می دهد،زیرابه سوی حقّ می شتابند.آنکه دوست داردغیرازآن که دوست داردرا نمی خواهد.

بلا در قلبِ اینها نگهبان است،و بند وطناب های نفس های ایشان است.آنان راازغیرِ مطلوبِ اصلی محافظت می نماید.ازپناه بردن به غیرازخالق حفظ شان

می کند، دراین احوالشان آن انسانهای بزرگ دربرابرِ بدی هیچ میلی برایشان نمی ماند.نفس هایشان شکسته میشود.به این صورت حقّ ازباطل جدامی گردد،

شهوت و حسّ وآرزوهای شخصی برطرف می گردد.آنان ازتمایل نمودن به چیزهائی که نفس ازآنها خشنودمی شودخیلی می ترسند.خواه آنچیزی که نفس دوست داردمربوط به دنیا باشدیا به آخرت،

تلاش می کنندبا این حالِ زیبا دائماً به راهِ رضای حقّ بشتابند.

به حکمِ او راضی می گردند،هرآنچه که حقّ بدهد بدان کفایت می کنند.

آنان بر بلاهائی که با راهِ امتحان می آیندصبرمی نمایند،به این ترتیب

شرِّخلق را نمی بینند،درحالی زندگی می کنندکه ازهرچیزی مطمئن هستند،

آنان دراین احوالشان نفس هایشان را می شکنند .تلاش می کنندآن را به سوی

حقّ بکشند.انسان پس ازاینکه چنین راهی برای خویش برگزیدقلباً درراهی که به
سوی حقّ می رود قوّت می یابد،از به بد رفتنِ بقیّه اعضایش هم جلوگیری

می کندزیرا بلا برای امتحان کردن است که می آید،قلب را قوی می
سازد.قناعتِ وجدانی را می افزاید،ایمان را به حقیقت می رساند،درراهِ حقّ

صبر را می افزاید،آرزوهای بدِ نفس را ضعیف می گرداند،هربلائی که می
آیددرمومن صبر و رضا وتسلیم دربرابرِ کارهای حکیمانه حقّ می آید،به او

درهرکارش کمک می نماید،نعمتِ فراوان می فرستد،به بنده در انجامِ هرکار

موفّقیّت احسان می نماید،آیه:

"اگرشکرنمائید ما هم احسانمان را می افزائیم."

اگرنفس باخوشی به سوی یکی از بدی ها برود وقتی در راهِ شهوت به حرکت
درآمدهم وقلب بیجا تابعِ اوگردد،ازحقّ غافل می گردد.
بعنوانِ یک نتیجه این غفلت ،حقّ تعالی هم به نفس وهم به قلب،اعمالِ فلاکت
بارمی دهد.رسوای عالمش می نماید.اورا به فلاکت های مختلف دچارمی نماید،
خلق را برسرش مسلّط می گرداند،گرسنه رهایش می کند،مریضش می
کند.عاقبتِ اینها یک وضعیّتِ نامشخّص بخود می گیرند،به این ترتیب هم قلب و
هم نفس آنچه را که لیاقتشان است را می یابند،اگرقلب تابع خواستِ نفس نگردد
وقبل از گرفتنِ یک دستورِ دینی حرکت نماید،این دستوروامربرای اولیاء به
شکلِ الهام،برای پیامبران از راهِ وحی وبرای دیگران با اشارت می آید،حقّ
تعالی به عنوان پاداش به قلبِ احسانها می فرماید،رحمتش را فراوان
می گرداند،برکتش را می افزاید.عافیت وسلامتی احسان می فرماید.مزّه راضی
بودن ازهمه چیزرا به اومی چشاند.به اونور،معرفت وتقرّب به خودش را می

بخشد.راهِ غنای قلبی ونجات ازتمامی بلاهارا به اونشان می دهددرعین حال دربرابرِدشمنان به او کمک می نماید.
این چیزهائی که توضیح دادیم را به خوبی بفهم،خودت را در راهِ حقّ محافظت کن،نفست را اجابت نکن،بپرهیز از اینکه واردِ بلا شوی، درراهِ حقّ امرِ الله را پاس بدار،درکارهای دنیا وآخرت تسلیمِ اوشو، واگر الله بخواهد چنین شو.

مقاله بیست وسوّم

راضی بودن به آنچه که الله عطا فرموده

به کم اکتفاکن وبه صورتی جدّی به همین شکل بمان،تازمانی که به درجه بالاتری برسی به حالِ خودت شکرکن،زمانی هم که به بهترش رسیدی قدروقیمتِ آن چیزی را که در دست داری بدان، در اوّل صبورباش.

نیکی برازندهٔ انسانِ بی صبر نیست.صبرقیمتِ انسان را می افزاید.نعمتِ دنیاهر لحظه تغییرمی کند.اگرصبورباشی بی وقفه بالا می روی،به نیکی ها واصل میگردی.

این راخوب بدان که دویدن درپیِ همه چیز،چیزی در پی ندارد،تنها آن چیزی

می آیدکه قسمت است.باصبرقسمتت را انتظارکشیدن نصیبت راکم نمی کند.نه

درپی همه چیزبا حرص بشتاب ونه هم اینکه با علم به اینکه آنچه قراراست بیاید خواهدآمد،بنشینی وبخوابی.

آنچه آمدرابگیر،برای آنچه هم که رفت غمگین مشو.اگرچیزی نصیب نباشد حتّی اگرسالها هم تقلّا کنی بازهم بدستت نخواهدرسید.حرص را رهاکن،صبور

باش.حالِ خودرا محافظت نما.قلبت را در دست داشته باش.بدی را به آن راه مده.ازالله عافیت بخواه.چسبیدن به اسباب و وسائل را هم از دست مگذار.

دربیرون ازحدِّ امرِ الله ازهیچکس چیزی نخواه.باز هم در بیرون از حدِّ امراو

به کسی چیزی مده.براساسِ هَوای خودت اقدام به انجامِ کارهای مختلف نکن.

به خودت خیلی زیاد اعتماد نکن،به الله اعتمادکن.مغرورنشو،اگرچنان کنی

بعداًافرادی شرورترازخودت رابرسرت مسلّط میکند.حقِّ هرچیزی را ادا کن،ظالم نباش.ظالم نمی تواند الله را فریب دهد،ازقهروخشم او نمی تواند

نجات یابد.حقّ تعالی چنین فرمود:

"ما ظالمان رابه جانِ هم می اندازیم "

امرِ الله قاطع است،سربازانش پرقدرت ،سلطنتش بی پایان است.هرامرش بدونِ استثناء انجام می پذیرد.به اینها بخوبی ایمان بیاور،بدان که در مُلکِ چنین پادشاهی زندگی می کنی.مُلکِ او ادامه می یابد،علمِ او تمامی کائنات را دربرگرفته است،حُکمِ اودرهمه جاحاکم است.درهرکاری که انجام می دهدعدالت وجود دارد.نه در زمین ونه درآسمان چیزی که بتوان از اومخفی

نمود وجود ندارد.ظلمِ هیچ ظالمی بی پاسخ نمی ماند.

به میان انداختنِ موجودیّتِ موهومِ انسان از طرفِ خودش هم نوعی ظلم است.

رهاکردنِ الله واعتمادنمودن به مخلوق هم شرک است.نفسَت وخلق را رهاکن

تنها بندهٔ الله شو.الله تعالی دراین آیات کریمه به ما خبرمی دهد که شرک ظلمی

عظیم است:

"به الله شرک نورز،شرک ظلمی عظیم است"

"الله شرک را نمی بخشد،غیرازآن هرگناهی راکه بخواهدمی بخشد"

به شرک نزدیک نشو،از شرک بسیار بپرهیز.درتمامیِ احوالِ خودازشریک

قرار دادنِ برای الله بترس.گناهِ پنهان وآشکاررا رهاکن.ازالله فرارنکن،هرجا برَوی تورا خواهدیافت.مخالفِ احکامی که الله داده نباش،اگر

چنین کنی بعداً تورا لِه می کند.درکارهای او دخالت نکن وگرنه رسوا میشوی

ازاو غافل مشو،اگربیدارت کندبعداً خجالت خواهی کشید.اسرارِ اورابرای بیگانگان بازگومکن وگرنه محو و نابودمیشوی. راهی راکه الله نشان داده را به کیف وخیالِ خودتفسیرنکن،اگرچنین کنی به اعماقِ زمین فروبرده خواهی شد،قلبت سیاهِ سیاه خواهدشد.نورایمانت خاموش می گردد.قدرت درک وفهمت

نابودمیشود.شیاطین بر رویت می پرند.نفست توراخفه می کند.همه دوستانت دشمن می گردند،همسایگانت تورا دوست نخواهندداشت.دوستانت ازتودورمی گردند،مارها،عقرب ها،جن ها وتمامیِ حیواناتی که درخانه ات باشندبه توخیانت

خواهندکرد.قسمتت دردنیا بریده خواهدشد،واما درآخرت به سخت ترین عذابها درخواهی افتاد.

مقاله بیست وچهارم

تشویق به درگاهِ رحمت الله

به شکلی جدّی ازعصیان نمودن به الله پرهیزکن.به ماندن دردرگاهِ رحمتِ او ادامه بده.تمامیِ زوروقدرتِ خودرابرای الله صرف کن.درطاعتِ اوصرف کن

.التماس کن،احتیاجاتت رابه اوعرض کن.باخم کردنِ سرت به جلوبه غیرِ حقّ نظرنکن.به سوی هَوی مشتاب،دربرابرکارهائی که انجام می دهی توقّعِ تلافی نداشته باش.نه دنیارابخواه ونه زیبائی های آخرت راطلب کن.ازهیچ چیزی طلبِ حقّ نکن،خودت را یک بنده ببین.این راخوب بدانکه بنده وغلام وتمامی

آنچه دردستش هست ازآنِ صاحبِ اوست،دربرابرِهیچکدام ازآنها نمی توانی طلبِ حقّ کنی.

باادب باش،درنزدِحقّ همه چیزبه اندازه است.نه آن چیزی که قراراست دیرصورت بپذیردبه جلو می افتدونه آن چیزی که زودقراراست انجام شود

به تاخیرمی افتدونه آن چیزی که زودقراراست انجام شود به تاخیرمی افتد.وقتی که زمانش رسیدنصیبت می آید.چه بخواهی وچه نخواهی حقّت را دریافت خواهی کرد.

حرص نشان دادنت درموردِچیزهائی که مقرّراست به دستت برسندنابجاست.

حسرت کشیدنت درموردِچیزهائی که ازآنِ تونیست وحقّ دیگری است برازنده نیست.چیزهائی که هنوزجزء اموال کسی نیستند هم بر دوقسمند.اوّلی اینکه احتمالاً مالِ تو خواهندبود.اگرچنین باشدپس چرابایدحسرتِ آن رابکشی وغصّه اش رابخوری؟امروزهم نشودفردا ازآنِ توخواهدشد.درهرصورت روزی به آن خواهی رسید.امّا به بخشِ دوّم که برسیم،چیزهائی است که ازآنِ تو نیستند.اگراین وضع جدّی باشد بازهم هرغصّه ای که بخوری وخستگی

به خاطرِ آن بیهوده است.درهرصورت،آن بدستت نخواهدرسید.دویدن درپیِ آن چه فایده ای به توخواهدرساند؟ برای توتنها زحمتِ بیهوده کشیدن خواهدماند.تلاش کن که نوعِ تربیتی راکه بایددرراهِ الله داشته باشی راکسب کنی.درحالی که هستی،بندگیِ الله رابنما.وقت حاضرت را در راهِ اوصرف کن.سرت رابرای غیراوخم نکن.چشمانت را به غیرِ اومدوز.

الله تعالی چنین فرمود:

"چشمانت رابه آن چه ازنعماتی که به اهلِ دنیا دادیم مدوز.آنها چیزهائی گذراهستند.زینتِ دنیا هستند.ماآنها را می آزمائیم.آنچه ربّت به توداده هم مداوم وهم بی پایان است."

براساسِ حکمِ این آیه کریمه،نگاه کردنت به هرچیزی غیرازحقّ حرام است.هرچه باشدبه اندازه کفایتت، رزقی که برای دنیایت کافی باشد به تو داده شده است.وظیفه اصلی ات حاضرکردنِ آذوقه برای آخرت است.برای آن

کارکن،چه میدانی،بلکه اگرکارهای دنیائیت زیاد وپرباشدایمانت ازدستت برود،هلاک گردی.

*

مثلاً :

اگربازنِ زیبائی که از نعماتِ دنیاست براساسِ موازینِ خوب ازدواج کنی(که این قطعاً لازم است)،به این احتیاج داری،رفع این احتیاج به تعدادِ زیادی شروطِ سخت وابسته است،اگراین سختی ها براساسِ میزانِ غیرقابلِ تردیدی که در دست است باشد،آسان می گردد.اگردراوّل کمی هم عجیب به نظربرسدبعداًازناپاکی تمیزشده تبدیل به پاداشی صاف وزیبا می گردد. درسایه این،خودت را از بد،ازاینکه،ازخشم و از نگاه کردن به ناموسِ این وآن نجات می دهی.بازهم چنانچه براساسِ میزان های سالمی که دردستت است راه بروی بارِ فرزندوکودکان برتو سبک می گردد.البته که این سبکی تا وقتی که در راهِ الله باشی ادامه خواهدیافت.الله تعالی زمانیکه از بندگانی که در راهش هستند خبرمی دهداز این هم خبرمی دهدکه اهالیِ خانه اش راهم اصلاح می فرماید:

"مازوجه اورا به حالی آوردیم که او رانفع دهد"

باز اززبانِ یک بنده اش چنین حکایت می نماید:

"یا ربّی برای ما ازهمسران وفرزندانمان نورچشمان قراربده.مارابرای صاحبانِ ایمان پیشوا قرار بده"

دعای یک پدردرحقّ فرزندش رانیزچنین خبرمی دهد:

"یا ربّی ،اورا از حالَش راضی بگردان "

هرکدام از این آیات یک دعا هستند.خواندنِ این دعاها برای تولازم است.برای فرزندانت وذرّیه ات که درآینده خواهندآمدچنین دعاکن.

محققاً حکمِ سلطنت الهی دوام خواهدداشت.دعاکردن ویا نکردنِ توچیزی به آن افزوده ویا کسرنخواهدکردامّا برای توخیلی اهمیّت دارد.بایک دعائی که می توانی انجام دهی، می شود که یک چیزِمضرّ تبدیل به چیزی بی ضررگردد،

باچیزی کم، کاربسیاری می توانی انجام دهی.دقیقاً به همین دلیل همیشه دعاکن وهمیشه الله راالتماس کن.این دعانه تنها برای حمایت اززندگیِ خانواده بلکه درموردِتمامیِ نعماتِ دنیا عینِ هم است.البتّه که دراندازه های مبتنی برحقِّ احتیاجاتِ طبیعیِ خودرا باید تطمین نمائی.خوراکی هایت رامنتظماً بایدبخوری

وپوشیدنی هایت رابراساس احتیاج زمان تلاش خواهی کرد که تامین نمائی.

هنگامی که اینهارا انجام میدهی برای اینکه امرالهی راتعقیب نموده ای پاداش

مادّی ومعنوی خواهی گرفت.ازنمازی که میخوانی،روزه ای که گرفته ای وحجّی که بجا آورده ای واز عباداتِ سودمند همواره نیکی خواهی گرفت.

علاوه برآن اگرچیزهائی که بیش ازاحتیاجات خودت مانده راصرف نمائی،

بیشترسودمندخواهدبود،وقتی اینهاراصرف می کنی اوّلاً به فقیر ،دوستان محتاج

همسایگانِ نزدیک ودیگربرادران وخواهرانِ فقیرِ دینی رابایدمدّ نظرقراردهی.

وقتی به اینها مازادِ احتیاج خودرامی دهی،مالی که دردستت هست رابراساسِ

آن بایدحساب کنی.به هرکس نسبت به حالَش می دهی،نیازِ خودت راهم دربرابرِ نظرت قرارمی دهی. برای هرکسی که گفته شد :"محتاج است" سرِ کیسه ات راتا آخربازنکن.شنیدنِ خبر مانندِ دیدن نیست.ببین،تحقیق کن،بعد از آن بده.مانندِ تمامیِ دیگرکارهادراین کارهانیز راهِ معنوی را از دست رهانکن.

به چیزهای شبهه ناک نزدیک نشو.همواره دل باز ودرست باش.

صبورباش،صبور.رضای الله رامدّ نظرت قرارده،رضای الله را.

قلبت را محافظه کن ،قلبت را.

درآرامش زندگی کن درآرامش.

شخصیتت را حفظ کن،شخصیتت را.

تلاش کن بی سروصدا باشی،بی سروصدا.

عادت کن همواره به جا صحبت کنی.

ازچیزِ نامناسب پرهیزکن.راههای نجات راجستجوکن،ازپرتگاهها بپرهیز.

دربرابرِ قوّتهای روحی و درونی ،سرت را خم کن.به عالَمِ قلب واردشو.

خجالت بکش،الله ،الله، الله، بعداً بازهم الله،تا زمانیکه کار به انتها برسد به

همین ترتیب.

درآن صورت قبل ازمُردن خواهی مُرد.تاآن دوره دردهائی راکه کشیده ای

به پایان می رسد.اسراری را می آموزی که هیچکس نمی داندودیارهای عجیب

را می بینی.بعدها دروازه های رحمت دربرابرت پرده پرده گشوده می گردد.

تودرآنجا با الهاماتی که گرفته ای شروع به سخن گفتن به شکلی واضح وآشکارمی نمائی.منیّتِ تومرده است.دراین وضعیّت موجودیّتِ الهی ،تورا تماماً

دربرگرفته است.دراین حال چیزی که به تو داده میشوددیگرپس گرفته نخواهد

شد.به ثروتی دست می یابی که پایانی ندارد.قدرتت راکسی نمیتواندمغلوب سازد.به بلندای توکسی نمی تواندبرسد.این مقامی که بدان رسیده ای مقامِ حضرتِ یوسف است.آنچه به اوگفته شد ،یعنی این خطاب ،به توهم گفته خواهدشد:

"تودرنزدِ ما اهل وایمن هستی."

این خطابی که به حضرتِ یوسف رسیده ظاهراً اززبانِ سلطان مصرخارج

شده،اما در اصل آن سلطان پرده ای بوده برای لسانِ حقّ.حرفِ اصلی ازآنِ

الله بوده .اودرظاهریک پادشاه محسوب میشودامّا مقامی که اوتمثیل نموده ونفس ومعرفت وعلم ،تقرّب وخصوصیّت یک درجه بالا بوده.عارفان این

حال را بهترمی فهمند.چه حاجتی برای زیادشدنِ نعماتِ دنیوی هست؟

دردستت اگر مقدارکمی باشد،آنقدرهست که گذران زندگیِ تورا تامین نماید

دراین اثنا مهمترین کاربرای تواین است که صاحبِ قناعت باشی.

به حالی که درآن هستی راضی باش،بیشتر ازآن رامخواه،اگرآمدبگیر،همه

چیزرااززحقّ بدان وهرآرزویت در راهِ الله ادامه یابد.تنها اگربه این شکل حرکت

نمائی یافتنِ راستی برایت امکان پذیرخواهدشد.ازاین راه است که میتوان به

نیکی رسید.تنها پس ازکسبِ رضایتِ الله است که می توانی به زیبائی های

دنیا وآخرت دست بیابی.یک آیه کریمه چنین می فرماید:

" دربرابرِ کارهائی که ایشان انجام دادند پاداشی که در آن دنیا ازنعمات به ایشان داده خواهدشد به عقلِ هیچکس نمی آید.آن نعماتِ چشمگیر را هیچ نفسی نمی تواند بداند."

هیچ چیز زیباتراز ادای نمازهای پنجگانه درزمانِ خود نمی تواندباشد.بهتر

ازرهاکردنِ گناهان و واردِ راهِ الله شدن چیزی نمی توان تصوّرکرد.سودمندتر

ازسخنانی که توضیح دادیم سخنی نمی توان گفت.انجامِ اینها را الله نصیبِ ما

فرماید.همه ما را در راهی که دوست دارد موفّق گرداند.

مقاله بیست وپنجم

درختِ ایمان

ای کسی که ازمالِ دنیا محرومی ،ای انسانی که زمانه به او با چشمِ خوب نگاه نمی کندوانسانهااورا پسندیده نمی یابند و اورا به کناری رها کرده اند.

ای شخص بیچاره ای که نزدِ سلاطین یادی از او نمی شودودرمجلسِ اربابِ دنیا نامش ذکر نمی شود،ای گرسنهٔ بدن عریان،جگرسوخته ازتشنگی و از پا افتاده ،ای کسی که تمامیِ احتیاجاتِ او را به فشار آورده،قلبش به سختی گرفتارآمده ،دل شکسته ،کسی که هیچ کدام ازاهدافش رانتوانسته بجا آورد،ازهردری که زده رانده شده ،درگوشه مساجدمانده ،وروزش را در

کوچه ها با پرسه زدن می گذراند....

دراین احوالی که ازتوبیان نمودم ،مبادا سخنانی مانند اینها از زبانت خارج شود:

"الله مرافقیرکرد،دنیا را ازدستم گرفت، مراپریشان کرد،به من غضب نمود.

کارهایم را داغان کرد،هیچ کدام ازکارهایم را به انجام نرساند، به من خیانت

کرد.مالِ دنیائی به اندازه کافی به من نداد،شرافتم را از میان برداشت،درمیانِ

پادشاهان ،درمیانِ دوستانم مرابلندمرتبه نکرد،درحالی که به دیگران نعمتِ

فراوان داد،به شکلی که شب وروزشان درآن نعمات می گذرد،درحالیکه همه

مامسلمانیم،پدرمان آدم،مادرمان حوّا....چرا من باید چنین شوم وآنان چنان باشند؟"

حالی که تودرآن هستی را توضیح دهم:

اوّل اینکه به ایجابِ حکمتی است که الله تعالی تورا دراین حال رهاکرده است.

زیرا درخلقتِ تویک آزادی هست،ازطرفِ الله به توصبر،رضا ،موافقت داده شده که اینها بزرگترین نعمات هستند.درعینِ حال نورهای ایمان ،علم ، توحید

درتوهست.درختِ ایمانت هنوز کهنه نشده است،دانه هایش و جوانه هایش هنوز

نپوسیده ،قوی است ،برکاتش زیاداست.هرروز شاخه تازه ای می روید،انواعِ

سایه ها می دهد،درانواعِ جهات در رشد است ومیوه می دهد.لزومی نیست که

توبا چوبدست و تکیه گاه آن را محافظت کنی،ولزومی به بزرگ کردنِ آن ونگهبانی از آن نیست .الله درکارهای دنیا چیزهائی کم امّا برای راحتیِ کافیت

به توداد، امّا درآخرت برای تو نعماتِ بزرگی که هیچ چشمی ندیده ،هیچ گوشی نشنیده وبه خاطرِ هیچکس نیامده حاضرنموده است.اینها رادرآنجا به

مقدارِ بسیارزیاد به تو احسان خواهدنمود.آیه :

"هیچ نفسی نمی داند که درآن عالم چه چیزهائی برای اوحاضرگردیده است.در

حالیکه آنها چیزهائی به غایت مسرورکننده هستند.به عنوانِ پاداش برای آنچه که انجام داده اند، عطا خواهدشد."

معنای این چنین است:

به دلیل اینکه تابعِ امرِ الله شدندودراین راه ادامه دادند اینان بدی ها را رها

می کنند.تسلیمِ الله شده وهمه کارهایشان را به او واگذار می کنند،به آن پاداشِ

بزرگ ،به همین دلیل است که واصل می شوند.

مقاله بیست وششم

پرده ادب را کنار نزدن

ازچهره ات ادب را ،پرده ناموس وقناعت راکنار نزن،زمانی که عکسِ این را انجام دادی دربرابرِ خلق رسوا خواهی شد،کمکِ خلق را ازقلبت خارج کن، به

آنان اعتمادنکن،از اللهِ پرقدرت و قوی ببین،حقّ وحقیقت راببین ،اگردر هرحالت مشغله معنوی داشته باشی منیّتِ تو خواهدمُرد،آرزوهای شخصی ات

خاموش می گردند.ازمجادله شخصیّت گرائی نجات می یابد،شروع می کنی به

خواستنِ خوبی برای همه، دنیا ازچشمت زدوده میشود،تنها با عشق به بهشت

وترسِ ازجهّنم وآخرت کارهایت را انجام نمی دهی،در روحت یک آرامشِ بی

پایان حسّ می کنی .اراده حقّ را می بینی،قلبت با حقّ وحکمت پُر میشود.ظلمت ازمیان رفته ،درنور غرق می شوی.

دائماً حقّ را درنظربگیر،که درقلبت تنها عشقِ الله زنده بمانداگرچنان کنی برای دیگری حقِّ ورود باقی نمی ماند.دراین وضعیّت نگهبانِ بصیرتِ قلب می گردی که دروازه وحدتِ الهی است.دردستت شمشیرِ توحید،عظمت وجبروت خواهدبود.هرحسِّ پست راکه دیدی ازروحت فراری داده وچیزهای غیرضروری را ازریشه نابودمی سازی.نفست هم نمی تواند دربرابرت قدعَلَم کند.هَوی که تمثالِ آرزوی بَد است واراده که تمثیلِ شخصیّت گرائی است وآرزو هیچ وهیچگاه درکارهای دنیا وآخرت نمی تواند به تو راه نشان دهد.درقلبت یک میزان وجود دارد،هرحرفی راکه می شنوی هرحرکتی راکه

می بینی بامقیاسِ حقّ مقایسه می کنی.باجلورفتن وپیش رفتن دربرابرِ رضای حقّ گردن خم کرده باتمامِ هستی ات تسلیمِ آن می گردی.دراین حالت بندهٔ الله و

وابسته به امراوباقی می مانی وتابعِ خلق نشده وبا آرزوهای آنها حرکت نمی کنی،مدّت زمانی این چنین ادامه می یابد....زمانی میرسد که منیّتِ تو تماماً می میرد،مانند موجودی خیالی می گردی.الله تعالی با تمامِ قدرتش تورامحافظت می نماید.عظمت وسلطنتش رادرنظرت پدیدار می کند،بالشگرِحقیقت وتوحیداطرافت را می پوشاند.درهرقدمی که می اندازی به صورتی غیرارادی شروع می کنی به با دقّت بودن،زیرا نگهبانانِ الهی باتوهستند.نفس ،شیطان،هَوی،اراده،امیدِ توخالی ،دعوتِ دروغین وگمراهی هاوبدی های طبیعی که نمی توانند به تو راه بیابند امّا درهرصورت تقدیرخودرا نشان می دهد.خلق به سوی تو می آیند برای گرفتنِ نور ازتو،خلق تابع تومی گردندبرای یافتنِ راستی ،خلق تورا می خواهندبرای نجات یافتن از مردابهای مادّی ومعنوی.

توتبدیل به انسانی نمونه میشوی که راه رابه مردم نشان می دهدوظرافت های

دین را می آموزد.درتوانواعِ کرامات دیده میشود،امّا بدونِ اینکه فریبِ آنهارابخوری الله راعبادت می نمائی،با مجادله در راهِ حقّ با به سینه کشیدنِ انواعِ سختی هادربندگیِ الله یعنی درعبادت صبرمی نمائی،با کمکِ او ازهر

بدی محفوظ وبعنوانِ یک انسانِ نمونه می مانی.میلِ خلق تورا فریب نمی دهد

ابرازِعلاقه ایشان تورا ازراه به در نمیتوانندنماید.اینکه آنان تورابزرگ جلوه می دهندبرای بوسیدنِ دست ودامنت می شتابندتورا از آنچه که هستی برای خودت بزرگترجلوه نمی دهد.تومیدانی که درصورتِ لزوم چگونه ازآنها استفاده کنی،درداخلِ مقیاس های حقّ به اندازه احتیاجت می گیری و باقی را ترک می نمائی.

*

الله تعالی درحقِّ آن سلطان چنین فرمود:

"مایوسف رابرای آنجا سلطان قراردادیم."

وباز فرمود:

"اوبه صورتی درآمدکه هرچه خواستش بود انجام می داد...رحمتمان رابرهرآنکه بخواهیم نازل می کنیم ،پاداشِ نیکوکاران را کم نمی کنیم"

این جملات ،صفاتِ فرشته سانِ حضرتِ یوسف رابیان می نماید.وقتی هم که وجهِ نفسانی اورابیان می نماید چنین می فرماید:

"ما به این صورت اورا ازتمامیِ بدی ها دورکردیم،زیرااوازبندگانِ با اخلاصِ مابود."

وجه معرفتیِ حضرت یوسف هم به این صورت بزبان می آید:

"اینها-تعبیرِ خواب وتاویلِ حوادث-ازچیزهائی است که ربّم به من آموخته است.کسانی راکه به الله ایمان نداشتندرا قطعاً ترک کردم ،آنان به روزِقیامت هم اعتقاد نداشتند."

این خطاب هاروزی برای توهم می آید،درآن زمان دوستی بزرگ محسوب می گردی.نصیبِ بزرگت را دریافت خواهی نمود.علمِ بی پایان وقدرتِ بی انتها تورا دربرخواهدگرفت.سلطنتت شاملِ همه جا ،امرت درهمه جا مطاع،نفست برای تو سودمندخواهد گردید.با اذنِ الله همانگونه که سخنت برهمه چیزتاثیر می گذارد نفست هم سخنت را گوش خواهدداد.

*

صاحبِ کارهای دنیا وعقبی، الله است.بهشت در دستِ اوست.نظرهایمان با قوّتِ اوقدرتِ اوبه سوی اوبرگردانده شده.اومولای سخاوتمند وثروتمندِ ماست.همه چیزرا به فراوانی وبیش از اندازه می بخشد.

اخرین ایستگاهِ خواسته آنجاست.بعدازآن راهی دیگرنیست.دیگرکسی یافت نمی شودکه دربرابرش دست بازکرده وبه اوالتماس نمائی.

این هائی که بیان گردیدیک سرّ است ...ودرسخن می ماند،به حقیقتِ آن الله می تواند برساند.زیرا او رحیم است.

مقاله بیست و هفتم

"خیروشرّ دومیوه اند"-براساسِ حدیثِ شریف

خیروشرّرادونوع میوه ببین،ریشه ومحلِّ رشدِ آنها یکی است،ازدوشاخهٔ مختلفِ یک درخت میرسند.امّایکی شیرین،یکی تلخ،دریک شاخه شهرها،اقلیم هاوکره هاموجوداست.این شاخه درواقع پرمیوه است،واین یکی هم میوهٔ تلخ است،ازاین دورشو،باهمه چیزش ازآن دورشو.به درختِ شیرین نزدیک شو.به بارآورنده وخادمِ آن شو.این شاخه هاومیوه هاراخوب بشناس.هردوی آنهاراخوب بشناس امّا صبرکن ومنتظرِ رسیدنِ آن باش،فراوان تغذیه کن وپرقدرت شو.پرهیزکن وبسیارپرواکن.به درختی که میوه اش تلخ است نزدیک نشو.درلحظه ای که ازآن بخوری هلاک می شوی،تلخیِ آن تورا هلاک می کند.

همواره بادقّت وبه اندازه بایدباشی.بعنوانِ میزان،دردستت امرِپیامبرالله ص بایدباشد.تاوقتیکه این مقیاس هادردستت نباشد جداکردن وتشخیصِ میوه هابرای

توآسان نخواهدبود،تازمانیکه به راهت به این شکل ادامه دهی در راحتی،آرامش وامنیّت خواهی بود.این راخوب بدان که تمامی بدی هاازآن میوه تلخ می زاید.لحظه ای که آن راترک نمودی ازفلاکت وبلا دورخواهی ماند.هردومیوه راهم درمقابلت بگذارونگاه کن:اشکالشان عین هم ،مزّه هایشان متفاوت است.بسیاری اوقات ازعدمِ آگاهی ویا بی مقیاس بودن به پرتگاه می افتی.خطانموده به آن دست دراز می کنی وبعنوانِ مجازاتِ این خطا،آن

رامیخوری.بلکه برای یک لحظه به تولذتی می بخشد،آرزوهای شهوانیت را تحریک می کند.ازاین رو خوشت می آید،امّا فلاکتی که به بارخواهدآوردرا

نمی توانی تصوّرکنی.آن فلاکت مغزت را به هم می ریزد.دستگاهِ تنفّسِ معنوی ات را خراب می نماید.تمامیِ تلخی اش دررگهایت پخش می شود.تمامیِ اعضای وجودت رادربرمی گیرد.بعدازآن تعدادِ فلاکتهائی که به بارخواهدآمد به شماره درنمی آید.دراین وضعیّت بلکه لحظه ای به خودآمده برای رفعِ تلخی که دردهانت هست آب می نوشی،امّا بی نتیجه،هیچ فایده ای ندارد،زیراآن زهراست که دروجودت پخش شده.

اگرمقیاس رابخوبی استفاده نموده بودی ومیوه شیرین خورده بودی وضعیّتت چنین نمی بود.درهرصورت خودت نیکی می دیدی ودرتمامیِ هستی ات خوشی جمع میشد،حالا معلوم است،کاردوّمی بایدانجام دهی.این محققاًباید دانسته شودکه دوّمین باری است که دست به سویش دراز می کنی،نباید دستت میوه تلخ رابگیرد.اگریک بارِدیگربیفتی،بلندشدنت مشکل خواهدبود.چیزهائی که کمی قبل توضیح دادم یکی یکی به شکلِ فلاکت برسَرَت خراب میشود،نمی توانی نجات پیداکنی.

ازدرختی که تمثالِ نیکی است وازمیوه اش دورمشو.نسبت به آن جاهل نباش.درهرجا آن راجستجوکن وبدنبالِ همراهی با آن باش.وعادت کن که همواره با آن باشی وتلاش کن که مقیاس های حقّ راهیچ گاه ازدستت فرونگذاری.

*

اگرلازم به یکبارِ دیگریادآوری نمودن باشد،***"خیروشرّ هرکدام یک فعلِ الهی هستند"*** فاعلِ اینها قدرتِ الهی وبه حرکت درآورنده آن هم همان قوّت است.همانطورکه الله تعالی می فرماید:

"الله شمارا وکارهائی که شما انجام می دهیدراخلق نمود."

سرورمان پیامبرص با اشاره به این معنا چنین می فرمایند:

"الله ،هم ظالم را وهم مظلوم را خلق نمود."

کارهائی که بندگان انجام می دهند،بِالذّات اثرِ قدرتِ الهی است.الله خبرمی دهد ازاینکه کاری که انجام می شودچه خواهدبود.این وضعیّت فرقِ میانِ خالق

ومخلوق رانشان می دهد.الله خلق می کند،بنده بابکاربردن اراده اش کسب می نماید.بهشت، احسانی ازسوی الله برای بندگانی از اوست که دوستشان دارد.فضلِ الله است.به آنجابا این احسان وفضل وارد گردیده میشود.علاوه برآن درجاتش بوسیله اعمالی است که دردنیا انجام شده است.

سرورمان پیامبرص دریک حدیثِ شریف چنین فرمودند:

"هیچکس باعملش نمی تواند بهشت را استحقاق یابد."

دربرابرِ این زمانی که یک صحابی ازایشان پرسید:"آیا شما هم یا رسول الله؟"

-"بله ،من هم،امّا این هست که الله مرا در رحمتش غرق نموده است."فرمود و دو دست مبارکش رابرسرش گذاشت .

توتاوقتی که تابع امرِالهی شده ای ازراههای بد پرهیزنموده ای،نترس،بابیشترین راستی وصداقت تسلیمِ حقّ شو.درآن صورت ازشرّ ومحفوظ نگاه داشته خواهی شد،خیروفضیلت تورا می یابد.ازجهتِ دنی ودنیا درداخلِ یک محافظه گاه الهی خواهی بود.حالی که دردنیا داری بااین سخنِ الهی بیان نموده می شود:

"به این ترتیب بدی هارا از اوبازگرداندیم،زیرااو از بندگانِ صاحبِ اخلاصِ ما بود."

محافظت شدن ازنظرِ دینی هم با این کلامِ الهی بیان می گردد:

"اگرشمابه الله ایمان آورده اوراشکرگذاری نمائید،چرا شما را عذاب کند؟الله شاکران را وایمان‌آورندگان را می شناسد."

بلادرکنارِمؤمنی که شکرمی کندچه کاردارد؟زیراعافیت به او ازبلانزدیک تراست.آن انسان هرآن نیکی دیده ونیکی راجستجومی نماید.الله تعالی چنین می فرمایند:

"اگرشکرکنید،آسایشتان افزوده می گردد."

*

نورِایمان بزرگ است،این نورروزِ قیامت آتشِ جهنّم راخاموش می سازد.بلای دنیادرکنارِ آتشِ جهنّم هیچ است.آن نورِ ایمان که آن آتشِ عظیمِ عذاب راخاموش می سازدچگونه نتواندکه بربلای دنیا فائق آید؟بلا به شخصِ صاحبِ یک ایمانِ باقوّت نمی تواندنزدیک گردد،امّا این هست که اگرآن انسانِ بلا زده یک ولیِّ

بزرگ باشدکه غرقِ جذبه الهی شده البتّه ازسرِ آن بندهٔ عزیزبلا کم نخواهدشد.زیرا این حال ازبدی های دنیا محافظت می نماید.انواعِ مختلفی ازبلا وجود دارد.گاهی انسان برای اینکه ازسفاهتِ دنیوی محافظت شودازجهتِ پول بی نصیب می گردد.برای اینکه ازتوجّهِ ساختگی -که توجّه مردم است- آزاد گردد،موفّق به کسبِ محبّتِ ایشان نمی شود.نامهای مختلف برخود می گذارد،ازاوخوششان نمی آید.این حال ازبیرون -ظاهراً-مانندِ فلاکت بنظرمیرسد.امّا فلاکت نیست.اودرمی یابدکه صحبت با هرانسانی که به اومی رسد،تلاش برای کسبِ محبّتِ ساختگیِ آنان ،شب وروزبا آنان نشست وبرخاست کردن یک ضررِ معنوی است.انسانهای بزرگی که نامزدِ رفعتِ معنوی می شوند،دچارِ بلاهائی هستندکه ذکر شد،امّا برای ایشان اینها بلا نیست بلکه یک رحمت است.درسایه این رحمتِ الهی که درظاهرمانندِ بلا بنظر میرسد،قلب تمیزمی گردد.غیرازتوحیدِ حقّ هیچ چیزباقی نمی ماند.قلب فقط محلِّ معرفتِ الهیّه ،علمِ الهی ومنبعِ فیض است.راهِ رسیدن به نور،وصولِ به حقّ وتقرّب به او از آن می گذرد.

*

این قلبت تنهابرای یک چیزخلق شده است،دوّمی درآن جانمی گیرد.آیه:

" الله شخصی که صاحبِ دوقلب باشد را نیافریده است."

دراین قلب نمیتواند دوعشق وجود داشته باشد.

"زمانیکه پادشاهان واردمُلکی می شوندآنجاراویران می کنند،اشرافش راذلیل می گردانند."

ازهمین روست که زمانیکه عشقِ الهی واردِ جائی شدبرای دیگران کاری باقی نمی ماند.امّادرجائی که حرفِ دیگری خریداردارد،فیضِ الهی وجود نخواهدداشت.بدی هارا ازقلبت بیرون انداز،خواهی دیدکه هرطرفت رافیضِ الهی دربرگرفته ...

زمانیکه عشقِ موجود درقلبت،شیطان،نفس وآروزهای شخصی باشد،ازتوحرکتِ نیک صادرنخواهدشد.هرحرکتت عصیان ،وکارهای پوچ وغیرضروری می گردد.زیراسروَرتوشیطان شده است.امّا وقتی درقلبت عشقِ الهی جاگرفت قلب تازمانی که درآن عشقِ الهی زنده باشد قلب است.

تازمانی که فیضِ الهی درآن به جوش آمده وپُرگرددبرای انسان سودمنداست.

بیان ها وحدیث هانشان می دهدکه برای رسیدن به رحمتِ الهی قلب رابایدازهرموجودِ مادّی وعشقِ مادّی تمیزنگاه داشت.این تمیزکاری آسان نخواهدبود.

بسیاری بلاهاوفلاکت ها انسان رادربرمیگیرد.

*

انسان دربرابرِ هرفلاکت نباید عزمِ خودرا ازدست دهد.زیرا آن نوعی نعمت است.اگرنیک اندیشیده شودبزرگترین بلاهابرپیامبران ونزدیکانِ آنان وبعدازآن به ترتیب فرود آمده است.این وضعیّت راسرورمان پیامبرص چنین خبرمی دهد:

"ما زمره پیامبران به نسبتِ دیگرانسانهابزرگترین بلاهارا به دوش کشیده ایم،پس ازآن به نوبت...."

"بیش ترازهمه الله را من می شناسم و من بیشتر ازهمه از اومی ترسم."

دردوّمین حدیث شریف اشاره به معنای بزرگی وجود دارد،وقتی که تقرّب به سلطان حاصل گردید به همان نسبت ترس وپروا افزوده می گردد.دلیلش:

چشمِ پادشاه دربرابرش است.هیچ حرکتی از او،ازچشمِ پادشاه دورنمی ماند.کوچکترین خطایش هم دیده وبر اساسِ آن مجازات می بیند.دراینجا چنین سئوالی به ذهن میرسد:

"انسانهابرای الله درحکمِ یک شخص هستند.هیچ حرکتی ازاوپنهان نیست.درآن صورت معنای جمله مجازاتِ شخصِ نزدیکِ به پادشاه جداست،چیست؟

مادرپاسخ به این می گوئیم:

"هرقدرکه درجه رفیع می گرددخطاها به چشم می آید زیراانسان همواره تمایل به انجامِ خطادارد.دراین حالت حتّی کوچکترین نعمتِ داده شده راکم دیدن ونادیده گرفتن خطائی بزرگ شمرده می شود.شکرنمودن همواره وظیفه هربنده ای است.دراین میان گفتنِ این هم جائزاست:

برای یک ولی ویک دوستِ الله دورماندن ازکوچکترین عبادت هم خطائی بزرگ است.نقصان دربندگی است.الله تعالی این وضعیّت راچنین بیان می فرماید:

"ای همسرانِ پیامبر،هرکدام ازشما اگرخطائی انجام دهد مجازاتش نسبت به دیگرزنان دوبرابرمی گردد."

پس ملاحظه میشودکه فرقِ میانِ درجات وجود دارد.ازاین رو الله تعالی زوجه های پیامبرص را ازدیگران جدا می سازد.حال وقتی که چنین شد،تقدیروضعیّتِ متفاوت کسانی که واصل به رحمت وفیضِ الله شده اند آسان می گردد.الله تعالی ازتمامیِ شبیه ها منزّه است،ازمیانِ مخلوقات هیچ چیزی شبیه اونیست.اوست که می شنودو می بیند.الله است که به راهِ راست هدایت می کند.

مقاله بیست و هشتم

بیانِ حالِ مُرید

آیـــا راحتـــــی مـــــی خواهی؟آیاسُرور،امنیت،سکون،ســــلامت را آرزومی کنی؟

آیـــا آرزوداری کـــه اهـــلِ دل شوی؟درعشـــق ومحبّـــت بمـــانی؟ازاین احـــوال خیلـــــی دوری.اینهاراتنهابازبـــــان آرزومـــــی کنی،شـــایداگربامعنای کامـــل آن راخواســـته بودی،درتونســـبت بـــه چیزهـــای پســـت میلـــی بـــاقی نمـــی ماند.نفســـت مـــی مُرد،دنیـــا بـــه کنـــاری رفتـــه ،میلـــی بـــه عشـــقِ آخـــرت نداشـــته ودرنهایـــت جـــای تمـــامِ اینهاراعشـــقِ بـــه الله وپیـــامبرمی گرفت.درحالیکـــه توازاینهـــادوری ،زیرادرتوعشـــق هـــای شـــهوانی وآرزوهـــای نفســـانی وجـــوددارد،این کارهاباعجلـــه انجـــام نمـــی پذیرد،صـــبرکن،بمان درجـــائی کـــه هســـتی واز خـــود کمـــی حســـاب بکش.درایـــن حـــالی کـــه داری درهـــابرای توبســـته اســـت.راههابرای توبازنیســـت.اگرذرّه ای ارتبـــاط بـــاچیزی کـــه عشـــقِ الهـــی درآن باشـــد،ارتباط نداشـــته باشی،شـــروعِ ایـــن کـــاربرای توگشـــوده نمـــی شـــود.اگرتویک بـــرده ای باشـــی کـــه طبـــق قـــراردادپس ازپرداخـــت وجـــه مشخّصـــی قراراســـت آزادیـــت رابدســـت آوری،وحتّـــی درایـــن حـــال اگردینـــاری ازمـــالِ صـــاحبت پـــیش تومانـــده باشـــد،نمی تـــوانی ازبردگـــی نجـــات پیداکنی،اگراَنـــدازه یـــک نخـــودمیلی نســـبت بـــه چیزهـــای خـــارج ازرضـــای الهـــی درقلبـــت باشـــد،ازناپاکیهای معنـــویِ دنیـــا نمـــی تـــوانی عـــاری وبَـــری گردی.واگـــرچنین ادامـــه دهـــی عشـــقِ دنیـــاتورادربرمی گیرد،ازشـــرِّآرزوهای شـــهویِ نفســـت نمـــی

تـــوانی نجـــات بیابی،تصـــوّرنکن کـــه ایـــن احـــوالِ بـــی جایـــت بـــه یکبـــــاره خواهدگذشـــــت،آرام آرام خواهدگذشـــــت،به خواســـــتِ تـــــونمی شود،صـــــبرکن،با راســـــتی تـــــلاش کن،حـــــلال بخور،تازمانیکـــه جذبـــه الهـــی توراداربرگیرد،بعـــدازآن اگـــرالله بخواهـــدمرادت حاصـــل خواهدشـــد.درآن زمـــان آن چـــه کـــه بایدبشود،خواهدشد.شـــومی رفته،ســـعادت مـــی آید.نحوســـت نابودشـــده،نورمی آیـــدو مـــی آید،بـــه کســـوه ای الهـــی معنـــوی پوشـــانده مـــی شـــوی.به ســـلامت مـــی رســـی،ودرنهایت بـــه بـــالاترین مراتـــب صـــعودمی کنـــی.آن روزســـخنِ الهـــی : **"درنزدِمـــا درامـــان هســـتی"** بـــه گـــوشِ جانـــت مـــی آیـــد،بااین اشـــاره شادوخوشـــحال مـــی گـــردی،آن منبـــعِ الهـــی بـــرای توبـــازمی گردد،پـــرده هـــای اســـراربرای توبـــازمی گردد.همـــه چیزبـــرای توعیـــان وهرپنهـــانی بـــرای تـــو آشـــکارمی گردد.منبعـــی کـــه بـــه آن واصـــل شـــده ای هیچگـــاه خشـــک نمـــی گردد.ثـــروتِ معنـــوی کـــه بـــه آن رســـیده ای پایـــان ناپـــذیرمی گردد،ازهرطـــرف بـــه ســـوی تـــومی آینـــد.اگرتوقّفی آنـــی صـــورت گیرد،مبـــادامحزون شـــوی ازاینکـــه تصـــوّربه تـــوروی آوردکـــه چیـــزی برایـــت نخواهدآمـــد،محزون نشـــوکه بـــه ایـــن حـــال نخـــواهی رسید،صبرکن،صـــبورباش.آیا ســـکّه هـــای طـــلارا نمـــی شناســـی؟درهمه جـــا رایـــج اســـت،به هرکیســـه ای وارد مـــی شـــود،امّا آخـــرش چـــه مـــی شـــود؟یکباربه طـــلا بیندیش.نزدِهمـــه تکـــه تکـــه ای ازآن وجـــود داردوزیاداســـت.روزی دردســـتِ بقّـــال دیـــده میشـــود،روزی دردســـتِ قصّـــاب بعـــدازآن دردســـت میـــوه فـــروش وبعددردســـتِ عطّار،دبّـــاغ ودردســـتِ کســـانی کـــه بـــه کارِزینـــت وطـــلا اشـــتغال دارنـــد.گاهی اوقـــات درکارهـــای پَســـت هـــم ازآن اســـتفاده مـــی شـــود.درنهایت درســـایه یـــک ســـلطانِ بادرایـــــت ازآن دســـــتانِ بدگرفتـــــه مـــــی شـــــود،درظروف مخصـــوص ذوب مـــی شـــود،از دســـتگاههای خـــاص گذرانـــده شـــــده،نازک گردیـــــده وزینـــــت داده میشـــــود.زینتی بـــــرای ســـلاطین،تاج بـــرای پادشـــاهان مـــی گردد.مـــی بینـــی کـــه

دردستهای گوناگون چرخید،زحماتِ بی شمارکشیده شد ودرنهایت به جائی که بایدبرسد رسید.

به الله ایمان بیاور.سودمندترین کارهاراوبرای تو به انجام می رساند.به اواعتمادکن.به زیباترین راه،اوست که سوق می دهد.تنهااورا دوست داشته باش وتنها به اووابسته شو،روزی به بلندترین درجات می رسی وبه بالاترین مراتب واصل می گردی.درها بازمی گردد،قفلِ صندوق ها گشوده می گردند.تمامیِ زینت ها ازآنِ تومی گردند.هرروزدروازه های دنیاهائی جدیدوتازه برایت بازمیشود.طلاهائی که بعنوانِ زینت هستند همه جا جستجومی گردند.طلائی که سالها دردستهاگشته اینک برسرِپادشاهان است،طلائی که درآتش سوخته انواعِ جفاهاراکشیده،آن طلااکنون تاج پادشاه وزینتِ سلاطین است.ای صاحبِ ایمان، به تقدیرایمان بیاورودربرابرِچشمه آن بایست.درهرحالتی به اتّفاقات رضانشان بده.صبورباش،تنهاازاین راه است که می توانی حقّ رابیابی وتازمانی که دراین راه تلاش کنی به حقّ واصل خواهی شد،دردنیابه علومِ مختلف می سی،افق های عالمِ دیگربرای توبازمی شود.زمانیکه ازاین عالم کوچ نمودی،بزرگترین کمکِ توحقّ،شفاعت کننده ات انبیاء،دوستانت صالحان وراستان خواهندبود،با صبرمنتظرباش،عجول نباش،راضی باش،به حقّ اتّهام نزن،امیدوارباش،تنهابه این صورت است که می توانی خُنُکای کَرَمِ عفوالهی رادرروحت دریابی وبه اکرامِ حقّ نائل گردی.

مقاله بیست ونهم

"زمانی میرسدکه فقربه کفرنزدیک میشود"

حدیثِ شریف

کسی که بخواهدقطعاً بنده الله گرددبایدبه او نیک ایمان آوردوهمه کارهایش را به اوتسلیم نماید.آن بنده می داندکه دربابِ روزی،الله کفیل است.بازآن بنده به این باورآورده که کارخوبی که به اورسیده بی خبرازفرمانِ الهی نیامده است.هرحالِ نامطلوب وناخوشایند هم به اقتضای تقدیرِالهی است.مخصوصاً به این وعده الهی وابستگیِ غیرقابلِ گسست دارد:

- **" اگرکسی به اوامرالهی وابسته بوده وازخشمِ اوبترسد،راههای سخت برای اوآسوده می گردند،ازجائی که نمی دانددرهای روزی برایش گشوده می گردد،الله برای کسی که بطورِکامل به اوتوکّل نموده کافیست. "**

صاحبِ ایمان دائماً این آیه را می خواندوبراساس معنای آن روحش انشراح می یابد.درزمانِ فراوانی این رابدین شکل می داند،زمانی میرسدبراساسِ ایجابِ حکمت وقتی که امتحانی آشکارشد،اگربلافاصله شروع به گله کردن نماید،گریه کند،فریادنماید،این حال نشان دهنده آن خواهدبودکه اوصاحبِ یک ایمانِ کامل نیست.آن شخص آیا نمی داندکه تقدیرِالهی باگریه کردن،نق زدن، تغییرنمی کند؟

این حالِ رقّت آورآن شخصِ بیچاره دراین حدیثِ شریفِ سرورمان پیامبرص واردمی شود:

" زمانی می رسد که فقر-مادّی-به کفرنزدیک می گردد."

صاحبِ ایمان هرفلاکتی که رخ دهد،به تزلزل نمی افتدومعنویّتش را ازبین نمی برد.اوبخوبی ایمان آورده است که همه چیزموقت است.همانگونه که دنیا موقّت است،دوره امتحانِ آن هم موقت است.بازکسی که قلبش رابه الله وابسته نموده می داندکه لحظه ای که الله بخواهدبلارا ازهرکس که بخواهددفع می کند.این لطفِ الله است.روزی می آیدکه دوره امتحانِ خودش نیزبه پایان می رسد،به عافیت وفراوانی می رسد.اودائماً شکرمی کند،حمد می نماید،ثنا می کندواین حال تازمانِ وصلتِ اوبه الله ادامه می یابد،این حالات نشان می دهدکه امتحان های الهی ازدوجهت تجلّی می کنند،یکی برای افزودنِ ایمانِ صاحبِ ایمان، وامّا دیگری، ازمیان بردنِ معنویّتِ شخصی که ایمانش ضعیف است.اگرآن شخصِ ضعیف ایمان تحمّل نشان دهد،ایمانش قوّت می یابد.

الله به تمامیِ بندگانش ازبسیاری جهات بلا می دهد.این بلاهاباعثِ فلاکتِ اکثریّت می گردند.اگربنده درآن دوره به صورتِ کامل به الله وابسته نگردد،بی وقفه اعتراض نماید، الله تعالی راتحتِ اتّهام قراردهد،ناسزاگوید،این باعثِ کفرابدیِ اوشده وبه این ترتیب دنیایش وآخرتش نابودمی گردد،

زمانی که به حقّ واصل گردیده شد،هرکس نصیبی ازرحمتِ الهی می یابد،امّا اونمی یابد.زیرا ربّش نسبت به اودلگیرشده است.سرورمان پیامبرص بااشاره به این حال چنین فرموده است :

" بی نصیب ترین شخص درروزقیامت کسی است که دردنیافقیرودرآخرت دچارِعذابِ جهنّم گردد."

ازاین حالِ بنده به الله پناه می بریم.زیرا این حال یک فلاکت است.سرورمان پیامبرص ازاین فقیری به الله پناه برده است.

امّا به شخصِ دوّم که برسیم:

اوبه حقّ ایمان اورده است،به یگانگیِ الله وهرنوع از جفائی که اوانجام دهد راضی است.بخوبی می داندکه هرحالی که بظاهرجفا بنظرمیرسد،درواقع یک نعمت است.دراویک اعتقادِکامل هست که برای رسیدن به بندگانِ

محبوب بایدمثلِ ایشان زندگی نماید.برای وارثِ پیامبران شدن لازم است مانندِآنان جفاکش بود.اومی اندیشد: کدام عالم، کدام فاضل،کدام حکیم،کدام بزرگ ودرنهایت کدام درویش وکدام بنده ازجفا وکدام سَروَرازقدرت خالی ماند؟امّاهرچه که باشدوهرچه که بشودهرکس که به الله تکیه کندنجات می یابد،هرشخصِ ایمان آورده حتّی درزمانِ مضیقه وسختی، به راحتی می رسد.حکمتِ الهی درگردنِ آنهاست.کوههای صبر،آنان رادرخودگرفته است.زیراکه ایمانهایشان قوی است،زیرا به تقدیرِالهی راضی هستند.این صبروایمان است که هرآن اورابه راهِ شکرسوق می دهد.به هرچیزی که احساس کندمبتنی برحکمتِ الهی است،موافقت می نماید.ازجمله قضاوقدرودربرابرِآن گردن خم می کند،ازاین روبه بزرگترین رحمتِ الهی واصل می گردد،روزها برای اویک منبعِ نور،شبهاهم یک سفره رحمت می گردد.بیرونش شاد،درونش خالی است.دراین حال ادامه می دهدتازمانی که به الله واصل گردد.

هدایت کننده الله است.

مقاله سی ام

کارِمنع شده

گفتنِ چیزهائی مانندِ " چه کَلَکی بِزَنَم،حیله کارکدام است؟" برای انسان ممنوع است.

اینکه بسیاری اوقات می گوئی "چه کم؟" و"عاقبتِ کاری که انجام میدهم چه خواهدشد؟" انسان را به حیرت می اندازد.سخنی که بایدبه توگفته شودوپاسخی که به توداده می شود این است :

" درجایت بمان وبه حالِ خودت شکرکن."

به توامرشده است که درحالی که هستی بمانی،کسی که آن امررا صادرنموده ،روزی خواهدرسید که راهها رابازمی کند.همه چیزبخودیِ خودروبراه میشود.اوامرِالله راخوب بفهم وبخوان :

" ای صاحبانِ ایمان صبورباشید.درراهِ صبربه یکدیگرکمک کنید.به همدیگربخوبی متّصل شوید.ازالله بسیاربترسید.امیداست که دراین راه به فلاح ورستگاری برسید. "

ای صاحبِ ایمان، الله تعالی دراین آیه اش اوّل امربه صبرفرمود.سپس امرفرمود دراین راه به همدیگرکمک کنیدوبه یکدیگرمانندِ زنجیرمتّصل گردید.بعداًهم بیان فرمودکه ترکِ اینهاخطای بسیاربزرگی خواهدبود وفرمود:

" ازالله بترسید." .معنای روشنِ این آیه چنین است :

" صبررارهانکنید،زیراخیروسلامت درآن است."

برای اشاره به بزرگیِ صبردریک حدیثِ شریف چنین فرموده شده است :

" نقشی که سَردربدن داردمانندِ نقشی است که صبر دراجزای ایمان دارد."

بزرگان چنین کلامی دارند:

" هرنیکی باصبرانجام می پذیرد.به هرنیکوکار،صوابی به اندازه صبری که درآن کاربکاربرده داده می شود."

بامتابعتِ به این کلام می گویند: درمیان نیکی هایتان هیچ نیکی مانندِصبروجودندارد.سپس الله تعالی به این شکل فرمود :

" به افرادِصبور،پاداش بی حساب وفراوان داده می شود."

*

بادورشدن ازبدی ها الله کمک کننده تومی گردد.صبورباش،آخرش راانتظاربکش ،به اندازه صبرت پاداش خواهی گرفت.بزرگان براساسِ تفسیرِآیه فرموده اندکه :

" الله راههای آسودگی رابرای صاحبانِ تقوی می گشاید،ازجائی که بخواهدروزیش را می فرستد."

منتظرباش،باصبرانتظاربکش،تارسیدنِ مرگ منتظرباش.دراین دوره انتظار تکیه گاهت ایمان وصبرت باشد.تنهابه الله تکیه کن.زیراالله تعالی چنین فرمود:

" برای صاحبانِ توکّل، الله کافیست ."

توتامدّتی که صاحبِ صبروتوکّل هستی جزو محسنان میباشی.چنین است آیه کریمه :

" الله محسنان را دوست دارد ."

دردنیاوآخرت،صبرآغازوسَرِهرنیکی است.صاحبِ ایمان به اندازه صبرش بلندمرتبه میشود.به درجه موافقت ورضا با صبر است که می رسند.بعدازآن باصبربه فناءفی الله می رسند،حالِ بَدَلیّت وعالمِ وسعت پس ازآن شروع میشود.

مباداصبررا رهاکنی،وگرنه رسواشده وبه خجالت می افتی.دنیاوآخرت را ازدست می دهی.

پناه برخدا، خیرِهردوعالَم ازدستت پرمی زند.

مقاله سی ویکم

بُغض نمودن بخاطرِ الله

زمانی که بر شخصی خشمگین شدی کارهای اورابه کتاب وسنّت عرضه کن.بامقیاس های ایمان بسنج .به سنّتِ نبی ص عرضه بدار.اگربرای آنان خوب امّا برای توبا خطاباشد،مژده که کارهایت مطابقِ امرِالله است.شایداگرازنظرآن دوخطادارامّا ازنظرتوخوب بیاید،درآن صورت توهستی که خطامی کنی.اشتباه حرکت می کنی،تابعِ آرزوهای شخصیِ خودمیشوی.باچنین بُغضی تودرخطاهستی،دربرابرِالله عاصی میشوی.باسنّتِ پیامبرمان ص مخالفت می کنی.مجازاتِ اینهابزرگ است.توبه کن،ازاین خطائی که انجام داده ای برگرد.به الله دعاکن،تلاش کن محبّتِ آن کسی راکه دوست نداشته ای رابدست آوری.تومجبوری که همواره بندگانِ الله رادوست بداری .ادامه بده درکسبِ محبّتِ ایشان.برای اینکه بنده کامل برای الله باشی بایدآنان رادوست داشته باشی.علاوه برآن برای دوست داشتنِ یک انسان بازهم آن رابه شریعت عرض کن،اگرانسانی لایقِ دوست داشته شدن باشداورادوست داشته باش،درغیرایصوت فرارکن،تاکه شیطان قاطیِ کارت نشود.این راخوب بدان که الله تنها مخالفت بانفست را امرمی نماید.بنابراین مخالفِ نفست باش،هوست رابامقیاسِ حقّ بسنج.اگرچنان نکنی بعداً داخلِ محدوده تهدیدِ این آیه کریمه واردمی شوی :

ـ " تابعِ هَوی مشو، بعداً ازراهِ حقّ گمراه میشوی."

مقاله سی ودوّم

داخل کردنِ دیگری درعشقِ به حقّ

بسیاری ازسخنانت را می شنوم،بیشترازهمه اینها را می گوئی :

" هرکــه رادوســت بــدارم بــا هــم دشــمن میشــویم،یا مــی میردیــا گــم میشـــود،یابینِ مـــا دشـــمنی واردمیشود.بیشـــترِاوقات مـــالّم ازمیـــان مـــی رود.پـــولم ازدســـتم مـــی رود.ازایـــن روبادوســـتانم میانـــه ام بـــه هم می خورد."

ای بنـــده محبـــوبِ الله ،الله غیوراست.دوســـت نداردد‌رعشـــقش کـــسِ دیگـــری شـــریک گردد.حتّـــی راضـــی نمـــی شـــودکه بـــه عشـــقش نگـــاه کـــرده شـــود.الله عشـــقِ واقعـــی بـــه اورادوســـت دارد.آن بنـــده اش راکـــــه دوســــــت دارد بــــــه دیگـــــری نمـــــی دهـــــد.حال درصـــورتیکه وضـــع چنـــین اســـت توبازبـــه دیگـــری وابســـته میشوی.آیا این آیه کریمه رانشنیدی که :

" الله آنان را، آنان هم الله رادوست دارند."

" انسانها وجن هارابرای اینکه مرت عبادت کنندآفریدم ."

برخی مفسّرین عبادت را معادلِ –**عشق**- بیان نموده اند.

سرورمان رسول الله ص دریک حدیثِ شریف چنین فرمودند :

" یـــک بنـــده درزمـــانی کـــه ازســـوی الله دوســـت داشـــته شودبرســـرش ابتلا می آید،اگربراین صبرنماید،اقتناع برسرش می آید."

- اقتناع چیست؟ درپاسخ به این سئوال یک صحابی فرمود :

" فرزندومال ومُلکت را می گیرد."

زیرامـــال واولاد پـــرده ای اســـت بـــرای عشـــق الهی.عشـــقِ حـــقّ تقســـیم شـــدنی نیســـت.آنکه وارِدمیانـــــه دوعشـــق شـــود، مـــی ســـوزد.زمانی کـــه عشـــق بـــه مـــال واولادزیادشود،عشـــقِ حـــقّ کـــم میشود.انســـان ازایـــن عشـــق مجـــازات مـــی بینـــد.زیرانوعی

شرک به الله ورزیده است.درحالیکه الله ،کسانی راکه به ذاتش وصفاتش شرک قائل شوندرادوست ندارد.غیوروبرترازهرچیزی است.هرچیزی راکه دربرابرش بایستد نابودمی سازد.تاکه قلبِ آن بنده ای که دوستش داشته تنها به ذاتِ اوبازگردد.درآن وقت است که :

" الله آنان را،وآنان الله رادوست دارند. "

اگراین تجلّی مدّتی ادامه یابد،درنهایت شرکائی که دربرابرِ حقّ قرارگرفته اندیعنی شرک نابودمی گردد.خواسته مال،فرزندو آرزوهای شهوانی ازمیان می رود.محبّت به مال نمی ماند.کارهای بد می میرد.ولی شدن،رهبرشدن،صاحبِ کرامت شدن،طبقه، مقام،درجات نامطلوب می گردند.بهشت ودرجاتِ آن ازدیده پاک می گردد.اراده شخصی درقلب، یعنی تمنّا، نابودمی شود.شکلِ یک آبِ صاف وظرفی بادرونِ تمیزرا خودمی گیرد.زیراتجلّیِ الهی آن رادربرگرفته است.دراین میان قلب،زمانی که گمراه گرددتجلّیِ الهی آن را به راه می آورد،غیرازخودهرچیزی رانابودمی سازد.اساساً برای دیگری راهی درآنجا باقی نمانده است.قدرتِ عظمت وجبروتِ مولاآنجاراپوشانده است.برای هرچیزی غیرازاینهایک گودالِ بزرگ وجود دارد.وادی های سلطنتِ الهی اطرافِ آن قلبِ باایمان را احاطه نموده است.به آنجا نامحرم راه نمی یابد.شایدحتّی اگرراهی بیابد،نابودیش فوری خواهدبود.بسیاری شده که به درجاتِ عالی واصل شده اند.اینهاعلیرغم اینکه تربیت شده ورسیده اند،بابرخی کارهای خُردوناچیزسروکلّه می زنند.کارهائی که انجام می دهندبه ایشان ضررنمی زنند،زیراهیچ جهتِ قلبی نمی تواندبیابد.اساساً بنده ای که به آن درجه رسیده است،اینهاراباتکیه براراده الهی انجام می دهد.به دلیلِ اینکه آن کارها به ایجابِ آرزوی الهی رخ می دهند، برای بنده محبوب یک لطف وکرامت می باشند.بخاطرِ آن بسیاری

افـــرادِ بیچـــاره گـــذرانِ زنـــدگی مـــی نماینـــد.علاوه بـــرآن صـــوابهای بسیارِدیگرکســـب مـــی نماید.بعـــدِآن کارهـــاازجهتی دیگرتجربـــه ای بـــرای بنـــده محسـوب مـــی گردد.تـــا زمـــانی کـــه بنـــده آرزوی شخصـــی اش را دخیـــل نگردانـــد،کارها خـــوب پـــیش مـــی رود.وقتـــی تســـلیم گردد،بهتـــرهم پـــیش مـــی رود.دربرابربـــدی هـــاآن نعمـــات نـــوعی سپرمحســـوب مـــی گردد.بـــه ایـــن صـــورت کـــه : صـــاحبِ پـــول مـــی شـــود، ازحـــرام نجـــات مـــی یابد.فرزنـــدانش مـــی میـــرد.ازهیچکس درخواســـتِ کمـــک نمـــی کنـــد.خانواده اش مـــی میرند،چشـــم بـــه حـــرام نمـــی دوزد.خلاصه دنیا وآخرتش سلامت می گردد.

مقاله سی وسوّم

بیان نمودنِ انسانها درچهاربخش

انسانها به چهارقسم هستند :

اوّلین : بی قلب وزبان است.یک عاصی وبی حسّ است.الله خیری به اونداده است.دلیلش: این دسته خیروخیرهای شبیه آن را نمی خواهند،راهِ خیررا دوست ندارند.امّا به مقتضای رحمتِ الله جلّ جلاله یک روزاینها را به راه می آورد.دستِ قدرت به قلبِ اینان نورِایمان می تاباند.اگراستعدادداشته باشندآنهاواردِ راهِ حقّ می گردند.امّا مباداازاینان باشی،اخلاقِ آنان رانگیر،ازحرکاتِ آنان پیروی نکن.حکمتش هم این که : آنان انسانهای عذاب،غضب وفلاکت هستند.جایگاهِ ایشان جهنّم است.دوستانشان افرادِشقی –اشقیا-هستند.امّا اگرصاحبِ علم هستی،نزدیک شدن به آنهابه توضررنمی زند.زیرایاد دهنده خیروخوبی به ایشان ،نشان دهنده راهِ راست به انسان میشوی.اگربه خودت اعتمادداری به میانِ آنان واردشو وبه حقّ دعوت نما.راهِ راست رابه آنان بیاموز،به راهِ حقّ بخوانشان.خواهی دید که این صحبتت شیرین خواهدشد.الله به توصوابی درحدِّ رسولان، انبیاء می دهد.برای شرح این ،حدیثِ شریفی را که حضرتِ پیامبرص به حضرتِ علی ع فرموده رابیان کنیم :

" اگرالله به واسطه توکسی را به راهِ راست بیاورد،صوابِ این معادلِ تمامیِ مُلکِ برروی زمین است. "

*

دوّمی : زبان دارد، قلب ندارد.باهمه درموردِ حکمت صحبت می کند،امّا خودش عمل نمی کند.انسانهارا به راهِ راست دعوت می کند،خودش فرارمی کند.خطای دیگری رابزرگ می بیند،امّا خودش بی وقفه خطا انجام می

دهد.راههای ادب وتربیت دربرابرالله رایادمی دهد.امّا خودش به ارتکابِ گناههای بزرگ ادامه می دهد.درمیانِ انسانها خوب به نظرمی رسد،وقتی که تنهاماندشبیه حیوانی می شودکه به هرچه برسدمی بلعد.سرورمان پیامبرص به وضعیّتِ مهلکِ این شخص اشاره نموده وفرموده اند:

" بزرگترین نگرانی که برای امّتم دارم،منافق خطیب است. "

درحدیثِ شریفِ دیگری هم فرموده اند :

" بزرگترین چیزی که ازآن برای امّتم بایدترسید، عالمانِ بد هستند."

الله همه مارا ازاین عالِمان محافظت فرماید.

ازاین زمره هم دوری کن وفرارکن، زبانِ شیرینش تورا گرفتارمی کند.سخنِ زیبایش تورافریب می دهد.آتشِ گناهش توراگرفتارمی کند.بوی بدِ باطنِ او تو را می کُشَد.

سوّمی : صاحبِ قلب است.امّا زبان ندارد.درحالیکه اوکاملاً به الله ایمان آورده است.الله هم اورا ازخلق پنهان فرموده است.برروی اوپرده ای معنوی کشیده است.چشمش رابرروی مردم بسته است.این انسان فقط عیبِ خودش رامی بیندوتلاش می کندآن را رفع کند.قلبش پُرازنورِتوحیداست.سختیِ واردشدن میانِ انسانها،وپوچیِ سخنانی راکه ازدهانِ آنان خارج می شودرانشان می دهد.آن انسان می داندکه سلامت درسکوت،بی صدائی وتنهائی است.این حدیثِ شریفِ سرورمان پیامبرص راباگوشِ جان شنیده است:

" آنکه سکوت کندنجات خواهدیافت ."

آن انسانِ محترم همه چیزراباگوشِ جان می شنود،درمیانِ این شنیده هایش این هم هست :

" عبادت به ده بخش است. نُه تای آن درسکوت است."

این شخص یک ولی است.الله اورا ازبدی ها نگاه داشته است.دائماً درسلامت می باشد.صاحبِ عقل وفکراست.صفتِ رحمن الله دراوتجلّی نموده است.خلق اورادوست دارند.توهم دوستش داشته باش.به اونزدیک شو.اگرچنین نمائی الله هم تورادوست خواهدداشت.چنین بندگانِ برگزیده

راجستجوکن.به حرمتِ ایشان اللهِ رفیع الشّان توراداخلِ زمره بندگانِ محبوب وافرادِصالح وارد می سازد.

چهارمی : بزرگترین درجه به این داده شده است ودرعالَمِ ملکوت به او نامِ "عظیم" داده شده.حضرتِ نبی ص ضمنِ تعریفِ مقامِ این ذاتِ بزرگ چنین فرموده است :

" اگرکسی یادگرفته ویاد دهد،علاوه برآن با آنچه که می داندویاد می دهدعمل نماید،درعالَمِ ملکوت به اونامِ عظیم داده می شود."

این ذات عالِمِ بِالله است،اگرمراتب با هم مقایسه گردند روشن میشودبلندترین درجه، جائی است که اوقراردارد.وجه حکمتیِ دین را بهترازهرکسی می داند.الله تعالی بسیاری ازعلومِ ناشناخته رادرقلبِ اوجای داده است.اسراری که هیچکس نمی تواندبدانها دست یابدبه اوعرضه شده است.این بنده صاف وتمیزازسوی الله برگزیده شده و دوست داشته شده و جذبِ حقّ گردیده است.به درهائی ازحکمتِ الهی که بازشده تنها این انسان است که رسیده است.راههای هدایت برای این گشوده است.دراین استعدادِبسیاربزرگی هست.این ذات درراهِ الله یک سلطان است.بندگان رابه راهِ حقّ می خواند،بدی هاراوبه آنها نشان میدهد.درروزِقیامت شفاعت کننده،دردنیا تمیز،درنزدِالله همه چیزش مقبول ومرغوب است.راست است،راستی اش تصدیق شده،وکیلِ رسولان وانبیاء است.پیامبران اینان راوکیلِ خودقرار داده اند. این آخرونهایتِ حدّ است.درآخرین ایستگاه،فرزندِانسان به این مقام می رسد.ازاین به بعدپیامبری آغازمی گردد.برای تواین انسان لازم است.این راجستجوکن.وقتی یافتی با او مخالفت نکن،ازسخنانش دلگیرنشو.ازدورماندن نسبت به اوخوشت نیاید.اورا دوست داشته باش وبه او وابسته شو،به هرجائی که بروی چنین شخصی راجستجوکن و درذهنت اوباشد.این رابدان که : هرچه اوبگوید سلامت درآن است.هلاک ومرداب دردیگران است.ازالله اورابخواه،راه ازاین به دیگری نمی رسد. دردیگران همّت وجودندارد.کسی که راهش به این مُلک نرسد نمی تواند نجات یابد،امّا اگرالله طورِدیگری امرنموده باشد چیزی نمی توان گفت.هیچکس باکسانی که الله راهِ راست به ایشان نشان داده گمراه نمی گردد.

*

ای صاحبِ ایمان،انسانها رادسته دسته به تونشان دادم.به خودت بیندیش،اگرچشم داری نگاه کن.اگردلت به حالِ خودت می سوزد این را انجام بده و نجات بیاب.

الله راههائی راکه به ماوتو داده وراضی بوده را نشان دهد ، آمین.

مقاله سی وچهارم

دلگیرنشدن ازالله

ازالله خیلی دلگیرمی شوی،درحالیکه اوپروردگارتوست،تومی خواهی به او تهمت بزنی،به هرکاراواعتراض می کنی،بازور به امر وابسته میشوی.وابستگیت به او با راهِ ظلم انجام می پذیرد.درحالیکه لازم است با جان ودل به اوایمان داشته باشی وتسلیمِ اوشوی.دربابِ روزی دست بسته نباش،دست بازباش.اگرثروتمندشوی به هرکس ازآن ببخش.وقتی هم که فقیرشدی هم صبورباش.روزی می رسدکه سختی می رود،بلا ازمیان برمی خیزدوآنچه انجام داده ای می ماند.آیا نمی دانی که هرچیزی وقتی دارد، وقتی که آن برسد،آنچه قراراست بشودخواهدشد.این رابدان که مالِ زیادبلا می آورد،زیادنخواه، باکم اکتفاکن.بلا به پایان می رسد،سختی پایانی دارد،روزی هست که درآن به پایان خواهدرسید،توفقط با صبردرانتظارباش.اوقاتِ بلاتغییرنمی کند،امّادرحینِ آن عافیتهائی می باشد،آن را ببین.درزمانِ بلاناامیدی مناسب نیست،باایمانت آن رابه نیکی ببین.حالِ فقیری به ثروت تغییرنمی کند،امّا به آن باصبرت مزّه ای اضافه کن.به راهِ حیله سَرنزن،درست باش، صمیمی باش.

*

دربرابرحقّ باادب باش.سکوت را،صبررا دوست داشته باش.به این ادامه بده.لذّت ببر.تلاش کن تابعِ افعالِ الهی شوی.اگرچیزی مخالفِ امروفرمانِ الله ازقلبت بگذرد توبه کن.شایداگرقصوری مانندِ تهمت زدن به حقّ انجام داده باشی،نادم شو.این راخوب بیاموزکه : غیرازدرگاهِ حقّ هیچ دَری نیست.ایمان بیاورکه فرارازآن ممکن نیست وبدان که انتقام گرفتن ازکارهای حقّ غیرممکن است.اعتراض وتهاجمی که به حقّ خواهی نمود،فقط توراکورخواهدکرد.اعتراض وتعرّضی که به حقّ بنمائی فقط طبیعتت را تیره وتاریک می نماید.حسِّ انتقام درمیانِ بندگان جاری

است.اگروظیفه ازطرفِ یک بنده داده شده باشد،گریزازآن امکان پذیراست.همه چیزبسیارپیش ازاینکه به عالمِ این دنیا واردشودخلق گردیده است.سودوضررآنهاراالله می داند.اوّل وآخرِهرچیزی برای اوآشکاراست.روزی می رسدکه مثلِ دیدنِ چیزی،غروبِ آن راهم خواهی دید.الله جلّ جلاله آنچه انجام می دهی را می داند، کاری که انجام خواهددادبرای اوآسان است.درکارهایش اصلاً نمی توانی تناقض بیابی،درآنچه انجام می دهدچیزهای نابجا نمی توانی ببینی،کارِبیهوده انجام نمی دهد،هیچ چیزِغیرضروری خلق نکرده است ونخواهدکرد،اضافه نمودنِ صفتِ نقصان به اوجائزنیست،به عقلِ کسی که کارهای اورانمی پسنددمی توان حیرت نمود.همه چیزبه پایان می رسد،کافیست که صبرکردن رابدانی،صبرکن، به زورصبرکن،خودت رابه صبرعادت بده.به نفست،آرزوهای شخصی ات غلبه کن،تلاش کن به اوامرِآنها تبعیّت نکنی.خودت راباتمامِ هستی ات درعالمِ صبرفناکن.صبرکن،روزی همه اش به پایان خواهدرسید،همه اش نابودشده وخواهدرفت.همه چیزدرطیِّ زمان به ضدّش تبدیل می گردد.هرروزکه می گذردکارها عوض می شود.اوّل زمستان، درپیِ آن تابستان می آید.زمانی روز،درپیِ آن شب همه چیزرا می پوشاند.میان عصروشب می گوئی :

-" روزشود " امّا نمی شود.بلکه تاریک ترهم می شود.نوری یافت نمی شودتااینکه شفق، خودرانشان دهد،تاآن زمان تاریکی ادامه می یابد.

*

گردنت رادربرابرِاوامرِمتعالی خم کن.بخاطرالله نیک بیندیش،نیک صبرکن.آنچه ازآنِ تونیست به سوی تونخواهدآمد.آنچه نصیبِ تونیست را هیچکس نمی تواند به دستانت برساند،به قیمتِ زندگیم هم که باشدقسم می خورم که خودبخودبازخواهدشد.درآن زمان آنچه خواسته ای هیچ خواهدشد.چه بخواهی وچه نخواهی همه جا روشن خواهدشد.همه چیزبه روشنائی خواهدپیوست.زمانی که عقلت به وجهِ حکمتیِ کاررسید،خواهی دیدکه کارها بخودیِ خودحرکت می کنند.نه روزبه خواسته توشب میشود ونه برعکسِ آن،زیراخورشیدتحتِ امرِتونیست،دنیابافرمانِ تونیست که می چرخد،بادباامرِتونیست که می وزد.دعایت درهمه اوقات دراین دنیا مقبول

نمی گردد،زیراالکثرِچیزهائی که دراینجاخواسته می شود،خارج اززمانِ خودش وخارج ازمحلِّ خودش خواسته می شود.امّا بازهم دعاکن،هرآن به الله التماس کن.امّا زمانی که دعایت قبول نگرددبه الله شکایت وازاوگله گی نکن.باگفتنِ چنین چیزهائی گمراه نشو: -" چراقبول نشد؟ "

وقتی که زمانش برسد، آنچه که بایدبشودخواهدشد،اگراینجاهم نشود،درآن عالَم برایت تبدیل به صواب خواهدشد.امّا اگرحالافریادوبیداد راه بیندازی،خجالت زده خواهی شد.می گویم که : بهتراست دائماً دعاکنی،زیراقبل ازهرچیزی تو اوّل یک بنده هستی،درحالِ تبعیّت ازاوامرِالله هستی.الله تعالی می فرمایند:

" به من دعاکنید، قبول خواهم کرد " درجائی دیگرهم گفته میشود

" ازالله فضیلت بخواهید " دراین موضوع آیاتِ بسیارِدیگری نیزوجود دارد.دعایت همیشه شنیده میشود،امّا به اندازه احتیاجت به توداده می شود.بقیّه اش برای عالَمِ دیگر می ماند.احتمالِ این هست که بجا نیامدنِ آرزویت دراین دنیا به ایجابِ یک حکمت وبرای خیرِتوبوده است.بعداًهرچیزی که رخ می دهد مطابق با قضاوقدرِالله است.زمانی که آرزویت بجاآورده شد،حقّ را متّهم نکن،وقتی هم که قبول نشد به ناامیدی نیفت.دائماً دعاکن.حتّی اگرسودی نداشته باشی، ضررهم نخواهی کرد.اگربلافاصله هم نشودمدّتی بعدخواهدشد.دریک حدیثِ شریف چنین فرموده میشود :

" درروزِقیامت انسان دردفترِحسابش بسیاری نیکی ها به غیرازعباداتش می بیند.دلیل اینها را نمی تواندبیابد،می پرسد.به اوچنین گفته می شود:

اینهاپاداشِ دعاهائی است که دردنیا قبول نشده اند،به ایجابِ تقدیرِالهی درآنجا بجاآورده نشد ،امّا بعنوانِ پاداش دراینجا به تو داده میشود. "

*

حدّاقلِ حالِ توباید ذکرباشد.احتیاجت رابه اوعرض کن.به دیگری چیزی مگو،بایگانه دانستن وخواندنِ او همه دردهایت راعرض کن.به دیگری چیزی مگو،کارقبول شدنِ دعایت رابه الله واگذارکن.وسیله ها راهم از او ببین.

دوبار یادآوری نمودن بجاخواهدبود،برای توغیرِدو راه ، راهِ دیگری وجود ندارد ونخواهدداشت.درشب و روزت هم عین همین،درسلامتی ات ودرمریضی ات هم، چه تنگدستی باشد چه وسعت باشد فرقی نمی کند.که آن هم دعاوصبراست یعنی رضا.درزمانِ خوبی ،درسختی ها،دروسعت ها همواره این چنین باش.

آن دو حال را کمی توضیح دهیم :

بهترین حال اَت این است که منیّت وخودپرستی را رهاکرده وبه حقّ بپیوندی.عینِ یک مُرده دربرابرِحقّ بدونِ اراده ماندنت است.درست مانندِ یک طفلِ شیرخواربایدتسلیم باشی.برای تولازم است که مانندِ توپی دربرابرِ پای بازیکن باشی.اراده الهی این چنین تغییرمی دهد.با این حال اگرنعمتی بسویت آمدشکرمی کنی،وهرقدرهم که شکرکنی نعمتت افزون می گردد،زیرا الله وعده فرموده است :

" اگرشکرکنید نعمتتان را افزون می کنم. "

وقتی هم که تنگدستی خودرانشان دادصبرمی کنی.این هم برای تونعمتی است.اگردرزمانِ تنگدستی صبرکنی وروزهایت راباصلوات وسلام برپیامبرص بگذرد دیگر چه میخواهی،این بزرگترین نعمتِ الله به توست.این نصیبِ هربنده ای نمی شود.دربرگردانِ آیه ذیل دراین مورد اسنادوجوددارد:

" الله همراهِ بندگانِ صبوراست ."

الله به بندگانش با یاری اش می شتابد،به ایشان ثبات می بخشد،برای اینکه برنفس،برشیطان غلبه نماید،یاوربنده می گردد.دریک آیه فرموده می شود :

" اگردرسوی الله باشید ،اوهم یاورشماست.به پاهایتان قدرت می دهد. "

مخالف نفست شو،که درآن صورت درطرفِ وسمتِ الله خواهی بود.مخالفِ هرچیزی باش که مخالفِ راهِ الله باشد.اوامرحقّ رابااعتراض پاسخ نده، قبول کن.دلگیرنشو.مخالفِ نفست باش.درداخلِ افعالِ حقّ باش ودرآنها فناشو،درصورتی که این راانجام دهی، برای حقّ یک مجاهد شمرده میشوی.هربارکه نفس خواست سرش رابلندکند با امرالله به آن ضربه

بزن.دربرابرِ آن باسِپَر بایست.این سپر،صبر،موافقت،آرامش وتسلیمِ اوامرِحقّ شدن است.درهمان لحظه ای که بتوانی اینهاراانجام دهی حقّ تعالی بزرگترین یاورِتوست.درنهایت تمامیِ اینها ،یکی هم رسیدن به رحمتِ حقّ وجود دارد،به آن " صلوات " می گویند.این مقامِ خاصِّ پیامبران است.این " صلوات " ازآنِ ایشان است.توبااینکه یک گناهکارهستی،گناهانت بخشوده می گردد.ازقصّه های انبیاء درس می آموزی.یک آیه کریمه که این معنارا افاده می نماید :

" زمانی که آنهادربرابرِ مصیبت و یا بلاقرار می گیرند می گویند ما ازآنِ الله هستیم وبازگشتمان هم به اوست.برایشان ازپروردگارشان صلوات باد.رحمت ازآنِ ایشان است.آنان هستند که به هدایت رسیده اند ."

آنچه تااینجابیان گردیدقسمتِ اوّل ازآنچه بود که ناگزیراز تجربه اش هستی.

امّا به بخش دوّم که برسیم :

توتازمانی که به ربّت التماس کنی به اونزدیک شده ای.هرقدربه اوالتماس نمائی به اونزدیک می گردی.اوامرِالله راپیروی کن.التماس نمودن حقِّ توست،علاوه برآن یک وظیفه است.همانطورکه به حقّ تضرّع وعرضِ نیازمی نمائی،این وظیفه را بجاآورده میشوی.مبادادردعاهایت چیزخطائی واردشود.این وظیفه مهمّ رادربرابرِحقّ با ایمان بجابیاور.دعایت راچنان انجام بده گوئی یک مسافرعزیزرا بدرقه می کنی،زیرا دعا درنزدِحقّ جائی حاضرمی نماید.نقشِ سفیری را انجام می دهد.

درتکرارِاین فایده می بینم .اگردعایت فوراً اجابت نگردد،بلافاصله شروع نکن به فریاد ودادوبیداد.دعا ممکن است قبول شود و هم ممکن است قبول نشود.هردو بایدبرایت یکسان باشد.بعداً ازچیزهائی که شده ومی شود بایدعبرت بگیری.مبادا ازکسانی باشی که ازحدّتجاوزمی کنند،زیرادرآن صورت دری نیست که به آن مراجعه کنی.مبادا ازظالمانی باشی که نیکی وبدیِ نفسشان را نمی دانند.هیچ چیزی حقّ را ازاین کارِهلاک کردن نمی تواند بازدارد.امّت های پیشین را هم هلاک نمود.چنین که :

دردنیا با بلائی که نتوان ازآن نجات یافت ،می کُشَد، درقیامت هم به عذابِ بد دچارمی کند.

مقاله سی وپنجم

درموردِ وَرَع

صاحبِ وَرَع شو.درعکسِ این حال فلاکت به نزدیکت می آید.درآن زمان تورابایک سختی که هیچ رهایت نکند گرفتارمی سازد،حتّی اگربگوئی مُردَم رهایت نمی کند.امّا این واقعیّت هم هست که هیچ چیزنمی تواندمانعِ رحمتِ الله گردد.برای آن هم یک استعدادِکامل لازم است.ازحضرتِ پیامبرص چنین حدیثِ شریفی روایت گردیده است :

" قطب نمای راهِ حقّ، وَرَع است.کسی که ازپیِ کارهای شُبهه ناک می رود، روزی به حرام می افتد.مانندِ چوپانی که درمرز حیواناتش را می پراکَنَد.روزی ازمرزعبورمی کنند وچوپان به بلا دچارمی شود. "

کسانی که صاحبِ وَرَع کامل بودند،ازترسِ حرام، حلال ومباح را ترک می نمودند.این رابراساسِ این حدیثِ شریفِ سرورمان پیامبرص انجام می دادند:

" هرپادشاهی یک مرزی دارد.مرزِالله حرامهای اوست.هرکس به نزدیکِ مرزبیاید امکانِ گرفتارشدنش درخطروجود دارد. "

هرسلطان یک حصاردارد.هرکس واردِآنجا گردداز اوّلین دروازه عبورکرده است.سپس دوّمین بعداً سوّمین...به این صورت تاسایه بانِ دروازه اصلیِ سلطنت خواهدرسید.وضعیّتِ این هرقدرهم خطرناک باشدازایستادن درکناراوّلین در بهتراست.یعنی ازوضعِ کسی که درصحرا است ..زیراسلطان نگهبان وسربازانی داردکه ازاو محافظت می نمایند.زیرا اوّلین در بیرون محسوب می شود.درآنجاهرنوع حیوانِ وحشی ودشمن وجود دارد.احتمال داردآنجا گرفتارِ گرگ شود.به خاطرآن هرچه که بتواندبایدانجام دهدتا دربِ اوّل راپشتِ سربگذارد.پس ازگذشتن ازدر،سربازانِ پادشاه وجود دارند.امّا دربیرون دشمن هست.

عزم واراده باید برای این باشد،ورع بایدبرای رسیدن به این راه باشد.درآن لحظه انتظار، حتّی اگردیده شودکه کمک قطع شده، انسان نبایدبه ناامیدی بیفتد.چه برسدبه جداشدن ازراهِ حقّ ،که اصلاً نبایدرخ دهد.

ورع بزرگترین عبادت است.انسان تنها زمانی که بسیاردرتنگنا قرارگرفته می تواند از رخصت ها استفاده نماید.آن هم با گذشتن از حدِّ و اوامر.رخصت، یک کمک است وهرکمکی راتنها باید درراهِ عبادت وطاعت استفاده نمود.دربسیاری اوقات ترک نمودن رخصت ها بجا خواهدبود.کسی که دائماً بارخصت عمل می کندنمی تواند صاحبِ اراده شود.به نفسِ خودنمی تواندمهاربزند.وقتی هم که به این حال بیفتد کمکِ الله قطع خواهدشد.زیراکمکِ الهی برای کسانی است که درتنگنا قرارگرفته اند.وقتی راههای آسانی وراحتی رادرپیش گرفتی ازکمک محروم خواهی ماند.آرزوهای شخصی تورادربرمی گیرد، به هوی ونفست تورا می پوشاند.بدونِ اینکه بدانی حرام می خوری.ازدین خارج شده ،داخلِ زمره شیاطین می گردی.درحالیکه شیطان ،دشمنِ الله است.اوازراهِ حقّ گمراه گردیده است.اگربراین حال بمیری هلاک خواهی شد.امّا اگررحمتِ الله برسد چیزی به آن نمی توان گفت.

درنهایت دوست دارم این رابگویم که : خطراصلی،رفتنِ به سوی شبهات دردین است.بنابراین سلامت درصاحبِ اراده شدن وکارکردن است.الله است که به راهِ راست هدایت می فرماید.

مقاله سی وششم

کارهای دنیاوآخرت

آخرت راسرمایه ات قرارده.دنیارامحلِّ تجارت تلقی کن.برای اینکه سرمایه ات رانابودنکنی،اوّلاً آن راصرفِ آخرت کن.اگرزیادبیاید باقی راهم صرفِ دنیا،گذرانِ زندگیت کن.مبادادنیاراسرمایه،آخرت راتجارت تلقی کنی.اگرچنین کنی نمازت رادروقتش نخواهی توانست که بخوانی.اگرهم بخوانی نمی توانی ارکانش رابجاآوری.رکوعش واضح نمی گردد،سجده اش واضح نمی گرددزیرا برای تومقصد دنیاشده است.خستگی می آید،خوابت می برد.نمازت قضامی شود.موفّق نمی شوی که بخوانی.شب مانندِجسدی می خوابی،صبحها باحالِ تنبلی بیدارمی شوی.نفست تورا ازپیِ خودش می کشاند،هَوی توراتعقیب می کند.دیگرشیطان برتوحاکم شده است.به این صورت آخرتت رابه دنیا فروخته خواهی شد.تودراین حالت بنده نفس ونوکرآن شده ای.درحالیکه می بایست آن رابه امرِخوددرآورده،تربیت نموده،به راهِ راست می آوردی.این وجهِ آخرتِ اوست،یعنی طرفِ خوبی اش بود.امّا توچنین نکردی،آن رابه حقّ نتوانستی اداره کنی.باقبول کردنِ سخنانِ آن،ظلم کردی.آن رابه سَرِخودش رهاکردی،درنتیجه ،غرقِ درلذّت،ذوق وصفاشده وتابعِ شیطان گردیدی.توهم تابعِ آن –نفس-شدی.بعدازآن، هم دنیایت غرق شدوهم آخرتت.

فرداروزِقیامت درحال ورشکستگی پدیدارخواهی شد،درآنجانه ازنظرِدین ونه ازنظرِدنیا هیچ سودی نخواهی داشت.چه سودی بردی با تبعیّت ازنفس؟اگرآن رابه راهِ راست آورده بودی درهردوجهان مسعودمی گشتی.اگربدونِ اینکه تابعِ نفس شوی آخرت رابعنوانِ سرمایه قبول می کردی،هردوآنهارامی توانستی بدست بیاوری.علاوه برآن نصیبت دردنیا

به راحتی و وفوربدستت می رسید.توازهربدی تمیز وازهرناپاکی بری
می شدی.

سرورمان حضرتِ پیامبرص فرمودند:

" الله دنیارابه نیّتِ آخرت می دهد.آخرت را به نیّتِ دنیانمی دهد."

چرابرعکسِ آن نمی شود؟نمی شود زیراآخرت یعنی بندگیِ به الله.کسی که به نیّتِ بندگیِ به الله عبادت کند،آخرت را می یابد.نیّت، روح وعصاره عبادت است.اگرباپرهیزنمودن ازبدی ها عبادت نمائی دنیایت خوش می شود.اگردنیارابه کناری گذاشته تنها آخرت را آرزو نمائی ازبندگانِ خاصِّ الله وازعبادت کنندگانِ خالصِ او می گردی.بنابراین نعمتِ آخرت ازآنِ تومی گردد.دررأسِ آن نعمات، بهشت وتقرّبِ به الله می آید.دنیابه توخدمت می نماید.قسمتت به خودیِ خود می رسد.زیراهمه چیزبه خالقش وابسته است.وامّا خالقِ اشیاء الله است.توهم به دلیلِ اینکه بنده خاصِّ اوشده ای همه چیزازآنِ تو می گردد.اگرآخرت رارهاکرده برای دنیاتلاش کنی ،حقّ ،غضبش رابرعلیهِ تو بکارمی برد.اگرآخرت راازدست بدهی دنیابرعلیهِ تو عصیان می کند.همه چیزت راباسختی بدست می آوری، حتّی برای بدست آوردنِ یک مقامِ بسیارکوچک هم سختی می کشی.زیرابنده ای شده ای که الله اورادوست ندارد.کدام راترجیح می دهی؟ اهلِ دنیا شدن، آن دیگری راازدست دادن ویا اهلِ آخرت شدن ودردنیا به آرامشِ معنوی رسیدن را؟

انسان ها بردوقسمند :

یکی دنیا را می جوید، دیگری آخرت را.اینهاروزقیامت هم به این صورت خواهد بود.یک قسم اهلِ بهشت ،قسمِ دیگراهلِ جهنّم.بازآن روز یک بخش ازانسانهااززیادبه حساب کشیده شدن محافظت می شوند، اینان اهلِ آخرت هستند.دربیانِ طولانی بودنِ آن روز فرموده شد :

" آن روزبه نسبتِ روزِ دنیا، هرروزش معادلِ یک سال است ."

بازهم آن روزیک قِسم ازانسانهابراساسِ فرموده سرورمان پیامبرص چنین بیان می شوند :

" آن روزشمادرسایه عرش آرامش خواهیدداشت.میوه های لذیذخورده غذاهای شیرین را مزمزه می کنید.ازعسل های سفیدترازبرف وخنک منتفع می گردید..."

درحدیثِ شریفِ دیگرچنین فرموده شد :

" اهلِ بهشت آن روزبا نگاهها به جای هایشان ،آن را می بینند.حساب که به پایان رسیدبه جاهای خود می روند.آنها جاهای خودرامی شناسند.درست مثلِ اینکه به خانه های خوددردنیا می روند،به جاهای خوددربهشت می رسند. "

این درجه والائی که به اینهاداده شده ازاین روست که دنیاراترک نموده اند.دنیارابه کناری انداختند.بنده الله شدند.امّا دلیلِ اینکه قسم دیگرمعروض به حسابِ شدید شدنداین است که آنان دنیاراپرستیدند.آنان نتیجه پرستشِ دنیارادرعالَمِ دیگریافتند.برخلافِ امرِالله رفتن، یک فلاکت است.همه این خطاها فردادربرابرتوهم درخواهدآمد.خطاانجام نده.هرقدرخطاکنی بیشترفرومی روی.در راستای اوامرِ کتاب وپیامبرص باش.وگرنه هم خوبی وهم بدی نابود می شود.

*

دلت به حالِ نفست بسوزد.به آن بارحمت وشفقت بنگر.آن رابه راه بینداز،به آن فرصتِ انجامِ خطانده،تلاش کن آن را عادت به انجامِ بهترین کارها بدهی.آن راازکارهای غیرنیک محافظت کن.برای نفست دوستِ بدانتخاب نکن،اوراازشیاطینِ جنّ وانس محافظت کن.کتاب وسنّتِ پیامبرص رادردستت بگیر.همیشه آنهارابببین.باآنهاعمل کن.با امّاها واگرها وَرنَرو.خودت راباهوس های پوچ خسته نکن.

الله تعالی چنین فرمود:

" آنچه راکه پیامبران آوردندرابگیرید،کارهائی راکه منع نموده اندانجام ندهید. "

ازالله بترسید.بااومخالفت نکنید.شماعمل راتَرک می کنید،با چیزهائی که پیامبرآورده عمل نمی کنید.باکارِبیهوده نفست رافریب مده،عمل وعبادتت

رادائماًانجام بده.اقدام برای انجامِ کارهای مَن درآوردی نکن.حضرتِ الله تعالی درخصوصِ قومی که کارهای من درآوردی انجام می دادند فرمود:

" یک قِسم ازکسانی که کسوهٔ دینی می پوشندچیزهای تازه ازخود درآوردند،درحالیکه مابرای آنها چنین چیزی ننوشته بودیم ."

مباداکارِ ازخوددرآوده انجام دهی.تابع باش.متابعِ حقّ شو.راهِ پیامبررا اتّخاذکن.الله تعالی حضرتِ پیامبرص راازبدی ها تمیزنموده است.درموردِپیامبرمان ص چنین فرمود:

" اوازخودش سخن نمی گوید،هرآنچه او می گوید وحی است،به او وحی میشود. "

یعنی هرآنچه پیامبرص آورده ازمن است.مطالعه شخصی و از خودش نیست،بنابراین از اوتبعیّت کنید.سپس پیامبرمان ص چنین فرمود :

" اگرالله رادوست داریدتابع من شوید.اگرازمن تبعیّت کنید الله هم شما رادوست خواهدداشت. "

دریافته میشود که عشق باتبعیّت ازمحبوب تحقّق می یابد.باحرف وعمل بایدتبعیّت ازپیامبرص نمود.سرورمان پیامبرص دریک حدیثِ شریفشان فرمودند :

" کارکردن شیوهٔ من ،توکّل حالِ من است ."

صاحبانِ ایمانِ ضعیف به تلاشِ خوداعتمادمی کنند.کارکردن سنّتِ پیامبرص است.آن دسته ازصاحبانِ ایمان که قسمت دارندبه توکّل متّصل می گردند.اگربه کارکردن ادامه دهی،سنّتِ پیامبرص را انجام داده ای.تازمانی هم که به راهِ توکّل اهمیّت دهی روحانیّتِ پیامبرص تورادربرمی گیرد.الله تعالی درموردِ توکّل چنین فرمود :

" الله توکّل کنندگان رادوست دارد. "

بااین آیات به توامرمی شودکه توکّل نمائی.این راحقّ تعالی به پیامبرش ص هم امرفرمود.درهرحالی که داری به الله توکّل کن.ازامرِالله خارج نَشو.درهرحالی که داری امرِالله وپیامبرص راراهبرِخودقراربده.چونکه سرورمان پیامبرص درحدیثِ شریفش چنین فرمود :

" هیچ کاری که خارج ازامرِما انجام بگیرد مقبول نیست."

این امرشاملِ همه چیزاست.چه دنیاباشدچه آخرت،چه سخن باشدچه انجامِ کار،همه شان راشامل می گردد.

*

برای من غیرازالله الهی نیست وغیرازپیامبرص پیامبری نیست.هردری به جزراهِ کتاب وسنّتِ پیامبرص بسته است.مابایدبراساسِ آنها عمل نمائیم.عکسِ آن راهِ شیطان ونفس است.الله تعالی دراین معنا چنین فرمود :

" تابعِ هَوی نشو، تورا ازراه به دَرمی کند. "

مقاله سی و هفتم

بدیِ حَسَد

ای صاحبِ ایمان،تورابه شکلِ عجیبی می بینم.درحالِ حَسَدنسبت به همسایه ات هستی.نمی توانی تحمّلِ خوردنیِ اوراکنی،ازآنچه او می آشامدخوشت نمی آید.آنچه اومی پوشدبرای توعجیب بنظرمی رسد.خانه اش درنظرِتوبزرگ بنظرمی رسد.خانومش دردِ بزرگتروغیرقابل تحمّل تری برای تومی شود.اودر نعمتِ مولا ثروتمندشده است.درثروتمندیِ اوبه هیچ وجه چیزخوشایندی پیدانمی کنی.این احوالِ توبرای چه رخ می دهد؟باید بدانی که این حالِ تواز ضعفِ ایمان است که پیش می آید.این حال، توراازنظرِرحمتِ الله دورمی گرداند.غضبِ الهی رابر روی تو می کشد.سرورمان پیامبرص باذکرِ حدیثی قدسی حسدرا چنین توضیح داده اند:

" حَسَد کننده دشمنِ نعمتِ من است. "

علاوه برآن پیامبرمان ص دریک حدیثِ شریفشان فرمودند :

" حَسَد، نیکی هارا می خورد،همانگونه که آتش هیزم را می سوزاند،نیکی هارا به پایان می رساند. "

*

بیچاره،برای چه حسادت می کنی؟مگرآن نعمت ها راتو،به آنهاداده ای؟ آنهارا نه تو ،الله داد.چگونه میتوانی به نعمتی که الله بخشیده حسادت کنی؟ الله تعالی چنین خبرداده است:

" روزی های دنیائیِ ایشان رادرمیانشان تقسیم نمودیم . "

آن شخصی راکه با نعماتِ الهی تغذیه می شود،حقیرمبین. به اوحسادت نورز.برای نعمتی که او درآن است ،هیچکس نمی تواند ادّعای حقّی

نماید.الله به هرکس،به اندازه نصیبش می دهد.هرکس نصیبِ خودرا می یابد.

بااین حالی که داری به چنان وضعیّتِ بی عقلی دچارمیشوی که بی عقل ترازتو،جاهل ترازتو،بخیلی وظالمی دیده نمی شود.آیا آن چیزهائی که دردستِ آن شخص هست راازآنِ خودتلقّی می کنی؟این چنان جهالتی است که توضیحش امکان پذیرنیست.اگرچیزی باشدکه قرارباشدبه سوی توبیایدممکن نیست به دیگری برسد.-حاشا-آیا نسبت به الله کینه می ورزی؟ درحالیکه الله تعالی می فرماید :

" امرِمن قابلِ تغییرنیست.من به بندگانم ظلم نمی کنم. "

الله به توظلم نمی نماید.قسمتِ تورابه دیگری نمی دهد،این رابه این شکل بپذیر.عکسِ آن رامیندیش.جهالت نکن. ایستادن درمقابلِ نعمتی که الله داده است خیانت است.ظلم به خوداست.بعدهم نوعی حسدورزیدن به زمین است.زیرانعمتِ آن شخص که به اوحسدورزیده ای اززمین بدست می آید.طلاونقره اززمین می آیند.اینهابه عنوانِ میراث می آیند.ازدستِ امّت های پیشین،ثمود،کسری،قیصرها آمد.زمانی این اموال،این مُلک هاازآنِ ایشان بود.دراصل بایدبه آنها حسادت ورزید.زیرا اموالِ همسایه ات یک درمیلیونِ اموالِ ایشان است.برای این حسادتِ تویک مثالی هست:

- یک انسان ،سلطانی بزرگ رابا سربازش،مُلکَش،تاجش،تختش وتمامِ سلطنتش می بیند.انواعِ نعماتِ اوراهرلحظه میبیند.به آن حسادت نمی کند.ازطرفی دیگرسگی غریبه می بیندکه به یکی ازسگهای پادشاه خدمت می کند.سگِ غریبه باسگِ محلّی نشست وبرخاست کرده وهمه نوع احتیاجاتش رادرسایه آن یکی برطرف می نماید.آن شخصِ بیچاره این حال رانمی تواند تحمّل نماید.آرزومی کندآن سگِ غریبه بمیردوخودش جای آن سگ رابگیرد.این حال بزرگترین شکل ازپستی وخساست است.برای شخصی که چنین می اندیشدنه تنها زهدوایمان وجودندارد بلکه ازاواحمق ترونادان ترهم کسی نخواهدبود.

بیچاره،اگربدانی درروزِقیامت برسَرِآن همسایه ات که حسادتش رامی کنی چه خواهدآمد،هیچ حسودی اش رانمی کنی.اگرآن شخص تابعِ امرالله نمی باشد،حقوقِ نعماتش را ادانمناید،آنچه که برسرش خواهدآمدرا فقط الله می

داند.الله نعمت رامی بخشدکه درراهِ خودش صرف گردد.درعکسِ این صورت، نعمت یک فلاکت می گردد.

سرورمان پیامبرص دریک حدیثِ شریفش می فرماید:

" درروزِقیامت برخی انسانها می خواهندکه گوشتشان باقیچی بریده شود،به این دلیل که آن بیچاره ها دیده اند که نعمتی که دربرابربلاهای دنیوی درآنجا عطا می شود چقدراست."

آن روزهمسایه ثروتمندِتوآرزومی کندکاش یک فقیرمی بود.روزِقیامت مقدارِزیادِحسابهائی که کشیده می شود ومناقشه برسرآنها،اوراخسته می کند.زیرگرمای خورشیدمغزش می پزد.به این شکل روزهادرانتظارمی ماند. یک روزِآنجانسبت به روزهای اینجا پنجاه هزارسال است.بله اوحسابِ نعمتِ دنیایش راچنین می دهد.درحالیکه اگرتوبدونِ اینکه حسادت کنی صبرنموده بایستی،آنانکه دربرابرِسختی های دنیاصبرنمایددرآنجا به راحتی می رسند.آنانکه سختی رابه سینه کشیده اند،درآنجا مسعودمی گردند،توهم بخاطرِاینکه زمانی که دردنیابودی ایمان به قضاوقدرآورده راضی به تقدیرشده ای درآنجا لایقِ بزرگترین نعمت هاگشتی.به دلیلِ اینکه بدونِ چشم دوختن به ثروتِ دیگران زندگی نمودی، درآنجا سلامتِ کامل رایافتی.کسانی که دردنیا ترجیح داده اند خودشان بیمارباشندتادیگران سالم باشند،تنگدستیِ خودشان را ترجیح داده اند تادیگران وسعت داشته باشند وزمین خوردنِ خودراترجیح داده اند تادیگران به خوبی برسند،درعالَمِ دیگر درسایه عرش الهی پناه می یابند.بزرگترین توصیه به تو : صبربه بلاکن، نعمات راشکرکن وهرکارت به خالقِ عُلویِ آسمان بسپار.

مقاله سی و هشتم

درستی ونصیحت

آنکه دربرابرِخالقش راستی نشان دهدازبیگانه می گریزد،روزوشب با حقّ همراه بوده وبه غیرِاو رو نمی دهد.

ای جماعت ،آنچه که ازآنِ شمانیست راطلب نکنید.حقّ رابه یگانگی بشناسیدوبخوانید،شرک نورزید،قَسَم به الله که تیرهای تقدیر شمارا خواهدیافت.کسانی که خودرا وقفِ راهِ حقّ نموده اند،غیرازحقّ راگم می کنند.وجودهای فانی شان فنامی شود،بعداً الله کفیل آنهاست.

مقاله سی ونهم

جداشدن،یکی شدن ونفاق

گــــرفتنِ هرچیــــزی بــــدونِ اینکـــــه امرِالهــــی باشـــــد،وبا تبعیّـــــت ازنفس،عناداســـــت،بدی اســــت.گرفتنِ بـــــدونِ تبعیّـــــت ازنفـــــس خــــوب اســــت.امّاخیلی خــــوب نیســــت.گرفتنِ آن چیــــزی کــــه ناخواســــته آمــــده خــــوب اســــت،امّا بــــه شــــرطِ اینکــــه بااصــــولِ اخلاقــــی مطابقــــت داشــــته باشــــد.قبول نکــــردنِ رزقــــی کــــه الله فرســــتاده اســــت وبــــرای قبــــول کــــردنِ آن درانتظارِیــــک امرِمعنــــوی مانــــدن کــــاری بجــــا نمــــی باشــــد.به ایــــن ریاکاری گفته میشود.منافقی است.

مقاله چهلم

رسیدن وبارآمدنِ سالک

باحـالِ امـروزت دلتنـگِ واردشـدن بـه زمـره روحـانیون نباش.قبـل ازاینکـه تمـامیِ هسـتی ات فنانشـده باشـدنمی تـوانی بـه واصـل شـدگان بپیونـدی.تمامیِ حواسـت،یکی بـه یکـی بایـدواردِراهِ حـقّ گردنـد.یکی یکـیِ هسـتی ات بایـدازعالمِ مـادّی جداگردد.بایـدخودرا ازعـالَمِ دنیـا بِتَکـانی وهسـتی ات رانجـات دهی.بخـاطرِراهِ حـقّ کـه درپـیش گرفتـه ای،حرکـت وسـکونت بایـدبرای اوباشـد.اورابببین وازاوبشـنو.حقّ رابزبـان آور.بـه حـقّ بچسـب.برای اوکارکن.عقلـت به کارهای حقّ مشغول باشد.

زمـانی بـود کـه تونبودی،بعـدهایک هسـتی بـه تواضـافه گردیـد.این هسـتی تـورا ازحـقّ جـدانمود،ازورودت بـه زمـره روحـانیون جلـوگیری نمود.زمـانی کـه ایـن هسـتی هـاراترک نمـودی،آن زمـان واصـل شـده ای.وقتـی هـم کـه واصـل شـدی "روح" مـی شـوی،واردِ زمره روحانیون می گردی.

سِرّشـو،تک شـو،پنهانِ پنهـان ها،همـه چیزبایدبـه نظـرت دشـمن بیایـد، یعنـی هرچیـزی کـه تـورااز حـقّ دورنگـاه مـی دارد.ایـن دشمنان را باطناً باید انتخاب کنی.ابراهیم علیه السّلام فرمود:

" غیرازربّ العالمین ،برای من همه شان دشمن هستند "

ابراهیم خلیل علیه السّلام بتها را " دشمن " خطاب می کرد.

هرچیـزی کـه تورامشـغولِ غیرِحـقّ نماید،دشـمنِ توسـت،بُتِ توسـت، ایـن بـت هـارا رهـاکن.توقّعی ازخلـق نداشـته بـاش،درآن صـورت خـواهی دیدکـه عـالَمِ سِـرّ بـرای توبازشـده،عالَمِ روحـانیون بـرای توبازشـده است.شـروع مـی کنـی بـه دانسـتنِ آنچـه کـه بـرای

دیگـــران نادانســـته اســـت.کارهای خـــارق العـــادّه ازتوظهـــورمی کند.شـــروع مـــی کنـــی بـــه دیـــدنِ کارهـــائی نامطـــابق باعـــادات و ونامطـــابق بـــا طبیعـــت.این کارهااگرواقعـــاً خـــاصِّ آن عـــالَم هـــم باشـــد،برای تودراینجـــا نصـــیب مـــی شـــودکه ببینی.زیراتومُردی،زنـــده شـــدی، هســـتی ات رادرراهِ حـــقّ فنـــا نمودی.بـــه اسرارِکســـانی واصـــل شـــدی کـــه قبـــل ازاینکـــه بمیرند،مُردنـــد.عالَمِ قـــدرت بـــرای تودربازکرد.درهرحالـــــت ازآنِ آنجاشدی.دیگرمانندِکســـــانی کـــــه درعـــــالَمِ قـــــدرت زنـــــدگی مـــــی کنند،شـــــنیدنت ،حـــــرف زدنت،گرفتنت،دیدنت،بدســـــت گرفتنـــــت،راه رفتنت،تعقّلت،خلاصـــــه آرامـــش وســـکونتت بـــا حـــقّ صـــورت مـــی گیرد.غیرِحـــقّ درتونـــابودمی شـــود.هیچ چیزدیگـــررا نمـــی بینی.زیرابـــرای توغیرازموجودیّـــتِ حـــقّ چیزدیگـــری وجودنـــدارد.امّاوقتی واردِ ایـــن عـــالَم شـــدی بایـــداوامرِالله رابـــدانی. ازنـــواهی اش بایـــدقطعاً دورباشـــی.اگرهرکدام ازاعمـــالِ پیـــامبرص –ســـنّت-راتـــرک نمـــائی بدانکـــه بازیچـــه شـــیطان شـــده ای.بلافاصـــله بشـــتاب بـــه ســـوی اوامرِالهی.بـــه آرزوهـــای شخصـــی نیفت.هرکـــاری کـــه مطـــابق بـــا الله وپیامبرش ص نباشدآن کارضلالت وگمراهی است.

درست ترین را الله می داند.

مقاله چهل ویکم

فناوکیفیّتِ آن

برای تومثالی خواهم زدکه براساس "فنا" خواهدبود.این رامی خواهم بگویم که یک سلطانِ شخصی ازمیانِ مردم راگزیده وبرای شهری تعیین می نماید. به اوهرگونه قدرت می دهد،هرگونه نشانی راکه یک والی لازم داشته باشد به او داده ومنتصبش می کند.سربازومراسمِ رژه و...این حال مدّتی ادامه می یابد.زمانی می گذرد.آن والی شروع به خودپسندی می نماید.نعمتِ پادشاه رافراموش می نماید.گرفتارخودپسندی می شود.حالِ اوّلیّه اش رافراموش می کند.کمبودهای خودش را از یاد می برد.فقرِسابقش هیچ به خاطرش نمی آید.درحالیکه زمانی بودکه درگوشه ای فراموش شده بود.تکبّر آن بیچاره را می پوشاند.خودش را خیلی می پسندد.فرعونی میشود.شاه که این حال رابسیارخوب می شناسد،اوراعزل می کند.به حالی می افتدکه آرزوی آن حالِ سابقش را می کنداما بدستش نمی رسد.پادشاه حسابِ آن چیزهائی راکه انجام داده ازاومی پرسد.مجازاتِ تمامِ کارهائی راکه انجام داده را به او می چشاند.بیشترین مجازات را درازای انجام ندادنِ اوامر،تجاوزنمودن به حدودِ مناهی پرداخت.به شکلی ذلالت باربه حبس افکنده میشود.به تنگ ترین جاها انداخته میشود.به سختیِ بزرگی مبتلا میشود.مدام ازسرِ احتیاجات به خودمی پیچد.این احتیاج وبه خودپیچیدن برای اوسودمندمی شود.فخرفروشی هایش می میرد،تکبّرش می رود.حدِّخودش را در می یابد.نفسش کورمی شود.آرزوی شخصی اش خاموش می شود.منیّتش ذوب می شود.اینهاازچشمِ پادشاه مخفی نمی ماند.علمِ

آن شـــخص اینهـــا راازدســـت نمـــی دهـــد.دراین حـــال نظرِمرحمـــتِ پادشـــاه بـــه اومـــی افتـــد،مظهرِرحمت ومرحمـــتِ پادشـــاه مـــی گردد.بنـــابراین دســـتورِخارج کـــردنش اززنـــدان راصـــادرمی کنـــد.دراین اثنـــا تمـــامی انعـــام واحســـانش رابراونـــازل مـــی کنـــد.دولتِ ســـابقش رابـــه اومـــی بخشـــد.علاوه بـــرآن دوبرابـــرِآن مقـــداررا هم بعنـــوانِ پـــاداش بـــه او مـــی بخشـــد.دیگراین کاربـــه ایـــن ترتیـــب ادامـــه مـــی یابـــد.پس ازایـــن دیگربـــه بـــدی نمـــی پردازد.کبروغـــرورش رافراموش می کند.صاف وتمیزبه وظیفه اش ادامه می دهد.

*

ایـــن مثـــال حـــالِ یـــک صـــاحبِ ایمـــان راشـــرح مـــی دهـــد.وقتی شخصـــی بـــه الله نزدیـــک گـــردد،الله اورا دوســـت داشـــته واورا برمـــی گزیند.چشـــمِ قلـــبش بـــازمی شـــود،درهای نعمـــت ،انعـــام واحســـان بـــرایش گشـــوده مـــی گـــردد.روزی مـــی رســـد کـــه بـــا آن چشـــمِ قلـــبش چیزهـــائی رامـــی بینـــد کـــه هـــیچکس ندیـــده،چیزهائی مـــی شـــنودکه هـــیچکس نشـــنیده.چیزهائی رانظـــاره مـــی کندکـــه باعقـــل وخیـــال هـــیچکس نمـــی رســـد.حکمتِ زمـــین وآســـمان را درمـــی یابد.شـــروع مـــی کندبـــه رمزگشـــائی ازاســـراری کـــه درآنهاســـت.زیباترین وعـــده را مـــی گیرد.آنچـــه کـــه بـــه اووعـــده داده شـــده بـــه وفوربـــه اوداده مـــی شـــود.به حـــقّ نزدیـــک مـــی شود.ســـخنانِ زیبـــای اورامـــی شـــنود.اینِ حـــسّ تنهاازصـــاقیّت ورفعـــتِ معنـــوی مـــی آید.بـــه ایـــن حـــال، شخصـــی مـــی رســـدکه بـــه فنـــاء واصـــل شـــده باشـــد.اوحکمتِ ســـخن رابزبـــان مـــی آورد.زیـــراقلبش تمیزاســـت،به صـــاقیّت رســـیده اســـت.نورِآن پـــاکی، ازقلـــب بـــه زبـــان مـــی آیـــد.آن حـــالِ نورانی،ازهرحـــالِ آن انســـانِ بـــزرگ دریافتـــه مـــی شـــود.آن کـــه بـــه فنـــا رســـیده متکبّرنمـــی شـــود.قلبش پربـــارمی گردد.ظـــاهرش شـــبیه انســـانهای متواضـــع مـــی گردد.آنچـــه مـــی گیـــردحلال است.باهمســـرش براســـاسِ امـــرالله رفتـــارمی نمایـــد.باحالش بـــه نـــواهیِ الله نزدیـــک نمـــی گـــردد.دراین حـــال آن انســـان بـــه خـــویش اطمینـــان مـــی یابـــد.خودش رادرآرامـــش مـــی یابـــد.این خوشـــی مـــدّتی ادامـــه مـــی یابـــد،فکرمی کنـــددیگراین حـــال ازبـــین نمـــی رود،فریـــب مـــی خورد.ناگهـــان درهـــای بـــلا بـــازمی

شود.فرزندانش ازبین می روند،اموالش تلف می گردد.آرامش درقلبش ازمیان می رود.نعماتی که دراوائل به اوداده شده ازمیان می رود.این احوال، این ذات رادرحیرت فرو می برد.غمگین می شود.قلبش باغم پرمی شود.اگربه ظاهرش بنگردفقط بدی می بیند.اگربه قلبش بازگرددتنهاحزن وظلمت می بیند.اگربه الله دعانمایدداجابت نمی یابد.اگروعده ای به اوداده شود نمی تواند بجاآورده شدن آن راببیند.اگربخواهدچیزی به کسی بدهد نمی تواندبجاا آورد.اگزخوابی ببیندتعبیرش آسان نخواهدبود.اگربخواهدبه میانِ مردم برودنمی تواند.اگریک راحتی بیایدودرآن حال بخواهدبه میان مردم برودبلافاصله با بلا روبرومی گردد.دستِ خلق دراین وضعیّت براومسلّط می گردد.چیزی نمی ماندکه با ناخن هایشان اوراتکّه تکّه کنند.زبانهای مردم به ناموسِ او،اموالِ اوحمله می کند.اگربخواهددازاحوالِ اوّلیّه اش چیزی تعریف کندنخواهد توانست.دراین حال نفس اورا به این شکل نابودمی سازد.هَوی وآرزوی شخصی اورا ازحالِ اوّلیّه اش دورمی کند.سلوکِ معنویش به پایان می رسد.دریک اضطرابِ دائمی می ماند.به این شکل ادامه می دهد.هرروزفشاربراووغصّه اش بیشترمی شود.زمانی که این احوال ادامه می یابدبدونِ اینکه خبردارشودازنظرِمعنوی رفعت می یابد.ناگهان قلبش بازمی شود،آن بازشدن ناگهانی رخ می دهد،بااین گشایش موجودیّتِ مادّی وحیوانی ازمیان برمی خیزد.تنهاروح می ماند.دراین حال است که کارها شکلِ دیگری می یابد.صداهای باطنی، درونی میشنود.اوّلین سخن مانندِآنچه برحضرتِ ایّوب رخ داد تجلّی می کند :

" این است آبِ شیرین برای تو،بنوش وبدان که شفا یافته ای،استحمام کن،پایت رابزن،آن درخواهدآمد."

درقلبش چشمه های رحمت شروع به فوران می نماید.رحمتِ الهی وشفقت اورا زنده می نماید.درهای حقیقت برای اوبازمیشود.راههای دل نشان داده میشود.هرقدرتی دربرابرش

بــه خاموشـــی مـــی گراید.هرموجودبــه خـــدمتِ او مـــی شـــتابد.زبانها اورا مـــی ســـتایند.ازهرجانب بــه زیـــارتِ او مـــی شتابند.کســـانی کــه مثـلِ پادشـاهان گـذرانِ زنـدگی مـی کنندوکسـانی کـه خودرابـه عنـوانِ خلّـاق مـی شناسـانندبرابرخانه او مثـلِ بـرده هـا هسـتند.آن انسـان واصـــل شـــده اســـت.رحمت ازروی اوخوانـــده میشـــود.نورِالهی ازچشـمِ سـاطع مـی گردد.خـودش راهـم ازحـالِ خـودش خشـنودمی سـازد.این حـالِ اوتارسـیدنش بـه حـقّ ادامـه مـی یابد.سـپس بـه اوکـه بایـــد برسد،واصـــل مـــی گردد.چشـــمِ اودنیـــارانمی بیند،احســـاسِ اینجـــا،نمی توانـــدآن عـــالَم رادریابد.حضـــرتِ الله تعـــالی درحـــالی کـــه نعماتِ مهیّاشده برای آنان راشرح می دهدمی فرماید:

" پـاداشِ آنـان بـزرگ اسـت.مقیاس هـای اینجـا ودانـش هـای ترازوئی،آنـان رادرنمـی یابـد..آن نعمـاتِ چشـمگیرراهیچ نفسـی نمی تواند درک نماید."

مقاله چهل ودوّم

دوحالِ نفس

نفس دوحال دارد.سوّمی وجودندارد.یکی بلا،دیگری عافیت.

انسانهاوقتی بلائی برسرشان می آیدفریادمی زنند،بیدادمی کنند.بی وقفه ازالله شکایت می کنند.گوئی ازالله دلگیرشده،به هرچیزاعتراض می کند.می خواهد حقّ را تحتِ تهمت قراردهد.نه صبرمی شناسدونه تابع یک نصیحت کننده می شود.تنهاباتکیه برعقلِ خودبه راهِ شریک یابی برای الله واردمی شود.راهِ یک حرکتِ نامناسب راپیدامی کند،به همان صورت می رود.

امّا به حالِ عافیت که برسیم،بهترازآن وجودندارد.می خندد،بازی می کند،مسرورمی شود وبدونِ اینکه وقت ازدست برودبه راههای شهوت می شتابد.به هیچکدام اکتفانمی کند.وقتی یکی کهنه شد بلافاصله بدنبالِ جدیدش می گردد.خوراکی هارا نمی پسندد.هرنوع نوشیدنی درسفره اش می گذارد،درخانه اش، خانومش راهم خیلی زود دفع کرده وبه دنبالِ تازۀ آن می گردد.خانه اش راهم نمی پسنددوبدنبالِ بهترآن می گردد.موضوعِ مَرکَبِ-وسیله نقلیه شخصی- هم برای اوبسیارمهم است.دراین باب بسیارپردقّت است.همواره بهترین های روزرامی خواهد.برهرچیزی که دردست داردعیبی می گذاردوبدنبالِ تدارکِ تازه اش می رود.به این ترتیب تمامیِ آسایشِ خودرابه دستِ خودش ازمیان می برد.نمی داند که همه چیزازآنِ اونیست.بدونِ اینکه عقلش به این برسدبدنبالِ چیزهای

خـــوب مـــی افتـــد.این حـــالات انسانهاراخســـته مـــی کند.راضـــی نشـــدن بـــه آنچـــه دردستشـــان اســـت، انســـان رامبـــتلا بـــه انـــواعِ ســـختی هـــامی کنـــد.اذیّت وآزاری کـــه پایـــانی نـــدارد،فلاکتهائی کـــه نمـــی تـــوان ازآن خلاصـــی یافـــت ازآن بـــه بعدشـــروع میشـــود. مـــالِ دنیـــائی دارد،درحالیکـــه بایدبـــه آرامـــش برسدبادســـتِ خـــودش آن را ازبـــین مـــی برد.دنیـــایش بـــه ایـــن شـــکل ادامـــه مـــی بایـــد.پس ازاین،کارِعـــالَمِ دیگرآغـــازمی گردد.مـــی میرد،بـــه ســـئوال کشـــیده مـــی شـــود.نمی تواندحســـاب پـــس دهـــد،زیراهیچ کـــارِمنظّمی نداشـــته .بعضـــی هـــا چنین می گویند:

- کســـانی کـــه بیشـــترین جفـــای آن عـــالَم واینجـــارامی کشندکســـانی هســـتندکه بـــدنبالِ چیزهـــائی هســـتند کـــه ازآن ایشـــان نیست.وکســـانی که بدنبالِ کارهائی می شتابندکه نخواهندتوانست انجام دهند.

یـــک انســـان تصـــوّرکنیم کـــه زمـــانی انـــواعِ ســـختی هـــای مادّی،وضـــعیّتِ معنـــویِ اوراهـــم زائـــل نمـــوده اســـت،دراین حـــالَش تنهـــارفتنِ بلارامـــی خواهـــد.تنهابرای ایـــن بـــه الله التمـــاس مـــی نمایـــد.روزی دعـــایش مقبـــول مـــی گردد.هرنـــوع ســـختی زائـــل شـــده ومـــی رود.بطـــورِطبیعی یـــک وســـعت شـــروع مـــی شـــود.پس ازایـــن آن ذلّت،درهمـــان اوّل تمـــامیِ آن ســـختی راکـــه دچـــارش شـــده رافرامـــوش مـــی کنـــد.گوئی هـــیچ ســـختی ندیـــده وگـــوئی همـــواره دروســـعت،عمرش راگذرانـــده اســـت.الله رافرامـــوش مـــی کند،بنـــدگی نمـــی کنـــد.راهِ هرنـــوع گنـــاه را انتخـــاب مـــی کنـــد.حالِ ایـــن آدم چگونـــه خواهدشـــد؟ البتّـــه نمـــی تـــوان گفـــت کـــه " خـــوب مـــی شـــود" ،دقیقاًهمانطورکـــه پـــیش بینـــی میشـــود خواهدشـــد.برای اینکـــه دردنیـــا راهِ اســـراف رادرپـــیش گرفتـــه، همـــه چیزرادرزمـــانی کوتـــاه بـــه پایـــان مـــی رســـاندوبازبه تنگدســـتی دچارمیشـــود ودیگرحـــالِ ســـابقش راهـــم نمـــی تواندبدســـت بیاورد.بـــه همـــین صـــورت دربـــدبختی مـــی میردومـــی رود.اگربـــا ایـــن هـــم خـــتم شـــود خـــوب اســـت.درآن عـــالَم یـــک حســـاب پـــس دادن هـــم هســـت.اگراین انســـان زمـــانی کـــه ازبلانجـــات بلافاصـــله راهِ عبـــادت وطاعـــت رادرپـــیش گرفتـــه بـــود دیگربـــه حـــالِ ســـابقش نمـــی افتاد.اگربـــه آنچـــه دردســـت داشـــت اکتفـــامی کردوبـــرای یـــافتنِ غیـــرِآن،

آنهارابـــه کنـــاری رهـــا نمـــی کرد،عمـــرش درراحتـــی مـــی گذشـــت.دنیایش خـــوش مـــی شـــد.ودرآخرتش هـــم بـــه اوراحتـــیِ بســـیاربرترازآن داده مـــی شـــد.به بهتـــرین چیزهـــای آن عـــالَم ملحـــق می شد.

دردنیـــاوآخرت آنکـــه ســـلامت رامـــی خواهدبایدصبورباشـــد.آنکه بـــه آنچـــه دردســـت دارداکتفانمایـــد وبـــه آن عـــادت نمایـــد راحـــت اســـت.اگربه آن نعمتـــی کـــه داده شـــده مرتّبـــاً شـــکرنماید، نعمـــتش افـــزوده میشود.انســـان نبایدبـــه موجـــوداتِ فـــانی تکیـــه نماید.بایدآنچـــه دردســـتِ ایشـــان اســـت رافرامـــوش کـــرده وبـــرای احتیـــاجش بـــه حـــقّ دعانمایـــد وبراســـاسِ امـــرِالله باکـــارکردن همـــه چیـــزش راکســـب نماید.اگردرســـــختی باشـــــدبادعاکردن مـــــی توانـــــدانتظارِنجاتش راداشـــته باشـــد.نجات دهنـــدگیِ انســـانها تـــا کـــی مـــی توانددادامـــه پیداکنـــد؟ازیک شـــخص هرقـــدرهم کـــه خـــوبی دیـــده شـــودنمی تـــوان انتظارِادامـــه اش راداشـــت.زمانی میرســـدکه هردوطـــرف هـــم ازایـــن بـــه تنـــگ مـــی آینـــد.خوبی کننـــده ازدادن،قبـــول کننـــده هـــم اززیرِبارِمنّـــت ماندن به تنگ می آیند.

امّـــا آیـــا الله چنـــین اســـت؟ او بـــه تنـــگ نمـــی آیـــد،دائماً نیکـــی مـــی کنـــد،دردنیا بـــه همـــه نیکـــی مـــی نمایـــد.حتّی رزقِ بنـــدگانِ کـــافرش راهم نمی بُرَد.

*

گفـــتنِ ایـــن نکتـــه بموقـــع خواهدبودکـــه: شـــرط آن اســـت کـــه آنچـــه را الله داده درراهِ نیکـــی بکـــاربرده شـــود.ایجاب ایـــن چنـــین اســـت.علیرغمِ اینکـــه محصـــوراتِ آن دربـــالا ذکرشـــدیک بـــاردیگرذکرآن خـــوب خواهدبود.بـــه همـــین دلیـــل لازم اســـت یـــادآوری گرددکـــه حلال،حساب دارد و حرام، عذاب.

بهتـــرین چیـــزاین اســـت کـــه وجـــهِ خـــوبِ هرچیـــزی را ببینی.درتنگدســـتی مـــی توانـــدزیبائی وجـــود داشـــته باشـــد.نهایتِ برخـــی کارهـــای پرزحمـــت احتمـــال داردکـــه خـــوبی باشـــد.دربرخی بیمـــاری هـــا هـــم شـــفا وجـــود دارد.فرامـــوش نکـــردنِ ایـــن هـــم خـــوب خواهدبودکـــه

امـــرالله قطعـــی است.امرِاوشـــبیهِ چیزهـــای دیگرنیســـت.برای همـــان اســـت کـــه درایـــن راه بایـــدخیلی بادقـــت بـــود.هراراده اوقطعـــاً ویقینـــاً بجـــا آورده میشـــود.بااعتراض کـــردن، حکمـــت تغییرنمـــی کنـــد،امرش بازپس گرفته نمی شود:

" او بـــه هرچیـــزی کـــه مُرادکنـــد کـــه ـبشـــو- بگویـــد ،همـــان مـــی شود."

هرکـــارِحقّ حکمـــت اســـت.درهرامرش فایـــده هســـت.این هـــم هســـت کـــه الله هـــیچ زمـــانی ضـــررِ انســـانها رانمـــی خواهـــد.حال کـــه ســـخن بـــه اینجارسیدتکرارِســـخنانِ نخســـت خـــوب خواهدبود.اگرچـــه تکـــرار نیســـت،امّا بـــه دلیـــلِ مشـــابهتی کـــه بـــه ســـخنانِ بخـــش اوّل دارد بـــه آن چنـــین مـــی گوئیم.آنچـــه مـــی خـــواهیم بگـــوئیم ایـــن اســـت : بجـــاترین وبرازنـــده تـــرین کـــاربرای انســـان ،صـــاحبِ ملکـــهٔ راضـــی بـــودن وبـــه حـــالِ تســـلیم رســـیدن است.پس ازایـــن عبـــادت مـــی آیدکـــه درحـــقِّ آن چیـــــزی بـــــرای گفـــــتن نیست.زیراهرمســـــلمان مـــــی داندکـــــه آن چیســـت.عبادت تنهـــا بنـــدگی نمـــودن اســـت.درورای آن بـــازهم حـــالِ تســـلیم اســـت،یعنی نجـــاتی بجزنظـــاره نمـــودنِ تقـــدیروتابعِ آن شـــدن نیســـت.پس ازایـــن ،ســـخن مربـــوط بـــه بحـــثِ تقدیراســـت کـــه کنکـــاشِ آن خـــوب نخواهـــدبود زیـــرا آن سِـــرّی الهـــی اســـت.عقل بـــه راحتـــی نمـــی توانـــد آن رادریابد...توصـــیه مـــا درایـــن بـــاب تنهـــا عبـــارت ازیـــک ســـکوت اســـت.زیرااین مســـاله ظریـــف تنهابـــاحسّ وحـــال دریافـــت مـــی شود،با راهِ علم شناخته نمی شود:

- ایـــن کارچگونـــه میشـــود،چراوچه زمـــانی خواهدشـــد؟ نگاههـــای دزدکـــی بجـــا نخواهـــدبود.کنکاشِ نظـــامِ درونـــیِ تقـــدیر،نوعی شـــرک اســـت ومانـــندِ تهمـــت زدن بـــه الله مـــی باشـــد.این ســـخنان براســـاسِ روایتـــی کـــه از ابـــن عبّـــاس -ر.ع- بناشـــده کـــه اســـتنادبه یـــک حـــدیثِ شـــــریف مـــــی نمایـــــد.اگراین رابخـــــوانیم مســـــاله بهترفهمیـــــده خواهدشد.ابن عبّاس چنین می گوید :

- یـــک روز مـــن درپـــی رســـول الله ص بـــودم.راه مـــی رفتیم.برگشـــته به من فرمود :

-" ای بندۀ الله ،خوب به الله بچسب.اورا رهانکن.اگراین غیرت رادرخودت نگاه داری تورا درحقّ حفاظت می کند.تازمانی این حسّ را به همراه داری الله رانزدیکِ خودخواهی یافت.اگرچیزی بخواهی ازاوبخواه.احتیاج کمکت رابه اوعرض کن.آنچه که بایدنوشته شود، نوشته شده وقلمی که آن رانوشته هم خشک شده است.آنچه که قراراست بشود هم خواهدشد.اگرتمامی انسانها دریک جا جمع گردند، اگرحکمی الهی نباشد نمی توانند سودی به توبرسانندواگر درتقدیرت نوشته نباشد،اگرتمامی انسانها قصدِ ضرررساندن به تورانمایند، نخواهندتوانست.اگردرخودت قدرت می بینی.نیکی نما وبا درستی وراستی کارکن.اگرمیلی به بدی نمودن داشته باشی تلاش کن صبرکنی،غیرت نما که انجام ندهی.اکثرنیکی درصبراست.این راهم بدان که کمک به صبرکنندگان می رسد.آنانکه درتنگدستی مانده اند به وسعت خواهندرسید.درپایانِ هرسختی یک گشایش هست ."

برای هرمومنی آنچه که لازم است این است که :این حدیثِ شریف رادرقلبش مانندِ آینه ای نگاه دارد ،کاروبارش رابراساسِ آن بنا نماید وبه این صورت کارنماید.وتانَفَسِ آخرش این چنین برود.درسایه رحمت وعنایتِ الله دردنیا وآخرت به این ترتیب ازسختی ها امین گردد. والسَّلام."

مقاله چهل وسوّم

بدیِ گدائی

انسان نمی تواندازشخصِ عاجزی مانندِخودچیزی بخواهد.فقطبدلیلِ جهالتش می تواند اقدام به خواستن کند.به دلیلِ ضعفِ ایمانش این راه رادرپیش می گیرد.معرفت ندارد،ایمانی نداردکه به درجه معرفت رسیده باشد.به این دلیل به این راه افتاده که صبرش به اندازه ای کم است که می توان گفت خبرندارد.درانسانی که خوی گدائی را رهاکند این اوصافِ بلندموجوداست :

ایمان داردکه الله حالِ اورا میداند.یقین داردکه علمِ الهی همه چیزرا احاطه کرده است.هرآن درراهِ ایمان پیشرفت کسب می کند.خالقش راهیچگاه فراموش نمی کند.هرآن ازتفکّردرموردِاولذّت می برد.دراین حالات اوخجالت می کشدازاینکه ازکسی چیزی بخواهدوبه هرکس که رسیدگله وشکایت نماید، ودائماً درآرامش می گوید – " کسی هست که مرابهترازمن می شناسد ."

مقاله چهل وچهارم

چرا گاهی دعای عارفِ باللهِ اجابت نمی شود؟

درآغاز،گفتنِ این نکته مناسب خواهدبود: برای یک انسانِ عارف دوبال وجوددارد.یکی ازاینها ترس،دیگری امید است،همانطورکه ضعیف شدنِ یک بالِ پرنده بربال دیگرهم اثرمی گذارد،درعارف هم اگریکی ازاین دوحال ضعیف گردد نمی تواندراه بپیماید.ایمانش تکامل نمی یابد.حال ومقام هم طبقِ امیدوترس دریک انسان می باشد.این هم هست که :ترس وامیدِ هرحال ومقام،خاصِّ خودش است.این راهم بگویم که هرمقام برای خودحالاتِ خاصّ دارد.برخی ازدرجات،ترسش بیشتر،برخی دیگرهم امیدشان بیشتراست.این هم هست که عارف اینهارا نمی تواند بداند.اوبه درجۀ تقرّب رسیده است.آرزویش تنهامولایش است.دعا،امید،ترس،اینها هیچ چیزی برای او افاده نمی نمایند.اوتنها با حقّ است.غیرِ اورانمی تواند دوست داشته باشد.بادیگری نمی تواندانسیّت داشته باشد.قبول شدنِ دعایش ،بجاآوردنِ عهدبرای اوچیزی افاده نمی نماید.حرفهائی نظیراینکه : این حال لایقِ شأنِ من نیست، کارِمن بایدچنین وچنان باشد، این چنین بایدباشد،برای اومطرح نیست.به کلامِ واضح تراوبا این طورچیزهاسروکلّه نمی زند.

*

دراینجادوچیزدیگربه میدان می آید : یکی ازاینها،وقتی که اگردعاگردید،خواسته بجاآورده شد،بخاطرِبرخی دلائل راههای ادب وتربیت فراموش می شود.دیگری اینکه حالی مثلِ شرک قائل شدن ظهورمی نماید.این هم برای انسان چیزی شبیه نوعی مکرمی گردد،بخاطرِهمین هاست که بایدعدمِ استجابت دعارابجای خودبایدتفسیرنمود.زیراظاهراًغیرازپیامبران-ومعصومین ع- کسی نیست که تابعِ نفس نبوده ومعصوم ازارتکابِ گناه باشد.تمامی پیامبران خصوصاً پیامبرِماص

که صلوات وسلام براوباد.اگردعای یک عارف همیشه قبول گردد،احتمالِ این هست که اوراغرورفراگیرد.می تواند این تصوّررانماید که آن اجابتِ دعا تبدیل به یک عادت خواهدشد.درآن صورت احتمال داردکه حرکتِ مبتنی برامتثال را رها کرده وحرکتِ مبتنی برخواست خویش را برگزیند،ازاین دیدگاه عدم قبولِ فوریِ دعایش ،خوب خواهدبود.مُضِرّترازآنچه که دربالا بیان شد احتمالِ درپیش گرفتنِ راهِ شرک است.وامّاشرک درهرحالی بداست. عارف به هرمقامی که می خواهدرسیده باشد،مجبوراست که تنهادرحدودِ اوامر کارانجام دهد.اگرباامرباشد بهتراست.خصوصاً دقّت نمودن به نماز،روزه ودیگر عباداتِ واجب بجاخواهدبود.به نیّتِ تبعیّت ازپیامبرص ادامه دادنِ به عباداتِ مستحبّ هم خوب است.دعانمودن دراین زمان ها لازم است.

مقاله چهل وپنجم

ابتلاء ونعمت

انسانهارادردو شخصیّت می بینم.یکی درنیکی هاست.

شخصی که درنعمات است ازفشارهاوغصّه هانمی تواندنجات بیابد.دلیلش فراوانیِ نعمت وایجابِ اینها هم ،سختی کشیدن ازنظرمادّی است.مال،ملک،همیشه خوبی وخیربه همراه نمی آورد.هرتکّه ازآن دردی جداگانه دارد.صاحبِ فرزندمی شود،فرزندش مریض می شود، اتّفاقی رخ می دهد،مال وملک تلف می شود.درحالیکه اینهایک قضاوقدربوده ،آن انسان اینهارا طبیعی تلقّی نمی کند،به همین دلیل هم نمی تواندازنعمتی که دردستش هست لذّت ببرد.

*

اگرثروتمندی بانعمت،راحتی،مال،شهرت،خدمتکارونوکرباشد،اینها اساساً برای آن شخص موجودهستند وعلاوه برآن دروضعیّتی امین ازدشمن هم هست.فراموش کردنِ این نعمت ها باآندکی سختی که ممکن است پیش بیاید،هیچ مناسب نخواهدبود.درحدِّ ذات خود،برای آن شخص سختی درحدّی است که می توان گفت سختی برایش وجودندارد.اگرخوداواینهارابراساسِ مطالعه خودش بلا بینگارد،بجاخواهدبود که بگوئیم دلیلش اینست که الله رانیافته وحالِ دنیارانفهمیده است.اگراین شخص الله تعالی را ذاتی می دانست که :

" هرآنچه بخواهدانجام می دهد،تغییرمی دهد،زیبائی می دهد،سپس همه آنهارا ازبین میبرد،ثروتمندمی کند،فقیرمیسازد،بلند مرتبه می نماید وپست می گرداند.عزیزمی کند،ذلیل می گرداند.درآغاز می دهدویا برای بعدنگاه می

دارد." درآن صورت فریبِ هیچکدام ازنعماتی که دردستش هست را نمی خورد. زمانی میرسدکه این شخص که درچنین وسعتی شناوراست،ازسَرِجهالتش به حالی که درآن هست عمیقاً وابسته می گردد.دراصل برای ازمیان رفتنِ سختی که اساسی نیست وکم هم هست وپایدارهم نیست تلاش می کند.این بارهم اگرسختی یکی باشدبه پنج افزایش میبابد.دلیلِ این بازهم شناختنِ دنیاازطرفِ اوست.درحالیکه دنیاپراست ازیک سری بلا،غصّه،حسرت ومقدارِزیادی پیشنهاد وتقدیر،اینهاهرقدرهم که ظاهراًمانندِبلا دیده شوند،دراصل نعمت شمرده می شوند.دراینجاذکرِمثالِ میوهٔ صبردرست خواهدبود.این میوه،دراوّل تلخ است،بعدشیرین بودنش دریافته میشود.انسان مزّهٔ این راتنها بعدازچشیدنِ تلخیِ اوّلیه اش می فهمد.کسی که تلخیِ آن رانچشد وآن راتحمّل نتواند کند،این مزّه شیرینی را نخواهد یافت.به کسی که بربلاصبرمی نماید،خوبی ها به خودیِ خود می آیند.این راهم بگویم که یک کارگر،دستمزدش راتنها پس ازریختنِ عرق می گیرد.وقتی دستمزدش رامی گیرد که روحاً وبدناً بی تاب شده، علاوه برآن یک سری دلتنگی کشیده وازقدرت افتاده باشد.اگرلازم باشد که بعدش را هم بگوئیم، به کسی مانندِخودش خدمت کرده،به یک سقوطِ معنوی افتاده،منیّت اش خاموش شده ودرمقابلِ آن دستمزدش رامی گیرد.امّا بازهم این پول برایش شیرین بنظرمی آید.آخرش معلوم است،پس ازاین همه کارهای سخت،پولی که گرفته غذامی شود،غذائی خوشمزّه،میوه شیرین ولباسِ موردپسند.وبصورتِ طبیعی راحتی شروع میشود.اگرکم کم هم باشد،اوّلِ دنیا تا زمانی که به مقامِ بالا برسد،تلخ است،این مثل راهم بزنم : به عسلی می ماندکه روی آن با یک طبقه نازک تلخ پوشیده شده باشد.برای رسیدن به عسل بایدتلخی راچشید،تنهاپس ازاین حال است که به آن مزّه می توان دست یافت واصلِ آن چیزی که موردِجستجوبوده یافت میشود.همانطورکه همه چیزبه نوبتِ خودانجام میشود،تلخی وشیرینی درهم مخلوط میشود.برای همین بایددربرابرِتلخی صبرکرد.به شیرینی اش هم بایدراضی بود.بنده بایدصبرش رابا تابعیّت ازاوامرالهی نشان دهد.پرهیزنمودن ازنواهی،به سیرِتقدیر گردن نهادن بجاخواهدبود.به این صورت همه چیزبه خوبی می گذرد.مخصوصاً اگراوامرِالهی رابجا آورده وبا نفس وآرزوهای شخصی اش مخالفت ورزد.درست مانندِ اوّلین دورهٔ زندگیش که به خوبی گذشته،آخرش هم تماماً به خوبی می گذرد.وقتی جوانی به پاکی بگذرد،پیری ازطرفِ هرکس بااحترام روبرومی گردد.هرکس اورادوست داشته به اواحترام می گذارد.حتّی بزرگترین

آرزوی چنین شخصی هم بجاآورده میشود.درست مانندِ خدمتی که همه بدونِ توقع به طفلِ شیرخوارمی نمایند به اونیزخدمت می کنند بدونِ توقعِ تلافی.نه تنها دنیایش به این صورت می گذرد بلکه آخرتش برترومتفاوت تر خواهدشد.زیراقسمتِ تلخیِ کارگذشته وبرهرسختی غلبه نموده است.

*

دراینجاچیزی هست که مایلیم یادآوری نمائیم : فریبِ نعمت رانخوردن ودائماً شکرگذاری نمودن است.درعکسِ این حال انسان ،باعثِ دلگیرشدنِ حقّ خواهدشد،نعماتی که دردستش هست راازدست خواهدداد.سرورمان پیامبرص بااشاره به این فرمودند :

" نعمت اهلی نیست، آن رابا شُکر ببندید ."

شکرِنعمت ، اعتراف نمودن به صاحبِ نعمت است وصاحبِ نعمت ،الله است.درهرحال و وضعی لازم است این را نشان داد.

درهرجاباعدمِ تجاوزازحدود،درداخلِ محدوده اوامرالهی بایدحقّ را ادا نمود.به همراهِ پرداختِ زکات، کفّاره قسم خوردن،نذر وچیزهائی مانندِ کمک به فقراومساکین ،کمک کردن به کسانی که مقروض هستند وکسانی که دربرابرِ حوادثِ گوناگون بیچاره مانده اند، بجا ومناسب خواهدبود.خصوصاً درآخر،پس ازانجامِ یک خطا، انجام دادنِ نیکی وسیله ای برای رسیدن به فراوانی ووسعت محسوب می گردد.

*

هرنعمتی شکرِمخصوصِ خودرادارد.مثلاً : شکرسلامتیِ بدن،کمک به ضعیفان وعلاوه برآن انجام دادنِ عبادتِ فراوان میباشد.سپس نگاه نکردن به چیزهای بد،نرفتن به جاهای بد،پرهیزازگناه است.علاوه برآن چاره ای است برای ازدست نرفتنِ صحّت،مال وملک.بادرنظرگرفتنِ حقّ بایدازآنچه دردست دارد به مساکین بدهد.درعکس آن صورت : درخت ،میوه آبدارش رانمی دهد،برگهایش می ریزد،مزّه اش ازبین می رود، طوری میشود که گوئی هیچ نبوده .به دلیل اینکه حقّش درنظرگرفته نشده نیزهمه چیز برکتش را ازدست می دهد.بارعایتِ تبعیّت ازاوامرالهی دائماً خوبی ظاهرخواهدشد.درهمه چیز فراوانی پدیدارمی

گردد،کارهای دنیا به نظامِ خود برمی گردد.امّا به آخرت که برسیم،به همراهِ پیامبران،شهداء،صدّیقان وصالحان خواهدبود .آیه :

" دوستیِ اینها خوب است "

*

اگرفریبِ زینتِ دنیاراخورده ودرپیِ خوشی های موقّتی بیفتی،همه خوبی ها ناپدید میشوند.هیچ چیزت ساده نخواهدشد.همه چیزدرچشمت کوچک بنظرخواهدآمد.

این انسان هر چیزی راکه دوست داشته نمی تواند بدست آورد،امّابازهم نمی تواند دنیارا رهاکند.هرکس که خودرامفتون کارهائی نماید که ظاهرش مزیّن،باطنش پرازز هرهای کشنده است،برای اوآنچه می توان گفت این است که بلا نزدیک شده است ودرزمانِ کوتاهی خواهدآمد.همانطورکه دردنیا به این صورت است درآن عالم هم دچارِسخت ترین عذاب خواهدشد.

هربلا مجازاتِ یک گناه است وهرنوع سختی وفشار پاسخ یک کاری است که انجام داده شده.به این می توان نامِ امتحان ویا تنبیه را داد.مناسب خواهدبوداگرهم بگوئیم کفّاره گناهان است.برای گناهکار این حکم داده می شود.وقتی به انسانهای بزرگ که برسیم،برای آنها بلا وسیله رفعت است.زیرا درآخرِهربلامقامِ بلندودرجاتِ عالی وجود دارد.باگذشتِ زمان آنچه که بلا بنظرمی آمده،فهمیده می شودکه یک لطف بوده است.درهرحرکت وهرقدم رفعتِ مقام وجوددارد،زیراسختی ومضیقه برای بزرگان امتحانی است، نه به جهتِ پریشان نمودنِ ایشان ،بلکه بالعکس برای رساندنشان به مقام های والاتر.

اینکه آیابه حقیقتِ ایمان وبه زیبائیِ آن رسیده اند یانه؟با مراجعه ایشان به وسائل واسبابِ مختلف درزمانِ تنگدستی شان پدیدارمی گردد.به این صورت الله می خواهد که به بندگان نشان دهد که آنها صاحبِ چه ایمان سالمی هستند.یک حدیثِ شریف :

" روزقیامت محتاجانِ صبور،میهمانِ حقّ می باشند.دردنیا وآخرت ازحقّ دورنمی باشند."

*

بلا، قلبهای آنان را تمیزمی گرداند.به این دلیل که می دانند خلق و وسائل واسباب هیچ تأثیری نمی توانند داشته باشند،بیشتروبیشتربه الله وابسته می گردند.با اعتقادبه اینکه منیّتِ شان وهوسهای شخصی شان یک دام است برای رسیدن به او ،تنهابه حقّ وابسته می گردند.خوب می دانند که همه چیزازحقّ و ازآنِ حقّ است.درنهایت این رابگوئیم : بلا برای ایشان نعمت است.

آمدنِ بلا به دوسبب بسته می گردد: اوّلیش همانطورکه دربالاهم ذکرشددرنتیجۀ بی خبری وسَرزدن به راههای بد بوجود می آید.

به دوّمینش که برسیم :

بازهمانطورکه توضیح داده شد برای تمیزشدنِ ازگناهان صورت می گیرد.درهردوحال نتیجه برای کسی که صبرجمیل نماید خوب خواهدبود.هرقدربلازیادگردد،بجاومناسب خواهدبود که صبرشود وطاعت وعبادت رهانگردد.اگرحال باصبرادامه یابد،دیده خواهدشدکه انسان درونِ نیکی ها وخوشنودی هاست.یعنی همانطورکه به صبرادامه داده می شودافعالِ الهی به ظهورمیرسد،وهربدی تبدیل به خوبی می گردد.

همانطورکه روزهاو ماهها ادامه پیدامی کنند،صبرکردن خوب ترخواهدبود،برای انکشافِ وضعیّت مفیدتر خواهدبود.

مقاله چهل وششم

" من ضامنِ روزیِ کسی هستم که درراهم است "

-حدیثِ قدسی-

درحدیثِ قدسیِ دیگری پیامبرمان ص فرمود :

" به کسی که باذکرِمن سروکارداشته وازمن حاجتی طلب نکند،بیشترازکسی که بادعاکردن احتیاج خودرانشان می دهد احسان می نمایم ."

لازم است این حدیثِ شریف راکمی بازکنیم.اگرلازم باشدکه نسبتِ فهمِ خودمعنای آن راتوضیح دهیم لازم خواهدبود به شکلِ زیرتوضیح دهیم :

الله ،زمانی که قصدنمایدکسی رابرای خودبندهٔ خالص بگرداند،بسیاری احوالِ درونی به اومی دهد.همانطورکه درمقاله های گذشته مان گفتیم، آن بنده اش رابا انواعِ بلاها،محنت ها،فتنه ها محصورمی نماید.درحالی که آن شخص ثروتمندناست،اورا به فقرمی اندازد.زمانی می آید که به حدِّ گدائی کردن کشیده میشود،زیراهمه طرفش پوشانده شده است.نمی تواندکارکند،ازدستش برنمی آید.امّا نمی تواند گدائی کند.قرض گرفتن به ذهنش می رسد.آن راهم نمی تواند انجام دهد،به آخرش می اندیشد،امّا درنهایت با کمکِ الله صاحبِ امکانِ کارکردن می شود.الله دراین کارکردن برای اوسهولتِ فراوان احسان می نماید.

*

همیشه هم به این شکل پیش نمی رود.چنان زمانی می آیدکه برای شکستنِ منیّت اش مجبوربه گدائی می شود.امّا زمانِ کوتاهی بعداینهاهم ناپدیدشده می رود.این خصوصِ گدائی کردن برای بسیاری دقیقاً مثلِ هم نمی شود. گدائی کردن زمانِ تنگدستی وبیچارگی ،شرک محسوب نمی گردد.به راهِ قرض کردن می افتد.این هم تحتِ یک نوع اجبارصورت می گیرد.بعداً این هم می گذرد.خلق رارها می کند.معامله ای که بامردم داشته راقطع می کند.به قلبش یک الهام می آید،شروع می کندهردردش رابازبانِ حال به الله گشودن.الله هم به وفوربه او می بخشد. حتّی اگرسکوت هم کند بازمی رسد.زبانِ حالش سکوت می کند،شروع می کند به خواستن توسّطِ قلب.همه اینها به نوبت صورت می گیرد.این محقّق است که اگربا زبان می خواست شایدبعنوانِ آرزو تلقّی نمی شد.ذاتاً برای شخصی که به این حال افتاده ازخلق درخواست کردن هم برازنده نمی باشد و ممکن هم نیست.زیرا الله اورا ازهرکارنامناسب حفاظت می نماید.خصوصاً ذاتِ الله را رهاکردن و به خلق رفتن را. وقتی وضع چنین شد شروع می شود به اینکه هراحتیاجش به وفور به اوداده میشود ودیگرهرچیزی که برای وضعِ بشریش لازم باشد برای او به سهولت تأمین می گردد.آن انسان به چنان حالی می رسد که اگرچیزی به قلبش خطورکند گوئی درعالَمِ قدرت بوده ،خواسته اش رادرمقابلش می یابد.آیه ای که به این معنا دلالت می نماید :

" الله دوستِ بندگانی میشود که دوستشان دارد، آنها راحفظ می کند."

دربرابرِاین توضیحات از آنچه که دربالا مشخّص نمودیم،سِرِّحدیثِ شریف فهمیده می شود :

" به شخصی که باذکرمن اشتغال ورزد وازمن طلبی ننماید،بیشتراحسان می کنم تاشخصی که بادعا احتیاج خودرانشان دهد ..."

این حال که توضیح داده شد به عنوانِ "فنا" تعبیرمی گردد.آخرین درجه اولیاء است.آخرین مرتبه آبدال شمرده میشود.

*

پس ازاین آنچه که دربالامشخّص شد یک نوع حالی ظهورپیدامی کندکه نوعی کرامت به حساب می آید.گوئی همه چیزبه امرِاوواگذارشده.هرآنچه که می خواهدرا انجام می دهد .زیرا آن انسان درخودش نیست،باحقّ است.چنانچه حضرتِ الله تعالی دریک حدیثِ قدسی چنین می فرمایند:

" ای فرزندِآدم ، من الله هستم.غیرازمن الهی وجودندارد.اگرمن بخواهم به چیزی بگویم "باش" آن "می شود".توهم اگرمرا رطاعت کنی به توقدرتی می دهم که هرچه بخواهی انجام دهی. "

مقاله چهل و هفتم

تقرّب به الله

درخواب دیدم پیرمردی ازمن پرسید :

- " تقرّبِ به الله برای بنده چگونه صورت می گیرد؟ " درپاسخ گفتم :

-" این کار اوّل و آخری دارد." وادامه دادم :

- "اوّلی دارد، کارهای بدوفانی رارهاکردن،امّا آخرش ، راضی بودن ازالله. تسلیم به اوبودن وازجان به او وابسته شدن است. "

مقاله چهل و هشتم

کارهائی که مومن باید انجام دهد

اوّلاً مومن باید واجبات راانجام دهد.پس ازاین باید برای بجا آوردنِ سنّت های شریفه غیرت نشان دهد.پس ازاینها وعلاوه براینها با انجامِ عباداتی که غیرازاینهاست کارهای بافضیلت راتعقیب نماید.اشتغال باسنّت، قبل ازبه پایان رساندنِ واجبات کارِچندان عاقلانه ای نیست واساساً پس ازترکِ واجبات انجامِ دیگرکارهامقبول نیست.اگرآوردنِ مثالی برای این لازم باشد،گفتنِ این مثال مناسب خواهدبود:

پادشاه شخصی رابرای انجامِ امرش صدا می کند،امّا آن شخص رفتن نمی خواهد،اودرحالِ تلاش برای انجام دادنِ خواسته یکی ازپیش خدمتهای پادشاه است.

حضرتِ علی ع –درنسخه ترکیِ کتاب درکنارنام امیرالمومنین عبارت رضی الله عنه بکاربرده شده.م- درحدیثِ شریفی چنین روایت می نماید :

"کسی که واجب رارهاکرده وبا عباداتِ مستحبّ اشتغال می ورزد شبیه زنی است که درنزدیکیِ وضعِ حمل،فرزندش راسقط میکند."

برای اینکه عبادت بجا آورده شود، اوّل بایدواجبات بجاآورده شود.درعکسِ این حال قبولِ عبادات سخت خواهدبود.بعنوانِ دوّمین مثال، یادآوریِ آن تاجری که بدونِ دانستنِ مقدارِسرمایه اش به تجارت می پردازد بجا خواهدبود.یک تاجر،اوّل باید مقدارسرمایه اش رابداند وراهِ نجاتِ آن راپپیداکند.همچنین یک مومن دراوّل باید واجبات رابداند.این توضیح هم بجا خواهدبودکه انجامِ برخی

عبادات که توسّطِ کشف، بر برخی اولیاء آشکارشده،قبل ازانجامِ سنّت ها مناسب نخواهدبود.

*

تصوّرمی کنیم که ذکرِبرخی واجبات به ترتیب، بجا خواهدبود.دراوّل حرام را به صورت یک کُلّ باید رها کرد – کُلِّ حرام ها-.این بزرگترینِ واجبات است.سپس مخصوصاً راهِ شرک را رها کردن می آید، اعتراض دربرابرِ حقّ وحقیقت رارهاکردن وتابعِ راستی شدن واجب است.بازدرمیانِ واجبات،خدمت کردن به مردم وکمک نمودن به آنها وجود دارد.دراین اثنا لطمه نزدن به اوامرِالهی بجاخواهدبود.زیرا سرورمان حضرتِ پیامبرص چنین فرمودند :

" به سوی مخلوق شتافتن درحالِ عصیان، برازنده نمی باشد."

مقاله چهل ونهم

بدیِ خوابیدن

رهاکردنِ چیزی که به بیداری هدایت می کند،پسندیده نیست.نبایدهمیشه بدنبالِ خوابیدن بود،بلکه کمی هم بیداری راجستجوکردن لازم است.وقتی که بیداری هست،انتخابِ راهِ غفلت،ترجیح دادنِ نقصانی وکاستی برزیادت ونیکی است.تَرکِ احوالی که بیداری راایجاب می کند،به کناری زدنِ تمامیِ چیزهای خوب شمرده می شود.این چیزمناسبی نیست.

غفلت نوعی مرگ است.ازاین روغفلت برازنده صاحبِ ایمان نیست.به غفلت افتادن دربرابراوامرالهی بسیارناپسنداست،اگردقّت شودآرزوی یافتنِ راستی که بیفزاید،غفلت کم می گردد.به دلیلِ همین نکته است که درعرفا خوابیدن بسیارکم می شود.ازهمین روست که درفرشتگان خواب وجودندارد.اهلِ بهشت خواب را نمی شناسند.درجاتِ اینها بسیاربلنداست.زیراخواب غفلت است.بنابراین نقصان وکاستی است.تمامیِ کارهای نیک دربیداربودن است.تمامیِ شَرّها درغفلت جمع گردیده اند.این انواعِ گوناگون دارد.ظاهرش برای نجاتِ ازخواب، کم خوردن، کم نوشیدن است.زمانی که زیادخورده ونوشیده شود،خواب می آید.

یکی ازدلیل های مختلفِ غفلت یکی هم خوابِ حاصل شده ازپُرخوری است..دائماً به خواب رفتن وفراموش کردنِ همه چیز بد است.شخصی که پُرخوراست نمی تواندبراحتی عبادت نماید.شخصِ پُرخور نمی تواند روزه را تحمّل نماید. مخصوصاً حرام خوارها دریک غفلتِ کامل و مانندِ مُرده هستند.به آنکه حرام خواراست نمی توان گفت که کم بخور،حتّی اگرکم هم بخورَد.وقتی چیزی حرام باشد کَمَش هم زیاد محسوب می شود.

وقتی که لازم است درهمه حال بادقّت بود، کسی که غفلت می کندبسیارنادم خواهدشد.ازحرام بایدبسیاربپرهیزد.زیرا برای آن -کم- وجود ندارد.حرام ایمان

رامی پوشاند.آنچه که قلب راسیاه می گرداند آن است.همانطورکه مقدارِکم نوشیدنی های الکلی برای ویرانیِ عقل کافیست، مقدارِکمی ازحرام هم نورِایمان راخاموش می سازد.اگردرطولِ زمان نورِایمان خاموش گردد.سودی ازعبادات ونیکی بجا نمی ماند.بایدحلال خورد،حلال نوشید.مقدارِ کمِ حلال هم کافی است.زیرا با آن عبادتِ همراه با آرامشِ قلبی بوجودمی آید.حلال نورِعَلی نوراست.حرام ناپاکی روی ناپاکی است.حتّی حلال راهم نمی توان باتابعیّتِ نفس خورد.بایدطبقِ اوامرِالله خوردونوشید.درعکسِ این صورت نوعی راهِ اسراف گزیده میشود.این هم پسندیده نیست.

یک بارِدیگریادآوری می کنیم که حرام خوردن همواره غفلت می آوردوباید ازآن پرهیزنمود.

مقاله پنجاهم

چارۀ ازمیان برداشتن دوریِ ازالله وکیفیتِ تقرّب

کارها میانِ این دوچیزهستند :

یکی نزدیک بودن به الله ، دیگری هم دوربودن ازاو.

اگردرتویک جذبه ازنورالهی نباشدچه می ایستی؟چه چیزسبب شده که این نصیبِ بزرگ را ازدست بدهی؟

چطورمی توانی بانشستن به انتظارِچنین نعمتی باشی که باجستجوی کم بدست آوردنش امکان پذیرنمی باشد؟نایست ،تلاش کن،درراهِ حقّ گام بزن وبدنبالِ یافتنِ نصیبت باش،زیراسلامت دراین راه است.نیکی دراین سو یافت می شود.ثروتِ دنیاوآخرت به این صورت بدست می آید.زمانی که دراین راه گام برمیداری باید دو قدرت داشته باشی.برای یافتنِ کاملِ مرتبه ات اینها دوبالِ قدرتِ توهستند.یکی ازاینها تَرک کردنِ راحتی های عمومی است که قدرتِ شهوانی را افزایش می دهند.حتّی تَرک کردنِ چیزهای مباح هم برای مدّتی مناسب وبجا خواهدبود.امّا قدرتِ دیگراین است که قوی بایدبود.بایدعباداتی راکه ظاهرشان سنگین است انجام داد.انتخابِ همیشگیِ وجوهِ آسانِ آن خوب نخواهدبود.تنهابه این شکل است که نجات ازدستِ نفس آسان خواهدشد.اگراین وضع قوی گردد مشقّتِ دنیاوآخرت باقی نمی ماند.راههای پیروزی گشوده می گردد.یعنی راههائی که بسوی اوامرِالهی می روند،میدانِ پیروزی ازآنِ توخواهدشد.اگربصورتِ موقت هم محروم گردی بعداً خواهی دیدکه همه چیزازآن توخواهدشد.بعداً ازتو کرامتهای بزرگ هم پدیدارخواهدشد،صاحبِ عزّت می گردی.روزی می رسد که کاملاً واصلِ به حقّ می گردی.آن واصل شدگان،داخلِ یک جذبه الهیِ کامل افتاده اند.آنان تابعِ قدرتِ جاذبه حقّ وحقیقت گردیده اند.در دریای رحمت غوطه ورشده اند.وقتی به درجه اینهارسیدی با ادب

باش.فریبِ حالی که درآن قرارداری رانخور.درخدمت نمودن، قصور نورز.به هویّتِ اصلی ات یعنی طبیعتِ تاریکی فرونرو.

ازجهتِ معنائی که قصدِ فهماندنشان راداریم این دوآیه کریمه رابخوان :

" امانت را انسان به دوش گرفت،امّا اوخودش رانمی شناسد، دوست دارد نفسش را در راهِ بد بکاربَرَد. "

" انسان عجول شد ."

*

صاحبِ قلبت شو.به چیزهائی که ازمردم،نفس وشیطان می آیدالتفات نکن.صبررا ترک مکن.زمانی که کاری برسرت آمدشروع به فریادزدن مکن.صبرکن،باصبرمنتظرباش.مانندِ توپی که با چوبدست ازچپ به راست می چرخد. اراده راکمی رهاکن.مانندِ طفلِ شیرخوارملایم وآرام باش.همانگونه که مُرده دردستِ غَسّال تسلیم است توهم تسلیمِ حقّ شو.

درنهایت اینهاراهم علاوه کنم که : دربرابرِ غیرِذاتِ حقّ، کورشو.به غیرِاوبرای هیچ چیزموجودیّت قائل نشو.به عقلت نیاورکه هیچکس دربابِ فایده وضررصاحبِ قدرتی بتواندباشد.تمامیِ مخلوقات رازیرِ چوبدستِ حقّ،مساوی ببین.هرآنچه که به دیگران می رسدبه توهم خواهدرسید.هرآنچه قسمتِ آنان شده قسمتِ توهم خواهدشد.امّا برای هرکس به اندازه استعدادش می آید.

مقاله پنجاه ویکم

درموردِزهد

آنکه زهدمی ورزد به برخی دلائل دوبارصواب می گیرد،یکی ازآن دو اینست که چیزی را تَرک می کنداماّ نه برای نفسش، وازاین یک آرامش معنوی دریافت می کند، به صواب می رسد.

دوّمین : فقط به دلیل اینکه الله عطا فرموده چیزی را می گیرد،ازاین هم پاداش دیگری بدست می آورد.

زاهد هیچ چیزی را درمتابعت ازنفسش نمگیرد،اومخالفِ نفسش می ماند.وقتی این حال تحقّق یافت اوازواصلانِ به حقیقت محسوب می گردد.حقِّ ولی شدن راکسب می نماید،واردِ زمرۀ امین می گردد.ازعارفان می گذرد.وقتی به این حال آمدوجودش به نوعی فنا می گردد.دراین موقعیّت تلاش می کند کارهایش رادرحدودِ اوامرِ داده شده انجام دهد.آرام می گردد،همواره صاحبِ آرامش است.نصیبیش هرچه باشد به راحتی می آید.زمانی می رسدکه می خورد،می نوشد امّا اراده اش خاموش می گردد.آرزوهای شخصیش که به نیکی متمایل شده اند مانع صدورِحرکاتِ ناباب ازاو شده است.

دربرابراین وضع، اگربامتابعت امربدونِ اینکه اراده اش رادخیل گرداننددربرابرِ تقدیرِالهی جریانِ کارهایش رابتواند موفّق به ادامه دادن گردد،بالاترین سودهارابدست آورده است.چونکه باتابعیّت ازافعالِ الهی کارهایش را انجام داده است.دراینجا یکی می تواند به من بگوید: چراازاین سود سخن می گوئی؟

اینها پس ازمُردنِ تمامیِ اراده وآرزویشان به حقّ واصل می گردند.خواسته،

آرزو، وهوسِ بدست آوردنِ برخی درجات را نمی توان درموردِ اینان تصوّرکرد.اینهاهرآنچه که بایدبیابندرا یافته اند.بندگانِ خاصِّ حقّ گردیده اند.می توان به بنده پاداش داداِمّا بنده ازخودنمی تواندچیزی بدست آورد.

ما این سئوالهاراچنین پاسخ می دهیم:

- درست است، این هم هست که الله آنان راواصل به فضلِ خودمی گرداند،به لطف و کَرَمِ خود ملحق می گرداند.تمامیِ اراده بنده بلافاصله خاموش می گردد،امّا بازهم درهرشکل درعالَمِ بَشَری است.اگرکم هم باشدبازاراده ای دارد وبرای اینکه این رادر راهِ بَد نیندازد غیرت صرف نموده است.برای او همه چیزهست،همه زیبائی ها،امرداده شده است.آیا آن ذات می تواند این داده هارا خودش بدست آورد؟نه نمی تواند بدست آورد.سپس سود، وقتی سخن ازسودبه میان می آیدنبایدتنها رودخانه های بهشتی بیاید، کمک به کاری که الله احسان فرموده ولطف وخیراست نیزیک پاداش بایدمحسوب گردد.این راهم بایداینجاذکرنمود که آن ولی مانندِیک طفل است.اگردراوائل خیلی هم برارادہ اش حاکم باشد،بعداً گوئی تمام هستی اش فنا می گردد.دراین اثناست که افتادنش به هرنوع بدی محتمل شمرده میشود.افتادنش وگرفتارِاین کارهای بدشدن توسّطِ او دردستِ خودش نیست.سالم بودنِ حرکاتِ گذشته اش برای او سود عائد نموده است،واین درآمد همان محافظتِ اوازکارهای بد می باشد.

*

درآمدهاانواع مختلف دارند.یک کودک هم درآمددارد.چنانچه برای طفلی که به حمایتِ مادروپدرش پناه می برد،حمایت شدنش یک درآمداست.تأمینِ رزق ازسوی پدر،شفقتی که درقلبِ مادرنهاده می شودبازبرای اوبزرگترین سوداست، آن انسان هم مانندِ یک کودک است، دوست داشته شدنش توسّطِ مردم،کمک کردنشان به او،برای اویک درآمدمحسوب می گردد.این را الله عطا کرده است.

جواب این است : این درآمدها این چنین هستند.انجام دادنِ اوامرِالهی بازهم یک نوع پاداش شمرده می شود،زیراانسان قادرنیست هرآنچه رابخواهدانجام دهد.برای انجامِ آن لطفِ الهی واحسانِ کرمِ الهی لازم است.

الله همواره کمک کنندۀ بندگانِ محبوبش می باشد.

مقاله پنجاه ودوّم

مضیقه های صاحبانِ ایمان

گاهی میشودکه صاحبانِ ایمان به سختی دچارمیشوند.این برخی دلائل دارد.درست تراین است که بگوئیم این به ایجابِ حکمت است.محنتِ صاحبِ ایمان بایدنوعی لطف شمرده شود.هیچ کاری هم نکنداللہ رابخاطرمی آورد،دعامی کند.دعایش مقبول می گردد.شاید اوبرای لحظه ای به غفلت دچارشده است.ممکن است محنتِ کوچکی بیاید وسببِ این گردد که اوصاحبِ نعماتِ خیلی خوب وبزرگی گردد.

بعدهم ،چراباید انسان ازدعاکردن پرهیزنماید؟ وچرا الله اش رافراموش کند؟ وقتی فراموش کنداست که یک عملیات کوچک انجام میشود.به همین صورت صاحبِ ایمان می باید بلافاصله درمی یابد که این ازکجاآمده،دعامی کند.البتّه آن زمان دعایش مقبول می گردد.درهای لطف وکرمِ الهی بازمی گردد.الله دعای هیچ کدام ازبندگانش را بی پاسخ نمی گذارد.حتّی اگر دراین دنیا هم صورت نگیرد،درآن عالَم پاسخش را می دهد.برهمین اساس آنچه که تقدیرایجاب می کندهم بجا آورده می شود.فراموش نکردنِ این هم مناسب وبجا خواهدبود.همانطورکه بیان گردیدزمانی که برخی محنت های کوچک برسرآمد،خارج شدن ازادب وتربیت نابجاخواهدبود.زمانی که بلا آمدانسان باید خودرا کنترل نماید.درگناهانش باید جستجوکند وبایدتلاش کند تا آن را رفع نماید.زمانی که به وضع مشکل وسختی دچارشد ،نه راههای گناه بلکه باید راههای انجامِ صواب جستجوشود.زمانی که گناه انجام شد مناسب نخواهدبودکه باقیِ آن راهم پشتِ سَرهم انجام داده شود، وخصوصاً دربحثِ تقدیر اتّخاذکردنِ راهِ غیرِمناسب،هیچ هم برازنده یک مسلمان نیست.مناسب ترین راه، راهِ دعاست.زمانی که بلا آمد،دعاکردن ،التماس به الله نمودن،ازگناهان توبه کردن، همه بجا ومناسب خواهدبود.

الله است که به راهِ راست هدایت می نماید و هم اوست که بهترین را می داند.

مقاله پنجاه وسوّم

طلبِ راهِ رضا و فناشدن درآنجا

ازالله ،رضا وهستی یافتنِ درفنا را بخواهید.بزرگترین راحتی،گردن نهادن به همه چیزهائی است که رخ می دهد، درکناری ایستادن است.بهترین چیزانتظار برای بازگشتِ همه چیزها به مسیرِخوب است.بهشتِ دنیاآرامشِ دل است.کسی که مایل است به این برسدبایدآرام وراضی به آنچه که رخ می دهد باشد.

راضی بودن به آنچه که می شود.درمیانِ اینها خودراتسلیمِ به حقّ نمودن بهترین راه است.دروازه معنای الهی ازاینجاگشوده می گردد وزمانی که حُبِّ بنده به این صورت گرددمتابعِ واقع می گردد.دردی که به نامِ سختی معروف است ،بزرگترین عذابِ دنیاست.عذابِ آخرت امّا خیلی متفاوت است.اگرالله به یک بنده اش راهِ محبّت رانشان دهد،اوّل به او آرامشِ دل می بخشد، اوهم درسایه این آرامش یک زندگیِ مسرور را ادامه می دهد.

راهِ رسیدن و وصلِ به الله ازاینجا آغازمیشود.وصول به نورِاوبه این شکل تحقّق می پذیرد.بدنبالِ لذّاتِ گذرا نیفتید.بدنبالِ چیزهائی هم که بدست آوردنشان ممکن نیست،نَدَوید.اگرقسمت باشدمی آید،اگرنباشد،اساساً نخواهدآمد.بدنبالِ چیزی افتادن که قسمت نیست،یک حماقت است.بی عقلی ونادانی است.واین است بزرگترین عذابِ دنیا.همانطورکه درصحبتهای اوّلیه مان نیزگذشت درد، سَروکلّه زدن باچیزهای ناممکن است.

خواستن وطلبِ چیزی که درقسمت هست هم بی چشم وروئی دیگری است.درست ترازاینکه حرص است.ازنقطه نظرعبادت وبندگی اگربررسی گردد،نامِ شرک نهادن برآن مناسب وبجا خواهدبود.

*

چرااین همه آرزو و خواسته؟ تازه برای کسی که الله رادوست داردخواستنِ این مقدارچیزهای غیرضروری ،برازنده نخواهدبود.کسی که خالق رادوست دارد، اورا می خواهد.به همراهِ اوچیزدیگری خواستن بجا نمی

باشد.خواستن وطلبِ چیزی غیرازمحبوب،درعشق دروغگوئی محسوب می گردد.دستمزدخواستن برای کاری که برای محبوب انجام می شود،عیب است.این نشان دهندۀ نبودنِ اخلاص خواهدبود.صاحبِ اخلاص توجّه به پرداختِ حقِّ بندگیش می نماید،مابقیِ آن راحواله به سَروَرِ خود می گرداند.الله صاحبِ هرموجودی است.دوست داردکه هرکاری برای اوباشد.می خواهدکه تمامیِ کارهای بنده برای اوباشد.یک بنده بایداین راخوب بداندکه خودش وکارهائی که انجام می دهد ازآنِ سَروَرَش است.دراین وضعیّت چگونه می تواندچیزهای زیادی برای خودطلب نماید.دربسیاری جاها هم بیان نمودیم، عبادت نمودنِ بنده درنتیجۀ قدرتِ موفّقیّتِ الله است که به اوعطامی کند.قدرت وقوّت دادن به اودردستِ الله است.درمقایسه بااینکه درانتظارِمجازات ومکافات باشی،بهتراست که به آنچه دردستت هست شکرنمائی. بعد هم ،آیا این بنده نمی بیندکه از وفورِنعمت دردستِ انسان نیست که خوبی بوجود می آید؟این نگرش بسیارواقع بینانه است.اوّلاً که خوب است،بعدهم هرآنچه روی می دهد دیده خواهدشد.آن شخص ازراه به درمی رود-پس ازداشتنِ نعمتِ فراوان- دربرابرِالله موضع می گیرد،دربرابرِتقدیرشروع به ایرادگیری می کند.نعمت را نمی پسندد،دردوغمش زیادمی گردد.آنچه که داردرا نمی پسنددوحقیروکم می بیند آنچه راکه دردست دارد.چشم به مالِ دیگری می دوزد.

*

این انسانهاچرابه آنچه که دردستشان هست راضی نمی شوند؟چنان زمانی می آیدکه درنتیجه این بدخوئی ها آنچه که دردستشان هست هم ازبین می رود.چونکه هیچ چیزازآنچه مخصوصِ ایشان هست رانمی پسندند.تمامیِ این وضع آنهاراچنان پریشان می کندکه به سرعت پیرمی شوند.کارهایشان ازهم فرومی پاشد.بدنهایشان خسته میشود.برای رسیدن به آنچه که دردستِ دیگران است روزهاعرق جبین می ریزند.درنتیجۀ نگرانی های ناشی ازگناه ،صوابهای ایشان هم ازمیان رفته وبه این ترتیب صفحاتِ گناه شان پُرمی شود.دراین اثنا ازانجامِ بزرگترین گناهها هم پرهیزنمی کنند.امرالهی چیزی میشودکه ایشان هیچ دوست ندارند درموردش فکرکنند.چیزی راهم که می خواهند نمی توانند بدست

آورند.زمانی که ازدنیامی رونددستشان خالی میباشد.نه مالِ دیگران سودی بخشیده ونه ازمالِ خودشان درآمدی کسب نموده اند.آن بیچاره ها اگربه الله شکرنموده ومی ایستادند به بزرگترین نعمات واصل می گردیدند.اگربه آنچه دردستشان بوده ازقسمت شان راضی شده شکربجا می آوردند و راهِ عبادت رامی جستند،برای ایشان خوب می شد.آیا با چشم دوختن به مالِ دیگری چیزی بیش ازآنچه قسمت شان بوده ودر دستشان بوده به ایشان رسید؟آنچه می خواستندرانتوانستندبیابند.به آنچه جستجو می کردند نرسیدند.فقط عمرشان را بیهوده گذراندند.آخرتشان راهم نابودکردند.آنان بااین کارهایشان ازجمله بی عقل ترینِ نادانان شدند.اگرراضی به قسمت هایشان می شدندوبه عبادت وطاعت مشغول می شدندبرایشان به اندازه کافی نعماتِ دنیوی می رسید.و امّا زمانی که به آن عالَم عبورنمودند،بهترازآنچه که امیدش راداشته اند را می یافتند.

الله همه مارا ازجمله کسانی قراردهدکه ازحالشان راضی هستند، مارا واردِزمرهٔ کسانی نمایدکه درهرخصوص واقف به حالِ خود میباشند،ازجمله کسانی قراردهدکه دوستشان داشته ودر راه، حرکت نموده اند.

مقاله پنجاه وچهارم

کسی که واصل شدن به الله رامی خواهدوچگونگیِ آن

آنکــه دوســت داردبــا سُــروربه آخــرت برودزاهــدگردد.ازجاهای بــد بپرهیزد.دنیــایش راپــاک نگــاه دارد.بخواهدکــه بــاروی ســفیدبه حضــورِالله برســد.آن کســی هــم کــه دوســت دارد دردنیابــه نورِتوحیدِاوبرسـد ،بــاز زاهدشــود.زیبائیِ آخــرت،نعمتش وشــیرینی اش رانطلبـد. اگردرقلـبِ یـک شـخص تنهـا وجـهِ مـادّی وجودداشـته باشـدآن شـخص زاهـد نیسـت.که ایـن آرزوهـای مـادّی راچنـین مـی تــوان شــمرد: آرزوهــای شــهوانی،لذّاتِ گــذرانِ دنیوی،اولاد،کــه راحتــــــــــــی شــــــــــــمرده مــــــــــــی شود،خانواده،خوردن،آشامیدن،پوشیدن،سوارشدن،گشتن،خوشـــــــــی، بـه وسـیله علـم درکبروغـرور غوطـه خـوردن، هـوسِ خـوش سـخن شـدن وبسـیاری دیگرازچیزهـائی کـه دردنیـامحبوب شـمرده مـی شـوند،غیرازاینهاغیرازنمازهای پـنج گانـه، کارهـائی کـه انجـام مـی شـودهیچ هـم علامـتِ زهـد نیست.خصوصـاً نالـه وزاری نمـودن هنگـام آمـدنِ بـلا وگریـه کـردن هنگـامِ رسـیدنِ کمـی ضرر،خشـمگین شـدن دربرابــرِ ازدســت رفــتنِ ســودی مختصــر،هیچ خــوب نیســت.چه برسـدبه اینکـه ازسـوی شخصـی باشـدکه تـلاش مـی کندزاهدشـود، کـه آن هیچ برازنده نخواهدبود.

*

درمیانِ تمامیِ این چیزهائی که شمرده شد،تقریباً درتمامِ آنها خواسته های نفسانی وجوددارد.درحالیکه زهد،اوّلاً دوست داشتنِ هرآن چیزی است که ازخصوصیّاتِ زاهدبودن شمرده میشود.کارهائی که دربالاذکرشد اکثراًانسان رابه دنیاوابسته می کند.کسی که به دنبالِ اینهامی رودخودراموجودی تصوّرمی کندکه برای ابد دردنیا خواهدماند.حال

ورفتاری درپیش می گیردکه گوئی ادّعامی کند،هرچه که باشد،من نخواهم مُرد.درحالی که برای زاهدشدن از اوّل باید تلاش کند اینهارااازقلب خارج کند.آنچه که لایق است هم همین است.آنچه لازم است آن است که زاهدنفسِ خودرااز تبعیّتِ نمودن ازچیزهای بد بازدارد.کسی که تلاش نکندتا تمامیِ این بدی هارا ازروحش پاک نمایدنمی تواندزاهدگردد.هرزاهدبایدهمواره خودرادرحالِ تواضع نگاه دارد.بایدتابتواندرفتاری پرهیزآمیزدرپیش گیرد.رفتارتهاجمی در هرجا،برازنده زاهدنیست.این راهم بایددانست که حتّی اگرارزشِ آن به مقدارِدانه نخودی باشد،محبّتِ دنیا بایدازدل کنده شود.پس ازاینکه این وضعیّت پیشرفت نمود،راحتی آغازمیشود،فشارازقلب برمی خیزد.وقتی که محبّتِ دنیا کم گردد به صورتِ طبیعی غصّه ها هم کم می گردد.و واقعیت اینست که وقتی محبّتِ دنیاکم شد،محبّت نسبت به الله زیادمی گردد.باشاره به این موضوع،حدیثِ شریفِ حضرتِ رسول ص را ذکرنمائیم :

" راهِ زهددرپیش گرفتن ،قلب وبدن را به آرامش می رساند."

درد وسختیِ دنیا که افزون شد،میانِ بنده والله پرده ای بوجود می آید.نزدیک شدن به اوآسان نمی گردد.انکشافِ اینها یعنی راهِ نزدیک شدن به الله باکم کردنِ دردها شروع میشود.برای بدست آوردنِ آخرت بایدکاملاً ازمحبّتِ دنیا نجات یافت.پس ازاین اگریافتنِ الله یک هدف باشد،تمامیِ درجاتِ آخرت رانیزبایدرهاکرد.خوراکی های آنجا،نوشیدنیهای آنجا ودیگرچیزهائی راکه به اهلِ ایمان وعده داده شده رابايد ازقلب زدوده گردد.

مادام که رضای الله طلب میشود،نبایدپاداشِ عملی که انجام میشودرادرعالَمِ دیگرداشت.البتّه که نتیجه اعمالِ انجام شده بدونِ پاداش ومجازات نخواهندماند.الله بدونِ اینکه به خواستِ کسی بنگرد افزون عطا می نماید، ویا اگرمجازات لازم باشدبه انجام می رساند،بدونِ نیاز به خواستن، تقرّب می بخشد ویا دورمی گرداند.عادتِ الله این چنین است.به تمامیِ پیامبرانش وبندگانِ محبوبش احسانهای بزرگ فرموده است.

آنچه برای انسان لازم است اینست که درطولِ تمامِ حیاتش دنیایش را با پاکی بگذراند.درآن صورت وقتی به آخرت کوچ نمود،درآنجا چیزهائی می بیند که چشم هاندیده،چیزهائی میشنودکه گوش ها نشنیده وحتّی به قلبها خطورنکرده، به نعماتِ خوب واصل می گردد.تعریفِ این نعمات را اذهان نمی توانند ادراک نمایند.تعبیرها ازتوصیفِ اینها عاجزند.

مقاله پنجاه وپنجم

تَرکِ لذّت

تَــرکِ لــدّت درســه دوره امکــان پذیراســت،اوّلین دوره ازایــن مخصــوص عــوام اســت.یک انســان تصــوّر کنید،کــه بــا اراده شخصــی اش زنــدگی مــی کنــد،می خــورد،می آشامد،براســاسِ طبیعــتش حرکــت مــی کند.بــدنبالِ هــیچ چیــزی نمــی رود.فقــطِ باتبعیّــت ازحــسّ طبیعــی بــه راهــش ادامــه مــی دهــد.حقّ جــلّ جلالــه راعبــادت نمــی کنــد.تابع دیــن نمــی شــود.هیچ حدّوحــــدودی نمــــی شناســـد.به تعبیردیگردنبـــال هـــیچ چیزنیســـت.دراین اثنــادرمعرضِ نظـــری الهـــی قرارمـــی گیرد،درهــای رحمــت بــازمی گردد.بــه ایــن ترتیــب بــه عنــوانِ یــک توافــقِ الهــی روزی یــک نصــیحت کننــده دربرابــرش پیــدا مــی شــود.به دلیــلِ اینکــه ایــن نصــیحت کننــده شخصــی صــالح مــی باشد،ســخنش مــوثر مــی گردد.دربرابــراین حــال،آن شــخص را بــه راه مــی آورد.هرروزبــه شــیوه خــاصِّ خــود آنچــه راکــه شــنیده بــا زنــدگیش تطبیــق مــی نماید.بــه عنــوانِ یــک نتیجــه طبیعــیِ ایــن حال،شــروع مــی کنــد بــه دیــدنِ عیــوبِ خــویش.درمی یابدکــه بــدنبالِ طبیعــت ونفــسِ خــویش اســت کــه مــی دَوَد.بــه صــورتی آنــی واردِ راهِ ایمــان مــی گــردد.راهِ الله جــلّ جلالــه رابــرای خــویش برمــی گزیند.بــه صــورت شخصــی درمـــی آیدکـــه براســاسِ اوامرِشـــریعت حرکـــت مـــی کنـــد.هوای طبیعـــی کـــه اوائـــلِ بـــا آن حرکـــت مـــی کردخـــاموش مـــی گردد.آهســته آهســته بــدی هــارا رهــا مــی کند.بــه چیزهــای حــرام نزدیــک نمــی شــود.به پرهیزازشــهوات اقــدام مــی کنــد.منّتِ خلــق را،کارهــای نامناســبِ دنیارابــه کنــاری مــی اندازد.بــه آنچــه کــه الله جــلّ جلالــه داده و اوامــرِ او مــی نگرد.آنچــه راکــه دیــنِ اســلام : " حــلال اســت." گفتــه را مــی گیرد.درآنچــه مــی

خـــورد،می آشـــامد،راههای اخـــلاق وفضـــیلت را جســـتجو مـــی کنـــد.می خواهدکـــه همـــواره چیزهـــائی انجـــام دهدکـــه وی را بـــه طاعـــت وعبـــادت ســـوق دهنـــد ونمـــی خواهـــد کـــه ورای آن را انجـام دهـد.پس ازایـن دراو فهمـی کـه حاصـلِ عنایـتِ حـقّ جـلّ جلالـــه اســـت حاصـــل مـــی گردد.مـــی دانـــد کـــه تاقســـمتی کـــه دردنیـــادارد را نخـــورد وتمـــام نکنـــد نخواهـــدمُرد.درآرامش مـــی اندیشـــد،حلال مـــی خـــورد،ازراهِ مبـــاح کســـبِ روزی مـــی کنـــد.روزهایش را بـــه ایـــن شـــکل گذرانـــده وادامـــه مـــی دهـــد.زمانی کـــه دوّمـــین دوره شـــروع مـــی شـــود،او یـــک ولـــی اســـت.واردِ زمـــرۀ واصـــلان بـــه حقیقـــت شـــده اســـت.به خـــواصّ پیوســـته است،صـــاحبِ عزیمـــت شـــده اســـت.این بارشـــروع مـــی کنـــدکارهائی کـــه انجـــام مـــی دهـــدرابادقّتِ بیشترازصـــافی گذراندن، با امرمی خورد،با حسِّ الهی حرکت می کند.

زمـــانی کـــه ســـوّمین دوره شـــروع مـــی شـــود،ندائی بـــه او مـــی رســـد،این ندا امرمی کند :

" آن چیزهـــائی راکـــه پـــاگیرت مـــی شـــوندرا رهـــاکن ،دنیـــاوآخرت راتَرک کن."

بعـــداً : " ازایـــن سَـــرتا بـــه آن سَـــرازهمه موجـــوداتِ اضـــافه موهـــومی دورشـــو،همه شـــان را رهاکن.ماننـــدموجوداتِ بـــی مکـــان شـــو،غوطه درنورِتوحیـــد بـــزن ودرآن زیبـــا شـــو ."وبســـیاری اوامرِدیگرشـــبیه اینهـــا.دیگراراده ای کـــه شـــرک راتـــرک نمـــوده بـــه حـــقّ جـــلّ جلالـــه متّصـــل گردیـــده،دریک ادب وتربیـــتِ کامـــل بـــه حضـــورِالهی واصـــل گردیـــده اســـت.دلش خـــالی ،سَـــرَش بـــه جلـــوخم شـــده،نه بـــه آخـــرت کـــه درســـمتِ راســـتش اســـت ونـــه بـــه دنیـــا کـــه ازچـــپش مـــی گـــذردنگاه نمـــی کند.ســـلامتیِ خلـــق ویـــک ســـری خواســـته هـــای غریـــب شـــبیهِ ایـــن ازقلـــبش پـــاک شـــده اســـت.این مقـــام آخـــرین ایســـتگاه اســـت.تاج عـــزّت وســـلطنتِ الهـــی درایـــن مقـــام عطـــامی شـــود.علومِ بـــی پایـــان درایـــن دوره مـــی آیـــد.ازانواعِ فضـــیلت هـــا واحســـان ها،بیشـــتردراین مقـــام داده میشود.پس ازدادنِ اینها گفته میشود:

" اینهارابگیر،بپوش،استفاده ازنعمات رابدان،فقط مبادا بیرون ازادب کاری انجام دهی،چیزی شبیهِ قبول نکردنِ اینها اصلاً به فکرت خطورنکند زیراقبول نکردنِ خوبی، تحقیرنمودنِ صاحبِ آن است.حقیر وناچیزدیدنِ نعمت است." می گیرد، می پوشد،می خورَد،می نوشد.شروع می کندبه استفاده ازهرگونه نعمتِ الهی.چیزهائی که روزی به امرنفسش گرفته بودرا حالا دستِ قدرت به او می دهد.حال که سخن به اینجارسیده مایلم درخصوصِ گرفتن وخوردنِ نعمت ها که برخی احوال دارندبگویم.اینهارابه چهاربخش تقسیم کردن بجاخواهدبود:

اوّلین : مبتنی برطبیعت است.یعنی خوردنِ باتبعیّت ازنفس وشیطان است.اگرلازم به گفتن باشدمی گوئیم اینهاحرام هستند.

دوّمین : خوردن وآشامیدنِ آن چیزهائی است که درقرآن وحدیث بیان شده.یعنی براساسِ کتاب وسنّت پیامبرص.به این شکل خوردن وآشامیدن شرعی است.نامش هم " حلال ومباح " است.

سوّمین : گرفتنِ باامر.برای انجامِ هرگونه کاری ،انتظاررسیدنِ امری را کشیدن است.این خوب است امّا درهمه کس بوجودنمی آید.تنها دراولیاء هست.

چهارمین : این بالاترینِ درجات است.دراینجاانتظارِامر،خواسته وآرزو ویا یک اشاره وجود ندارد.دراین مقام آنها ازاراده عریان گردیده اند.کسانی که دراینجا قراردارند کسانی هستندکه تابعِ تقدیرگردیده اند.اینان همه چیزرابافضل واحسانِ الله جلّ جلاله می بینند.اینان صالحان هستند.باگفتنِ صالح به اینان هم حدود را گذرانده ایم .تنهادریک آیه کریمه :

" الله جلّ جلاله حامیِ بندگانِ محبوبش است.اوجلّ جلاله حامیِ صالحان می باشد." با توصیفی که دراین آیه ازاوصافِ صالح آمده به آن صالح می گوئیم.

صاحبانِ این مقامِ آخررا چندین بارتوصیف نمودیم.دراینجا اگریکبارِدیگربیان نکنیم نخواهیم توانست که بگذریم.

اینان انسانهائی تماماً عاری وبَری ازموجودیّت های مادّی هستند.برای شخصِ خودشان نه یک خوبی می اندیشندونه یک بدی.اینهارادستِ تقدیراست که حرکت می دهد.دستِ تقدیربه کمکِ ایشان می شتابد.این حال ،کاری بسیاربزرگ است.امکانی هم برای توضیحِ آن باسخن وجود ندارد.تنها با ذوق است که بایدفهمیده شود.احوالِ اینهاخیلی غریب است.بعضی اوقات چنان سنگینی حسّ می کنندکه بدونِ اختیارشروع به فریادزدن می کنند.علیرغمِ واقعیّتِ اینکه فقیری ویا ثروتمندی برای اینها مساله ای تشکیل نمی دهد،گدائی کردنشان هم ممکن است.عمرِاینهادرحوادثی بسیارغریب گذشته وسپری میشود.به حدّی که بایدبرسند، رسیده اند.الله قدسیّتِ ایشان رابیفزاید.

مقاله پنجاه وششم

رهاکردنِ خلق ونفس،توسّطِ بنده

بنـــده بایـــد هـــوسِ شخصـــی، نفـــس،اراده وامیـــدهای دنیـــاوآخرت را رهانمایـــد.زمانی کـــه اینهـــارا رهـــاکرده وعشـــقِ الله واردِقلـــبش گردیـــد،راهِ درســـت رایافتـــه شـــمرده مـــی شـــود.دیگردرقلبش تنهـــا عشـــقِ الله وجوددارد.همـــه چیـــزرااز الله مـــی خواهـــد،چیزدیگری آرزونمـــی نمایـــد،زیرا الله اوراازمیـــانِ بنـــدگانش برگزیـــده اســـت.ازمیانِ آنهابصـــورتِ صـــاف گرفتـــه،هم اورامحبـــوبِ بنـــدگان نمـــوده وهم،خـــود او را دوســـت داشـــته اســـت.قلبِ انســـانها باعشـــقِ آن انســـانِ دوســـت داشـــته شـــده وبرگزیـــده پُرشـــده اســـت.اینهاکه انجـــام شـــده بـــرای اویـــک نعمـــت محســـوب مـــی گردد.ســـپس خوشـــی هـــائی اســـت کـــه بـــی پایـــانی راتمثیـــل مـــی کنند.بنـــده درایـــن حـــال کـــه داردبـــا اراده ای الهـــی کـــه دردســـتِ خـــودش نیســـت مـــی اندیشـــدوخودرا درمیـــانِ تجلیّـــاتِ الهـــی فـــانی مـــی یابد.باتـــدبیرِحقّ حرکـــت مـــی نماید.هرآنطورکـــه اومـــی خواهـــدمی شـــود،به رضـــای اوراضـــی مـــی شـــود.تابعِ امرِاومـــی گردد.دیگـــری رانمـــی شناســـد.درهیچکس غیرازاوموجودیّـــت نمـــی بینـــد.دراین وضـــعیّت مـــی داندکـــه فعـــل، ســـخن وحرکـــت ،همـــه تـــابع حـــقّ هســـتند.دراین وضـــعیّت وعـــده هـــای الهـــی دریافـــت مـــی نمایـــد،چیزهائی کـــه نمـــی شـــودخیال کـــرد را مـــی یابـــد.دریافت مـــی کنـــد.اگرلازم بـــه اضـــافه نمـــودن دراینجاباشـــدمی گـــوئیم کـــه اراده بنـــده فناشـــده اســـت.تنها اراده الهـــی خودرانشـــان مـــی دهـــد.مایلیم ایـــن موضـــوع راکمـــی بازکنیم.قصـــدمان روشـــن ســـاختنِ ایـــن اســـت کـــه پـــس ازفناشـــدنِ اراده بنـــده

،برخـــی تغییـــرات صـــورت مـــی گیرد.بنـــده کـــاری راقصـــد مـــی نمایـــدامّا نـــه بـــااراده خودش.درحیطـــۀ اراده حقّ.مـــدّت زمـــانِ کمـــی بعـــدآن تغییرمـــی کند.شـــکل دیگـــری مـــی گیـــرد.این کارمتفـــاوت ،شـــاید آن بنـــده راغمگـــین مـــی ســـازدامّا نبایدغصّـــه بخورد.حضـــرتِ الله تعـــالی چنـــین مـــی فرماید:

" زمـــانی کـــه ماکـــاری راتغییـــردهیم ،بجـــای آن تنهـــا بهتـــرازآن را،زیبـــاترازآن راویـــا عـــینِ آن را مـــی آوریم.آیـــا نمـــی دانی که الله برهرچیزی قادراست؟ "

دراینجـــا کارهـــائی هســـت کـــه لزومـــی بـــه بیـــانِ آن باســـخن نیســـت،که تنهـــا اهلِ تصوّف آن را می دانند.

*

نـــزولِ آیـــه کریمـــه ای کـــه دربـــالا ذکرشـــد دلیلـــی دارد،ســـببی دارد.امّـــا بـــرروی ایـــن مســـاله نخـــواهیم ایســـتاد.فقط بـــرای روشـــن شدنِ برخی خصوص، بیانِ آن سودمند خواهدبود.

حضـــرتِ پیـــامبرص ازنقطـــه نظـــراراده وابســـته بـــه امرحـــقّ وتجلّـــی حـــقّ بودنـــد.امّا اینقدرهســـت کـــه دربرخـــی ازجهـــاتِ حـــوادثی کـــه رخ مـــی داد وقـــایعی کـــه ممکـــن بـــود نشـــانی ازخطاداشـــته باشـــندرا حـــسّ مـــی نمـــود، امّـــا بصـــورتِ قلبی،وتنهـــا داننـــده آن فقـــط الله بـــود،تغییرش هـــم دردســـتِ الله .حـــال وقتـــی چنـــین وضـــعی رخ مـــی داد،تغییربرخـــی آیـــات ایشـــان را غمگـــین مـــی ســـاخت.از ایـــن رو ایـــن آیـــه نـــازل گردید.بـــه پیامبرص اخطارگردید.

اگرازنقطـــه نظرِتصـــوّف وعصـــاره معنـــای آن بـــه ایـــن آیـــه کریمـــه توجّـــه گـــردد، بـــرای بیـــانِ ظرافـــت موجـــود درایـــن کـــافی خواهدبود:

" نعمـــتِ گـــذرانِ دنیـــوی را مـــی خواهید.درحالیکـــه الله، زیبـــائی آن عـــالَم رادوســـت دارد.اگرحکمـــی ازقبـــل صادرشـــده توسّـــطِ

الله وجودنداشت،شـــــما راعـــــذابی بـــــزرگ فرامـــــی گرفت.این کاری که انجام دادید مجازاتی می داشت. "

آنچـــه دراینجـــا ازآن بعنـــوان-حکمـــی کـــه ازقلـــب صادرشـــده- یادشـــده، اراده الهـــی اســـت.به ایـــن آرزو وخواســـتهٔ حـــقّ گفتـــه میشـــود.این اراده هـــیچ گـــاه بـــدونِ تغییرنیســـت،دائماً تغییرمـــــی کند.بنـــــده ای کـــــه مقـــــامش بـــــه اینجارســـــیده،اگرکاری رامبنـــــی بـــــراراده شخصـــــی اش انجـــام دهـــد،مجازات مـــی گردد.اگربراســـاس اراده حـــقّ حرکـــت نمایـــد امّـــا بـــه قلـــبش چیـــزی خطورکنـــد،این تنهـــا ازروی یـــک حـــسّ خواهـــدبود.درعکسِ ایـــن حـــال،اگر جملاتـــی شـــبیه " ایـــن چـــراچنین شـــد؟" صـــرف گـــردد،الله بنـــده اش را موردِســـرزنش قـــرار مـــی دهـــدو تاکیـــد مینمایـــد کـــه تقدیربایـــد مرتّبـــاً تغییرکنـــد،درنهایت هـــم چنـــین مـــی فرماید :

" آیا نمی دانی که الله قادربه انجامِ هرکاری است؟ "

اگرلازم باشد که این راکمی تفسیرنمائیم چنین میتوانیم بگوئیم :

" تودردریـــای تقدیرهســـتی.امواج آن اســـت کـــه درحـــال گردانـــدنِ توســـت،گاهی بـــه ایـــن ســـو،گاهی بـــه آن ســـو وگـــاهی بـــه سوئی دیگر."

ایـن راهـم دراینجـا بایـد عـلاوه کنـیم کـه هرولـی زمـانی کـه تصـوّر مـی کندبـــه آخـــرین مقـــام رســـیده،بایدبداندکه بعـــداز ولایـــت و رســـیدن بـــه اراده الهی،تنهـــا مقـــامِ نبـــوّت وجـــودارد.وهر ولـــی بهتراســـت بداندکـــه رســـیدن بـــه مقـــامِ پیـــامبری امکـــان ناپذیراست.

بهترین را الله می داند.

مقاله پنجاه و هفتم

درتقدیرنزاع وجودندارد

تمامی احوال معنوی پنهان است.دوستِ الله -ولیّ الله- هم مأمورِ به پنهان نگاهداشتنِ آنهاست.به هرچیزی که لازم است پنهان نگاه داشته شود،قبض ،دیگری هم به بسط تعبیرمی گردد.ازاین رو ایجاب می کندکه گفته شود یک ولی دوحال دارد :

یکی قبض –فشار-،دیگری بسط-گشایش-

محافظۀ حال، قبض ، حرکت نمودن با تقدیربسط است.تابعیّت ازتقدیر،حالِ رهائی است.باوابسته بودن به آن کارهارادرچهارچوبِ تقدیردیدن، راحت ترینِ عوالم است.احوالِ معنوی که پس ازآن ظهورمی کندلازم است که پنهان نگاه داشته شود.یک ولی مجبوراست که کراماتش راپنهان نماید.درتقدیر چیزی برای پنهان کردن وجود ندارد.ازاین روبهتراست که بی مناقشه تابعِ آن شد ودرانتظارظهورِ آن ماند.آن چه قراراست بیاید،خودبخودخواهدآمد.آن کاری که قراراست انجام پذیرد،اگرنخواهی هم انجام خواهدشداینها مقاماتی مخصوصِ خوددارند.کسی که با اراده الهی حرکت می نماید،احتمال دارد ازتقدیربی خبرباشد که ازآن شخص می تواند برخی حال ها ظهورنمایدکه به نوعی کرامت شباهت دارد، امّا نیست.ازاین رو پنهان کردنِ کاری که ظهورمی نماید ، مناسب خواهدبود.زیراحکمتش آشکارنیست،زیرابرخلافِ میلِ بندگان ممکن است چیزهائی صورت گیرد.درشخصی که تماماً غوطه وردرتقدیرالهی شده چنین محذوری وجود ندارد.اوچیزی برای خودش

اضـــافه نمـــی کنـــد-ادّعـــای شخصـــی نـــدارد-.حتّـــی اگرکرامـــت هـــم باشـــدباعلم بـــه اینکـــه تقـــدیرِالهی اســـت ازآشکارشـــدنش ضـــرری نمـــی آیـــد.این مقـــام ،مقـــامی بسیارســـنگین اســـت.برای واردشـــدن بـــه ایـــن مقـــامِ تقـــدیر مـــی بایســـت چنـــددوره گذراند.درصـــورتی کـــه بـــااراده الهـــی خواســـته شـــود بـــرای شخصـــی کـــه بـــه ایـــن مقـــام مـــی خواهدبرسد،درخصـــوصِ خواســـته شخصـــی وتمنیّـــاتِ شخصـــی اش برخـــی اوامرواقـــع مـــی گردد.گـــاهی اوقـــات ســـئوالی ماننـــدِ حضـــوروغیاب مـــی آید.شـــبیه ســـئوال نمـــی باشـــد امّـــا اگـــرآن راچنـــان بنامیم،بهترخواهـــدبود.مثلاً ماننددِ:

" ایـــن کارچطوراســـت؟ " عرضـــی صـــورت مـــی گیـــرد .متعاقـــبِ ایـــن هم امر می رسد که :

" این کار را رهاکن. "

درشـــکلِ دیگـــری راهِ زهـــد تلقـــین مـــی گـــردد واو آن راه رادرپـــیش مـــی گیرد.بـــه ایـــن ترتیـــب زمـــانی قلـــبش خـــالی مـــی گردد.تمـــامیِ خواســـته،آرزو،تمنّی نـــابودمی گـــردد، تنهاعشـــقِ بـــه الله مـــی مانـــد.تجلّی کـــه بعـــدازاین مـــی آینـــد مـــی تواننـــدتغییر کنـــد.بابرخی واســـطه هـــا اذن بـــه خواســـتن داده میشـــود. شـــروع مـــی کنـــد بـــه طلـــبِ قســـمتش ،زیراگـــرفتنِ قســـمتش وخـــــوردنِ آن لازم اســـــت.ازاین رو،مـــــی خـــــورد،می آشـــــامد،امّا بخـــــوبی مـــــی دانـــــد کـــــه درحیطـــــهٔ تقدیراســـت.بااینکه ایـــن رامـــی دانـــدبازهم بـــه الله دعـــامی کند.نصـــــیب طلـــــب مـــــی کند.درحالیکـــــه مـــــی داننداگرنخواهـــدهم ،نصـــیبش خواهدآمـــد.دلیلِ انجـــامِ ایـــن کـــارش هـــم نشـــان دادنِ ایـــن اســـت کـــه تـــابعِ هرآنچـــه اســـت کـــه ادب اقتضـــا مـــی کنـــد.برای اینکـــه ایـــن رابـــه ایـــن صـــــورت انجـــام داده درنـــــزدِالله درجـــــهٔ محبّـــــتش بیشتروبیشـــــتر افـــــزوده میشود.خلاصـــــی یـــــافتن ازحـــــال ،پنهـــان نگـــاه داشـــتنِ کرامـــات نـــوعی نعمـــت محســـوب مـــی

گردد.آشکاربودنِ همه کارهای یک ولی هم فضیلتی دیگراست.برای رسیدن به این وضع بایدبه مقامِ طلب رسیدازحدّ نگذشتن نوعی باراست.این راه را ولی نمی تواند تحمّل نماید.باراین مقام سنگین است. درحیطه تقدیرماندن بهتراست.پنهان نگاه داشتنِ یک سری سختی ها واسرار،وظیفه ای سنگین است.امّا داخلِ حیطه تقدیر گذران با خوشی راحت تراست.زیراحالی که درآن نیست که لازم به پنهان نگاه داشتنِ آن باشد.درتقدیرگفته میشود :

- این تقدیراست،هرآنچه مقدّراست می شود. ومی گذری.

*

دراینجاتوجیهِ یک سئوال ممکن می باشد.این هم خطربکاربردنِ تعبیری ازسوی جبریّه است-معتقدان به وجودجبر- وآن اینست:مادام که داخلِ حیطه تقدیرحرکت می کند،درآن حال چه لزومی برای وظائف وامرهست؟ بعدهم شایداحتمال ردنمودنِ آیه زیربوجودبیاید:

" تاوقتِ رسیدنِ مرگ ،الله راعبادت نما."

پاسخِ این آسان است.درنگاهِ اوّل هیچکدام ازاولیاء واردِچنین راهِ بدی نمی شود.بندگانِ محبوبِ خدا را تنزیه می کنیم ازانجامِ چنین حرکاتی توسّطِ ایشان.این بایدبخوبی دانسته شود ، شخصی که به چنین مقامِ بلندی رسیده است،بدی انجام نمی دهد.تمامیِ آرزوهایش درخصوصِ بدی ها خاموش شده است همانطورکه قبلاً هم به روشنی بیان نموده بودیم، درکِ این حال با لفظ وزبان ممکن نیست ،برای اینکه فهمیده شود اوّل باید صاحبِ آن حال شد.این انسان ،درسایه قدرت وقوّتِ الهی به بالاترین مقام برسدوبعدهم کاری خارج ازاوامرِدینی انجام دهد؟این امکان پذیرنیست.اوّلاً ارادهٔ صاحبِ این مقام تماماً وابسته به حقّ است.وامّا

حــقّ زیبــاترین چیزهــارا مــی خواهــد.ازحقّ کارهــای زیبــا ظهــورمی نمایــد.آن انســان بــرای انجــامِ کارِنیــک هــم بــاهیچ مشــکلی روبرونمــی گــردد.الله اوراازهربــدی محافظت می نماید.چنانچه الله تعالی فرمود:

" مابــه ایــن صــورت بــدی هــارا ازاوبرطــرف نمــودیم.زیرا اوازبنــدگانِ سالمِ ما بود."

درآیه دیگری فرمود :

" تــونمی تــوانی حکــم برهمــه بنــدگانِ مــن نمــائی ." ایــن تنبیهــی بــه شــیطان بــوده.علاوه بــراین ربّمــان ایــن گفتــه شــیطان راهــم به ماخبرمی دهد:

" تنهــا درمــوردِ بنــدگانِ خــالصِ توســت کــه نمــی تــوانم کــاری انجــام دهم."

باســئوالی کــه دربــالانمودی روشــن مــی شــود کــه یــک آدمِ بیچــاره هســتی.دیدنِ یــک ولــی بــه صــورتی کــه گمراهــانِ زمانمــان آن رامــی بیننــد برازنــده نخواهــدبود.ولی تحــتِ حمایــتِ الله اســت.امّا دیگــری درآغــوشِ شــیطان اســت. شــیطان چگونــه مــی توانــدنزدیکِ شخصــی گرددکــه تحــتِ حمایــتِ الله اســت؟برای صــاحبِ چنــین مقــامی چگونــه میتــوان کارهــای بــد تصــوّرنمود؟به انــدازه پرســیدنِ ســئوالِ بــالا ،حتّــی اندیشــیدن بــه آن هــم یــک خطاســت.رهروانِ حقیقــیِ ایــن راه،فقــط صــاحبِ حــال هســتند.آنان کســانی نیســتندکه تنهــا بــا نــامِ ولــی گــذرانِ زنــدگی نمــوده واوامــردین رابــه هــیچ انگارنــد.تعقیب کننــدگانِ راهِ ایــن ســئوال ،دریــک گمراهــی بســرمی برنــد. الله بــاقوّت وقــدرتِ بــی پایــانش مــارا ازگمراهــانِ ایــن راه حفــظ فرمایــد وماراتحــتِ محافظــتِ خــود قراردهــد.ماها راورهــروانِ حقیقــی راه را جزو ثروتمندان ظاهری وباطنی قراردهد.

نیکی هارا ازسَرِ ما کم نکند.

مقاله پنجاه و هشتم

هرطرف رارهاکردن وبسوی درگاهِ فضلِ الهی بازگشتن

تمامیِ جهات رابه کناری انداز،به چیزهائی که رهاکرده ای وبه گوشه ای انداخته ای نزدیک نشو.حتّی التفات نمودن به یکی ازآنها معنویّات راویران می سازد،دروازه فضیلتِ الهی برایت بازنمی گردد.نمی توانی به الله نزدیک گردی.بانورِ توحید تمامیِ جهات راببند.خودت را،نفست را،دانشت را، دربرابرِ علمِ الهی هیچ بدان.درآن صورت چشمِ قلبت بازمی شود.دروازه های فضیلت راحتّی باچشمِ خالی ات شروع به دیدن می نمائی.دیگرچشمِ خالی ات ،چشمِ مادّی نیست،چشمِ قلب است.نورِایمان،نورِیقین است.این نور،پس ازدرخشان شدنِ عالَمِ درون به بیرون می زند.پس ازاینکه داخلِ یک خانه روشن شدگوئی تاریکی بیرون شب را سوراخ نموده وعالَمِ بیرون راروشن می سازد.پس ازظاهرشدنِ این نور،هرموجودی تابعِ آن می گردد.دربرابرِآن نوری که الله داده خم می شود.اینها به ایجابِ یک وعده الهی صورت گرفت.نفست را لِه کن.آن را به بدی دچارمکن وآن را به سَرِخودش رهانکن. اگراورابه خواسته خودش رهاکنی گمراه می شود،به مردم وابسته می شود.حقّ رافراموش می کند.اعتمادبه قوّت مادّی می کندوبه اسباب و وسائل اعتماد می کند که سببِ محو ونابودشدنش می گردد.درهای خیرونیکی را بر رویت می بندد.به حالِ خودرهاکردنِ نفس یک جهالت است.شریک قراردادن برای الله است.دربرابرِانجامِ این، جهتِ معنوی بسته می گردد زیراحقّ ترک گردیده وجهتِ باطل گرفته شده است.این راهم بهتراست بدانی که درهای الهی همواره بازاست.هرلحظه راههای توبه قابلِ مشاهده است.لحظه ای که آن راهها راگرفتی بازهم به یاریِ حقّ نائل می گردی.بازدستِ مرحمت تورا نجات می دهد.نبایدبگوئی که گرفتارشدم و نباید چاره جوئی رارها کنی.همان لحظه که خواستی به الله بازگردی قبول شده محسوب می گردی.بازگرد و التماس کن.رحمتِ اوتورا می گیرد.بیماری هارا شفا می بخشد.ثروتی که می خواهی وهمه زیبائی هارا می یابی.اگربازگمراه نگردی وبه این ترتیب بمانی،نیستی برای تو نیست می شود.

مقاله پنجاه ونهم

صبربربلا ، شکربرنعمت

حال، جزبردو نوع نمی تواند تعبیرگردد.آن حال ها بلا ونعمت هستند.اگردرحالِ بلا هستی تلاش برصبرکردن نما.تلاش برای صبوربودن کمترین وظیفه ای است که برای هرانسان وجود دارد که باید انجام دهد.پس ازاین مرحله صبوربودن است.به ضربِ زور صبرکردن،چندان خوب محسوب نمی گردد.باحالِ ذاتی صبوربودن بهتراست.امّا آنچه زیباست،رضاست.پس ازاین مرحله حِلم-خوش خوئی- می آید.حلیم بودن بهترین چیزبرای کسی است که دارای آن است.خودرا فانی دیدن وتسلیمِ تقدیرشدن هم خوب است امّا همه کس نمی تونداین راانجام دهد.این کارزمره ای است که هستیِ خودرابه هستیِ الهی بخشیده و واگذارنموده اند.

*

درصورتی که نعمتی باشدکه بسویت آید،بایدراهِ شکررادرپیش گیری، وامّا این شکر به سه شکل می باشد:

- با زبان ، باقلب وبا تمامِ حواسّ

شکربازبان :اعتراف نمودن به این است که تمامی نعمات ازآنِ الله است.جداکردنِ سهمی برای نفس، قدرت،خلق. اگردراین میان بکارگیری زورو قوّت باشد،شکر راخراب می کند.با بسیاری ازواسطه ها امکانِ نیکی رساندن به تومموجوداست وباید بدانی که هرکدام ازاین واسطه ها یک وسیلۀ خلق شده توسّطِ الله هستند،زیراهرقدرهم که ازنظرِظاهری بعضی اسباب ودلائل هم باشد،بایدقدرتِ الهی راکه دوروای آنهاست درک نمائی.

انجام دهنده همه کارها الله است.خلق کننده،بخشنده،آورنده اوست.اولایق ترازهرکس دیگر برای شکرنموده شدن است.چراوابسته شدن به اسباب و وسائل ،صحیح ودرست انگاشته شود؟ ازاین روکه اصلِ وسیله واسباب را الله است که خلق نموده،پس آنکه استحقاق برای شکرگذاری می یابدباید الله باشد، مگرنه؟

اگربرای توهدیه ای بیاید،آیا بایدبه آورندۀ آن هدیه وکارزیبای او نگاه کنی؟آیاباید برای این هدیه به آورندۀ آن ارزش قائل گردی یا فرستندۀ آن؟ خیر، دراصل تشکّرواحترامت را تقدیمِ کسی کنی که آن را فرستاده است.اگرآورندۀ نعمت رادیده وصاحبِ اصلی آن رافراموش نمائی داخل زمره کسانی خواهی شد که این آیه بیان نموده :

" آنان ظاهری ازحیاتِ دنیا را می دانند، ازورای آن غافلند ."

شخصِ عاقل کسی است که آخرِکاررا بداند.آنکه به اسباب و وسائل وابسته شود صاحبِ عقلی کوتاه است.وابسته شدن به ظاهرِکارو فراموش کردنِ عالَمِ درون یک جهالت محسوب می گردد.

*

شکربا قلب : این یک کاراعتقادی است.ایمان آوردن به این لازم است .چسبیدن

به یک ریسمانِ معنوی لازمۀ آن است.آن ریسمان این چنین باید توسعه یابد که واقف باشی : هرآنچه ازلذّات وخوبیهائی که در درونت وبرونت،درایستادنت ویا راه رفتنت وجود دارد ،همه از الله است.حتّی شکری که بجا می آوری پس ازاینکه اینهارا قلباً دانستی،زبانت ترجمانی برای آن بایدگردد.باید به این آیاتِ الله تعالی بخوبی ایمان داشته باشی زیرا ایمان قلبی ات به اینها یک شکراست:

" تمامیِ نعماتی که درشما هست ازالله است.الله نعماتش رابه فراوانی دربیرون ودورنِ شما گسترده است . "

" نعماتِ الله را نمی توانید با شمارش به پایان رسانید ."

برای صاحبِ ایمانی که به اینها ایمان آورده آیا می توان شخصِ دیگری جزالله بعنوانِ کمک کننده دیدکه لایقِ شکرباشد؟

*

شکری که با حواس است : این هم بکاربردنِ تمامیِ حواس درعبادت است.این راهم علاوه کنیم که درخارج از اوامرالله به هیچ صدائی نبایدگوش سپرد.دراین وضعیّت نفس،شیطان وآرزوی شخصی چیزهائی هستند که نباید ازآنها تبعیّت نمود.چه برسد به اینکه چیزی غیرازالله راستایش وتمجید نمودن،که گوئی الله راعبادت می کند.اگراین انجام شود، شخص داخلِ زمره ظالمان شده

است.همانطورکه به این زمره ظالمان گفته شده ،به کسانی که برای انجامِ ناحقّ زوربکارمی برند هم می توان گفت که اززمره ظالمان هستند. درخارج ازحیطۀ امرِالهی اگربه دیگری دستورداده شود،حتّی اگرزوری بکارگرفته نشود بازهم ظلم است.این حال را حتّی اگرانسان برای خودش نیزانجام دهدبازظلم خواهدبود.این راه-ظلم- راهِ انسانهای صالح ومفید تلقّی نمی گردد.حکمِ الهی درحقِّ اینها چنین است:

" حکم دهندۀ خارج ازحدودِ امرِالهی ،فاسق است ."

امّا درآیه دیگری کافربودن چنین شخصی رابیان می فرماید.آخرونهایتِ این کارهم خوب نخواهدبود.درنتیجه آن شخص یک عذابِ الهی راتاجهنّم می برد.آن جهنّم شبیهِ آتش ساده ای که به ذهن می رسدنیست.آنچه که آن راشعله ورمی سازد،سنگِ گوگرد و انسان است.ایستادگی دربرابرِآتشِ ملایمِ دنیاامکان پذیرنیست،چگونه می توان عذابِ بزرگِ آخرت راتحمّل کرد؟فراموش نکن که اگرتابعِ نفس باشی،مردم را ستایش وپرستش کنی، حقّ را رهاکنی، جائی که خواهی رفت جهنّم خواهدبود.درآن روزدرآنجا این فریادها رابرآوردن :

" نجات، نجات" فایده ای نخواهدداشت.هرقدرهم که " الله...الله..الله" بگوئی بازهم کسی تورا بیرون نخواهدآورد.تنهااگرایمانت ازدست نرفته ،مدّتی سوخته بعداً بیرون می آئی.امّا به اندازۀ گناه،سوختن لازم است.

درحالِ نعمت وبلا باش وبه چیزهائی که آنها ایجاب می کنند رابجاآور.هیچ قسمت ازعمرت خارج ازاین دونیست.همانطور که دربالا تا اینجا توضیح داده ام،حقِّ هرچیزی را به طورِخاصّ بجاآور، صبرِ بربلا کن، به نعمت هم شکرکن.درحالتِ بلا به انسانها شکایتِ وضعی که داری رانکن.تلاش کن وقتی دراین حالت هستی حتّی کوچکترین سختی راکه برسرت می آید را آشکارنکنی.حالّت راکسی نفهمد. حقّ را متّهم نکن.دخالت درحکمتِ اونکن.نعمتش رابیهوده حدرنکن.اگردردی داشته باشی،تازمانی که الله نخواهد هیچکس نمی تواندآن راشفابخشد.نگو که : درد را الله داد،شفا را بنده داد.

آنکه درد را می دهد الله است وسیله شفارا هم اوست که می بخشد.عکسِ این رااگرقبول کنی، شریک قراردادن برای الله می شود.درحالیکه برای اودرملکش شریکی نیست.بدونِ اینکه اجازۀ اوباشد خوبی وبدی نمی تواند وجود داشته باشد.نه چیزی می آید ونه چیزی می رود.چه سلامتی و چه غیرآن،همه با

امراوصورت می گیرد.چه درعالَمِ ظاهری ات وچه درعالَمِ باطنی ات به انسانها زیاد اهمیّت نده.به هرکس به اندازه ای که هست ارزش قائل شو.درنهایت آنهاهم هرکدام مانندِتویک بنده هستند.اگرخواستهٔ الله نباشدهیچ چیزِتوضایع نمی گردد.بزرگترین وظیفه ای که دراین چنین حالاتی بردوشِ توهست،صبرکردن و راضی بودن است،زیرارهاکردنِ حقّ وبه سوی مردم شتافتن حرام است،ممنوع است.

حقّ رااززهرگونه بدی تنزیه کن.ازشرِّ نفس به اوپناه ببر.به راهِ توحیدواردشو.یگانگیِ اورا اعتراف کن.نجات پیداکردن ازدستِ نفسَت ،بزرگترین کاراست.لازم است برای این تلاش کنی.تازمانیکه عمرت به پایان رسد ونفست به انتهابرسدصبورباش.تابعِ اوامرِحقّ باش.

البتّه سختی ومضیقه ازمیان می رود.روزی می رسدکه مضیقه ازمیان برمی خیزد.نعمت می آید،راههای سعادت وسلامت گشوده می شود.حالِ پیامبرمان ص رابیندیش.به آنچه که برسردیگرپیامبران آمده بیندیش.بالخاصّه حالِ ایّوبِ پیامبربرای توبزرگترین درس است.سختیِ همه آنهاگذشت،وهم مانندِ ازمیان رفتنِ تاریکیِ شب دربرابرِ روز.مانندِ ازمیان رفتنِ سرمای زمستان،زمانی که تابستان آید.هرچیزی یک ضدّ دارد.هرچیزی یک آخروهرچیزی یک تاریخِ اختتام دارد.صبردرحکمِ کلیدِ هرنیکی است.دریک حدیثِ شریف فرموده شد :

" هرنقشی که قلب برای یک بدن دارد، برای صاحبِ ایمان هم صبرهمان نقش رادارد. " ودر جای دیگر :

" صبر همه ایمان است " فرموده شده است.

*

شُکر،ظرفِ مخصوصِ محافظت ازنعمت است.هرنعمتی که می آیدمحتاج به محافظت است.اگرمحافظه نگردد،نابودشده خواهدرفت.زمانی که شکرننمائی،همه اش ازدستت می رود.اینها که توضیح داده شد،پندهائی عظیم است.اینهارابخوان،عبرت بگیر.انشاءالله روزی نجات می یابی.

مقاله شصتم

بدایت ونهایت

بدایت ،باگذر ازیک زندگی معمولی به یک زندگیِ مشروع شروع می شود.به حیطه انجامِ اوامرالهی واردمیشود.سپس این هم برمی خیزد.درنتیجه این،بازهم به یک زندگی معمولی تبدیل می شود.برای بخوبی فهماندنِ این نکته ذکرمثالی بجا خواهدبود:

درآغازیک زندگی معمولی شروع میشود.یعنی کودکی بعنوانِ یک زندگی معمول ادامه می یابد.زمانی که به هفت سالگی رسید ناگهان تغییرمی کند،دورانِ تحصیل آغازمیشود.مدّتی زندگیِ آزادرا ازدست می دهد.سپس دوباره به حیاتِ سابق بازمی گردد،آزادزندگی میکند.امّا این بازگشتی است که به زندگی سابقش شباهت کمی خواهدداشت. مقداری وظائف برعهده او گذاشته میشود.این است مثالی برای اوّلین وآخرین دورانِ یک ولی. بازگشت دوباره آن ولی به زندگی معمولی لازم است.و بازمی گردد.امّا دراین اثنابرای او لازم است که خودرا بشناسد.دیگر دوره اوّلیه گذشته و به دوره آخر رسیده است.این دوره دورانی به نهایت حسّاس شمرده میشودازاین رودر خوردن،آشامیدن ،پوشیدن،ازدواج کردن ودیگر ضروریّاتِ مادّی ،تطبیق نمودنِ اوامرِدینی ایجاب می نماید.درتمامیِ حرکاتش می بایست مطابق با حرکات ورفتارِ سرورمان پیامبرص حرکت نماید.زیرا درقرآن کریم چنین فرموده شده است :

" آنچه که رسول برای منفعتِ شما آورده است را بگیرید.آنچه راکه ممنوع نموده را انجام ندهید ."

" بگو اگر الله را دوست دارید ازمن پیروی کنید،اگراین رانجام دهید الله هم شمارا دوست خواهد دلشت. "

*

نفست را نجات بده.تنبلیِ آن را رفع کن.آرزوهای شخصی وبدت را بشکن.درباطنت وظاهرت غیراز یگانگیِ الله چیز دیگری نماند.درونت-باطنت- با نورِ توحید آکنده شود.بیرونت-ظاهرت- با عبادت مزیّن گردد.در وادی امرو

نهی ها بسیاردقیق باش.عاداتِ دائمیِ توبراین منوال ادامه یابد.فهمت،رفتارت،با اوامرِالهی باشد.راه رفتنت وموضع گیری هایت براساسِ آن تنظیم گردد.روزوشبت بدین منوال بگذرد.تنگ دستی ات و گشاده دستی ات را براین اساس تنظیم کن.برای مریضی ات اینجابدنبالِ شفابگرد.سلامتی ات را دراین راه ادامه بده.چنین واردشوبه راهِ تقدیر.دراینجا تقدیر،تورادرآغوش خواهدکشید.هستی ات هیچ تأثیری نخواهدداشت.قوّتت بجائی می رسدکه هیچ کاری نمی تواندانجام دهد.درصحنه، تنها تقدیرحکم خواهدراند.هرچه قلم نوشته بسوی توخواهدآمد.دانشِ الهی تورا احاطه می نماید.درتحتِ امنیّت ومحافظت قرارمی گیری.حقّ ،تورا ازهربدی نگاه می دارد.دراین اثنا بسیاری ازراههای ضلالت گشوده می شود.مبادا راهت راتغییرداده به گمراهی بیفتی.بسیاری ازاشخاص دراین راه گمراه می گردند، امّا توگمراه نشو.اساساً قدرتِ الهی توراحفظ می کند.کافیست که تسلیم شدن به اورابدانی.حضرتِ الله تعالی چنین فرمود:

" قرآن راما نازل کردیم،ماهستیم حفاظت کنندگانِ آن. "

" ما به این ترتیب بدی راازاوبازگرداندیم، زیرااو ازبندگانِ درستِ مابود. "

تازمانی که راهت راتغییرندهی ونخواهی به گمراهی بیفتی ،حفاظت خواهی شد. برای زمانی معیّن برخی ازقسمتت ازدستت خارج می شود.این مدّت زمانِ کوتاهی ادامه می یابد.یعنی تا زمانی که نفست را به راه بیاوری.بایدبه این عادت نمائی.

ای شخصی که داخلِ طبیعت مانده ای،ای بیچاره ای که درراهِ نفس و گذارِ بدی ها ایستاده ای،آنها را رها کن.برای تواینها یک ***بار*** است.اینها برای تو بار نشود.با این بارها نمی توان به درگاهِ فنا رسید.یافتنِ فنا ازسوی تو با حالِ نزدیک شدن به الله آغازمی گردد.وقتی به درگاهِ فنا نرسیده باشدچگونه می شود واصل به حقّ گردید.این بارها را رهاکن.وقتی یک حالِ اندکی دیدی تصوّرنکن که دیگر واصل شده ای.موجودیّتِ دنیارا ازقلبت خارج کن.خارج کن تا آن تاریکی های طبیعت،نورایمانت را خاموش نگرداند.طبیعت نمی میرد.تاوقتی که توبمیری،آن ظلمت نابودنمی شود.این راخوب بدان.اگرنابودشودانسان فرشته می شود.تابعِ تجلّی می شود.حکمت نمی ماند.اوامر،حکمِ خودرا ازدست می

دهند.صبرکن،مدّتی چنین ادامه خواهدیافت.بعداً همه آرزوهایت به توداده خواهندشد.حدیثِ شریفی هست که این راتوضیح می دهد:

" ازدنیای شما سه چیز برای من محبوب گردانده شد،بوی خوش،زن، ونورِ چشمم که نمازاست. "

مدّتی چیزهای مادّی را رها کردن ،بعداًخواستن. به این خواستن گفته نمی شود.به آن " محبوب گردانده شد" گفته می شود.مدّت زمانی بعد به تو هم خواسته هایت به صورتی فراوان داده خواهدشد.وقتی که زمانش رسید.

این حال ازآنِ پیامبران است.آنها بزرگترین صاحبانِ استعدادهستند.زمان که گذشت رحمتِ الهی شمولِ خودرانشان می دهد.هرولی نسبت به حالی که داردپیامبران رابایدبرای خود نمونه بسازد.

دراوّل کارت با یک حالِ عجیب آغازمیشود.آخرش هم بایک جا افتادگی به پایان میرسد.هرولی خودش رادراختیارِ امرباید بگذارد.بایدتلاش کند که ازاوامرِالهی خارج نگردد.

مقاله شصت ویکم

ایستادگی نمودن تازمانیکه وضعیّتِ کاری که انجام میشود روشن گردد

هرصاحبِ ایمان بایدبیدارباشد،حتّی بیداربودن ودانستنِ اصلِ هرچیزی یک وظیفه است.اصل این است که هرچیزی راکه می آید نگرفته واوّل اصلِ آن راکنکاش نمودوتازمانی که حکم داده شود،بهتراست که بایستد.اوّل باید حلال بودنش مشخّص گردد،مباح بودنش فهمیده شود،پس ازآن فصلِ قبول آغازخواهدشد.صاحبِ ایمان تفتیش می نماید،سپس می گیرد.امّاآنکه درونش خراب است،منافق است،هرآنچه که مقابلش آیدرامی پذیرد.سرورمان پیامبرص بااشاره به این معناچنین فرمود :

" مؤمن کسی است که واقف به اصلِ کارباشد ."

دردیگرحدیثِ شریفشان چنین فرمودند :

" آنچه شبهه ناک است را رهاکن،پس ازاینکه فهمیدی شبهه ناک نیست قبول کن."

صاحبِ ایمان برسرهرسفره ای که دربرابرش پهن شد نمی نشیند،صبرمی کند.هرچیزی که داده شد را نمی نوشد.هر زنی راکه به اوپیشنهادکردند نمی پذیرد.به پیشنهاداتِ دیگری که درمواردِدیگرهم میشود بلافاصله نمی شتابد ،صبرمی کندتازمانی که حکمِ قطعی درموردش داده شده ،دست نمی زند.زمانی که آن حکم داده شد،کار تمام شده محسوب میشود.می خورد،می نوشد،عبادت می کند.کارهمین است که ذکرشد،هرصاحبِ ایمان به کمترین چیزهائی که باید تبعیّت نماید اینهاهستند.شایداگرصاحبِ ایمان در درجۀ تقوی باشد،دقیق ترعمل می نماید.بلکه هم زمانی که هربایسته ای درموردِاوامرکه می آیدانجام دهد،درجاتی بالاترازدرجه کنونیش خواهدگرفت.

*

در اینجا لازم است سه حال توضیح داده شود:

الف- این مربوط به همه مومنان است.کار را براساسِ اوامرِالله انجام دادن

ب - این درجه اولیائی است وحالِ فناء فِی الله است.اینها تنهاتابعِ تقدیرمی گردند.

پ- این زمره ازدوزمره ای که شمرده شدبرترهستند.بلکه هم خودشان متوجّهِ

آنچه که انجام می دهند نیستند.درکارهایشان تنهادستِ قدرت حکم می راند

درنتیجه آنان انسانهائی بزرگ هستند.

*

برای آنچه دردرجه اوّل قراردادردبایدمنتظرماند.امّا نه برای دوّمی،نه برای آنکه به درجه سوّم رسیده.این ذواتی که دردرجه سوّم توضیح داده شده اند می خورندو می آشامند.ازاینها حرکتی خارج ازاوامرِالهی صادرنمی شود.این صاحبِ ایمانی که توصیفش داده شددربرابرِکارهای بدمحفوظ است.آنها ازحدودِالهی عبورنمی کنند. همچنانکه الله حضرتِ یوسف رانگاه داشت این صاحبانِ ایمان راکه وصف شدند هم ازبدی ها محافظت می فرماید.بنده کسی است که دراین وضعیّت موردمحافظت قرارگیرد وهمه کارهایش به آسانی انجام گردد.گوئی راههای نیکوئی برای اوتا انتها گشوده است.امّا عکسِ آن بسته است.به راحتی گام برمی دارد،اوامرالهی رابدونِ خستگی وبدونِ تحمّلِ سختی بجا می آورد.اراده اش وابسته به خلق است.رضایتِ اوراجلب نمودن ،بدست آوردنِ رضای حقّ می باشد.این مقام بسیاررفیع است،بالاترین مرتبه اولیائی است.اینان کسانی هستند که تامرتبه پیامبری رسیده وصاحبانِ اسرارِ بزرگ هستند.

مقاله شصت ودوّم

عشق،معشوق و آنچه که بایسته است

خیلی عجیب است،هیچ برازندهٔ یک مؤمن نیست امّا بازهم بزبان می آوَرَد:

- " فلان کس تقرّب کسب کرد و یا دورشد."

- " آن شخص ثروتمندشد ویا فقیرشد."

- " فلانی هست ها، اون بزرگ شد ،ویا کوچک شد ."

-" این شخص رامی بینی؟ زبان زدِ مردم شد ویا فراموش شد."

وبسیاری حرفهای دیگرشبیه به این.همه آنها از جنسِ غیبت است.این حرفها،اززبانِ یک صاحبِ ایمان خوب نیست.برازنده نیست.هرشخصی خاصِّ خودش وراهی خاصِّ خودش را دارد.صاحبِ ایمان هم بایدراهی داشته باشد.

*

آیا صاحبِ ایمان نمی داند که الله یکی است؟ یگانگی رادوست دارد.می خواهد درهمه چیزها تک باشد.دربابِ دوست داشته شدن هم دوست داردیگانه باشد.نمی خواهد که غیرازاودوست داشته شود.اساساً دوعلاقه دریک جا جمع نمی گردند.اگرغیرازحقّ دوست داشته شد،دیگر عشقِ به حقّ نمی ماند.وقتی انسان بادیگرعشق ها وانواع غیبت ها سَروکَلّه زد،عشق به حقّ لطمه می بیند.نمی شود به هرنیکی کننده ای وابسته شد.زمانی که غیرحقّ دوست داشته شد،عشق به حقّ درقلب کم می شود.الله غیوراست.دوست داردکه درآنجاتنها عشقِ خودش باشد.چیزهای دیگررا ازخودت دورکن وبه کناری انداز.دیگری را اززبانت خارج کن.ازشتافتن به سوی آنها صرفنظرکن،نیکی راکه آنان انجام می دهندرا ازحقّ ببین.اگرازبنده ببینی ،بنده را دوست خواهی داشت زیرا پیامبرمان ص چنین می فرمایند :

" قلب، نیکی کننده را دوست دارد. "

اگرلایقِ عشق الله باشی او تورا محافظت می کند.ازهرسوخلق راازتومی بُرَد.برای اینکه ازهرجهت اورا دوست داشته باشی،راهِ مردم رابه تو نمی کشاند.درآن زمان است که می توانی به حقّ وابسته گردی تمامیِ هستی ات ازآنِ حقّ خواهدشد.کمی خودت را امتحان کن،تنهاحقّ رادوست داشته باش.خواهی دیدکه تنها صاحبِ خیروشَرّ ،الله است.دراین حال برای تو جذبه ای الهی می آید،نفست هم نیست می شود.هرچیزی غیرازهستیِ الهیت نابودشده و می رود.درآن زمان است که دستانِ خیربرای تو گشوده می گردد.درنگاهِ اوّل کارهای دنیوی برایت زیادمی گردد.زبانها شروع به مدحِ تو می کنند.همه بدونِ اینکه توبخواهی به کمکِ تو می شتابند.کارهای آخرتت هم متفاوت می گردد.آنجا تبدیل به جائی برای تومی شودکه ازمزّه اش نمی توان سیرشد.

*

به حقّ وابسته شو.دربرابرِ او با ادب شو.آنکه را نظاره ات می کندرا تو هم نظاره کن.یارِکسی شو که یارِتوست.دوست داشته باش کسی را که تورا دوست دارد.بشتاب به سوی کسی که تورا صدا می زند.آنچه دردست داری راصرفِ کسی کن که کارتورا راه می اندازد.یارِکسی شوکه تورا ازناپاکی محافظت می کند.بدهکارِکسی شوکه مرگی ندارد.منّت دارِکسی شوکه بدی هارا دفع می کند.اونزدیکترین دوستِ توست که تورا از دوستانِ نادان وفریبکار وازدستِ هرتیپِ شیطانی نجات می دهد.او را جستجو کن،درحالیکه اطرافت را یک سری راهزن دوره کرده . کسی که تورا ازدستِ آنهانجات می دهدالبتّه که نزدیکترین دوستِ تومحسوب می گردد.چشم به راهِ اوباش.

آیا حقّ ویک سری چیزهای مادّی و هَوی می توانند مطابقِ هم باشند؟ آیا چیزهائی که جزو ارزشِ مادّی بحساب می آیند می توانند با قدرتِ الهی همسان باشند؟نه دنیابا آخرت یکی است ونه قیمتِ چیزهای بی ارزش با ارزش های الهی یکی است.خودت رادرکجا می بینی؟تو وتمامیِ موجودات،اوّل ،آخر،ظاهر وباطنِ همه شان ،روندشان به سوی حقّ جلّ جلاله است.تمامیِ قلبها برای او می تپند.تمامیِ وزن ها وسنگینی ها درجانِبِ حقّ جلّ جلاله است.تمامیِ نیکی ها ازآنجا می آیند.

مقاله شصت وسوّم

نوعی ازمعرفت

خواب دیدم چیزهائی به زبان می آوردم.روشن نبود به که می گفتم.چنین می گفتم :

" ای شخصی که نفسِ درونت را،مردمِ بیرونت را، آرزویت را،خواسته ات را با الله جلّ جلاله یعنی با خالقت یکسان گرفته ای."

شخصی به نزدیکم آمد وگفت : " این که گفتی چیست؟" به اوگفتم :

" این سخنان ازنوعِ برخی سخنان است که انسان را به معرفتِ الهی می رساند."

مقاله شصت وچهارم

حیاتِ بی مرگ ، مرگِ بی حیات

روزی عرصه برمن تنگ شد،درخودم هیجانی پدیدآمد.چنین سئوالی ازمن پرسیده شد : " چه می خواهی ؟" درپاسخ به این گفتم : " چنان زندگی می خواهم که درآن مرگ نباشد وچنان مرگی می خواهم که درآن زنده شدنی نباشد." درپاسخِ این به من گفته شد :

" چگونه است زندگیِ بی مرگ و مرگی که زنده شدنی درآن نباشد؟ "

من ادامه دادم : " مرگی که درآن زنده شدنی نباشد،فراموش کردنِ خلق،با ندیدنِ خیروشَرِّآنها صورت می پذیرد.پس ازاین نفسم، اراده ام، وتمامیِ آرزوهای دنیا وآخرتم باید فنا گردند.نابودشدنِ تمامیِ اینگونه حواس درمن است.

امّا حیاتی که مرگ درآن نباشد،وجود یافتنم با موجودیّتِ حقّ است،دراین موجودیّت هیچ چیزازمن نباید باقی بماند.دراینجاست که مرگِ من حیات یافتنم می شود.یکی شدن با ارداهٔ حقّ است دراین مقام.این اراده زیباترین اراده هاست."

مقاله شصت وپنجم

رنجیدنِ ازالله، ممنوع

این رنجش ازچیست؟ بخاطراینکه دعایت قبول نشد، ازالله رنجیده شده خواهی شد؟دعایت راقبول می نماید،امّا کمی می تواند دیرصورت پذیرد.وقتی که دیرشد آیا می توان کاری بجای دلتنگ شدن انجام داد؟

گاهی شنیده می شود :

" آنچه که درست است راخواستم،نداد،آنچه می خواهم را نمی دهد. " وهم امر می کند : " دعاباید انجام شود ". تومی گوئی : " این حرفت بجانیست ،خطادارد". بخاطرِ این حرفت لازم میشودازتوپرسیده شود :

" آیا تو حاکمِ سَرِخود هستی؟ حقّ جلّ جلاله را انکار می کنی؟ "

درعکسِ این صورت اگربگوئی که بنده هستی ویک صاحب وسَروَر داری درآن حال هم بازبسیاری سئوالات ازتوپرسیده میشود :

" آیا بدلیلِ اینکه درقبولِ دعایت تأخیرشده سَروَرَت راتحتِ اتّهام قرارمی دهی؟آیا به حکمتِ اوشک می کنی؟درحالیکه او -جلّ جلاله- تورا وتمامیِ مخلوقاتش رابخوبی می شناسد.زیباترینِ هرآنچه که برای تو وآنهالازم است رابرایتان می گزیند. "

تهمت نزن.حکمتِ او جلّ جلاله را درک کن.حسّت را دراین راه تربیت نما.اگرآنچه که گفته می شودرا انجام دهی وظیفه ای که برگردنِ توست شکرکردن است.چونکه اوجلّ جلاله بهترمی داند چه چیزی بدردت می خورد.اوبهترازهرکسی نعمتی راکه مناسبِ حالِ توهست رابرایت انتخاب می نماید.شایداگر به تهمت زدن هایت ادامه دهی،حکمی که به توداده خواهدشداین باشد :

" توکافرهستی ،حقیقت را پنهان می کنی ."

چونکه به الله جلّ جلاله استنادِ ظلم می نمائی.درحالیکه الله جلّ جلاله به بندگانش ظلم نمی کند.حتّی سخنِ ظلم راقبول نمی نماید.استفاده نمودنِ این کلمه برای حقّ جلّ جلاله محال است.ممکن نیست.اگربه دلیلش برسیم ،این است : زیراتمامیِ ملک ازآنِ اوست.ظلم تنهازمانی وقوع می پذیردکه به حقِّ دیگری تجاوزشده باشد.راهِ رنجش ازالله جلّ جلاله را برروی خودت ببند.ازاین راه جداشو.بدونِ تردیدرنجشِ توازحقّ جلّ جلاله بدلیلِ برخی حوادثی است که به کارت نمی آید.نفست ازبعضی چیزها خوشش نمی آید.برای اینکه امراورا بتوانی بجاآوری کارت مشکل میشود،طبیعتاً نفس هم خوشش نمی آید،توهم به تبعیّت ازآن حقّ جلّ جلاله را تحتِ تهمت قرارمی دهی.

*

اگراتّفاقی مربوط به عالَمِ ظاهری ات رخ دهد، دعاکن.صبورباش.تلاش کن متابعت ازاوامرِالهی کنی.ازحقّ دلگیرنشو.بدنبالِ به انجام رساندنِ خواسته نفست نرو.گردنِ او را خَم کن.تابعِ چیزهای بیهوده نشو.زیرا امورِپوچ وبیهوده انسان را ازراهِ الله جدا می کند.بخاطرِالله نیک بیندیش.سخنانِ اورا تأئیدکن وبه این ترتیب انتظارِ نهایتِ کار رابکش.اگرقطعاً لازم باشدکسی رامتّهم کنی ،قباحت را اوّل درخودت ببین.نفست راکه دائماًپرچمِ عصیان دردست داردرا متّهم کن.او را بَد بنام.رنجش ودلگیری ات ازنفس خودت بهتراست باشد، تا رنجش ودلگیری ات ازالله.گفتنِ " ظالم" به نفست مناسب ترازاین است که به الله اسنادِ ظلم نمائی.تلاش کن درتمامیِ کارهایت تابعِ نفست نباشی.دربرابرِکارهائی که می کند گردن خم نکن زیرانفس دشمنِ الله است.نفس،شیطان، اینها خواهانِ نابودیِ موجوداتِ الهی وقدسی هستند.مانندِ یک دشمنِ پنهان تلاش می کنند ارزش های معنویِ تورا نابودسازند.پناه به الله بِبَر.راههای نجات راجستجوکن.دائماً به آنها بگو: " شماهاروح مرا تاریک می کنید،شمارا‌عفو نخواهم کرد."

این آیه الله را دائماً برای آنها بخوان :

" اگرشکرنمائید وصاحبِ ایمان گردید، چرا الله شما را عذاب نماید؟"

این راهم درگوشِ نفست بخوان :

" الله درهیچ چیزی به انسانها ظلم نمی نماید،لیکن انسانها به خودشان ظلم می نمایند ."

بسیاری آیات واحادیث شبیه اینها وجود دارد،آنهارا جستجوکن.بیاب،بخوان.

بخاطرالله دشمن نفست شو.دربرابرنفس ،یک سربازالهی شو.زیرابزرگترین دشمنِ قدرتهای الهی نفس است.

حضرتِ رسول ص یکی ازخطاب های الهی را که برحضرتِ داوودع واردشده را برای ما بازگوفرموده اند، نقلِ آن را دراینجا مناسب می بینم :

" یا داوود ،هَوایت را،نفست را رهاکن.زیرا درحیطۀ سلطنتم غیرازنفس وهَوی مجادله کننده ای با من وجود ندارد ."

مقاله شصت وششم

دعاکردن

نگوکه : " من به درگاهِ الله دعانمی کنم ." بعداًدرهرصورت ،آنچه که بایدبشودخواهدشد.این سخنان راهم بعنوانِ یک عذرجلوه نده.اینهاحرفهائی پوچ هستند.دائماً دعاکن.دعاکردن یک وظیفه است،تکلیف است،ایجابِ بندگی شمرده میشود.برای کارهای دنیاوآخرتت به الله التماس کن .دعاکن وبخواه.آنچه راکه حرام نیست،آنچه راکه به اخلاقت ضررنخواهدرساند راازاوبخواه.زیراجنابِ حقّ ماراتشویق به دعاکردن می فرماید. امرمینماید :

" به من دعاکنید، اجابت می نمایم.نعمت های زیبای الله رابخواهید،امّا آن نعمتهاراوسیله ای برای فخرفروشی به یکدیگرقرارندهید."

درموضوعِ دعابسیاری اوامربه پیامبرمان ص رسیده است.ایشان امّتش رابه دعا کردن تشویق نموده است.ذکرِ چند مورد ازاینها بجاخواهدبود.

" دعارا چنان درحالی انجام دهید که ایمان دارید اجابت خواهدشدوزمانی که به الله التماس می کنید دستانتان رابازکنید ."

این حدیثِ شریف آن حرفِ توراکه " لزومی به دعاکردن نیست.چه دعاکنم وچه دعانکنم خواهدشد ." نشان می دهد که نابجا بوده است.

دائماً ازالله بخواه.اگردرقسمتت باشدمی آید،این آمدن هم ایمانِ تورا می افزاید.بخاطرِ عادت نمودن به دعا کردن هم، ازریختنِ آبرویت درمقابلِ مردم نجات می یابی.شایداگرقسمتت هم نباشد بازهم دعاکردن خوب خواهدبود،به این صورت نشان می دهی که به الله ایمان داری.علاوه برآن دربرابرِ تمامیِ حالات، حالی حلیم به تومی بخشد.بدونِ اینکه تسلیمِ عصبانیّت شوی،راهِ حلِّ کارهایت راپیدامی کنی.اگرمقروض باشی به راحتی راههای پرداخت راجستجومی کنی.به دلیلِ آرامشی که داری اعتمادِهرکس راجلب می کنی.چونکه با ایمان هستی،کارهایت را به الله می سپاری. دربرابرِ دعاهائی که انجام می دهی اگردردنیا هم پاسخی داده نشود،درآخرت اجرِفراوان می گیری.گناهانت،خطاهایت بخشوده می شوند.الله کسی است که به بندگانش احسانِ

فراوان می نماید.دلش می سوزد.دعاهایت راقبول می نماید.قبول شدن دعاهایت محقق است.یا دراین عالَم یا درعالَمِ دیگر پاسخش رامی یابد.

سرورمان پیامبرص دریک حدیثِ شریفش چنین می فرماید :

" درروزِ قیامت شخصِ باایمان بعنوانِ پاداشِ برخی کارها که انجام داده بسیاری پاداش ها میبیند، به حیرت می افتد.سپس ازآنها می پرسد : - آیا اینها را می دانی؟ طبیعتاً اوهم نمی داند که آنها پاداشِ چه هستند و می گوید: -نمی دانم ، دربرابراین به اوچنین بیان می گردد. – اینها درواقع پاداشِ دعاهائی است که دردنیا انجام داده بودی.به دلیلِ اینکه درتقدیرت نبود،درآنجا به توداده نشد. دراینجا پاداشِ آنها رامی گیری."

هرصاحبِ ایمان به الله دعا می نماید،صاحبِ ایمان ،کسی که همیشه خالقش رایادنماید،کسی که هرحقی رابجا آورد صاحبِ ایمان است.بعد،هردعاکننده می داندکه بخشندهٔ همه چیزالله است.دعاکننده متکبّرنیست.درواقع به همین دلیل است که دعابایددرمیانِ خوی های صاحبِ ایمان قرارداشته باشد.اهلِ ایمان نبایدازدعاکردن گریزان باشد.

مقاله شصت و هفتم

جنگِ بانفس ونحوهٔ آن

هربارکه با شمشیرِمخالفت نفست رابِکِشی ،الله اورا مجدّداً زنده می کند.وقتی زنده شد،شروع می کندازتوبسیاری چیزهاخواستن وباتو به نزاع برخاستن.بالهای بدی را بازمی کند،بازشروع به پریدن می کند.دراین اثناست که مجدّداً برتو جهاد واجب می گردد.نفس نمی میرد،تازمانی که توسلامت باشی اوهم خواهدبود.فقط این هست که مجدّداً می توان آن رااصلاح نمود.حالا توبا اصلاح نمودنِ آن کارخواهی کرد.ودراین راه به توپاداش داده خواهدشد.وطیفهٔ دائمیِ صاحبِ ایمان غلبه برنفس است.سرورمان پیامبرص دریک حدیثِ شریفش چنین می فرماید :

" ازجهادِکوچک به جهادِبزرگ بازمی گردیم ."

ایشان این رادربازگشت ازیک جنگ فرموده بود.این سخنانِ بزرگ نشان دهندهٔ دائمی بودنِ مجادله با نفس است.دائماٌ باید درراهِ مجادله باآن بود.زیرا الله تعالی هم بااشاره به این چنین می فرماید :

" تازمانی که مرگ فرا رسد به عبادتِ پروردگارت ادامه بده ."

امر،خطاب به سرورمان پیامبرص می باشد،بنابراین خطاب به همه امّت می باشد.معنای عبادت دراینجا مقابله نمودن با نفس است.حتّی بزرگترین نیکی هاوخیرات ازمقابله با نفس شروع میشود.دائماٌ باید ضدِّآن راانجام داد،آنچه که نمی خواهد را لازم است که انجام داد.دراینجایک سئوال می تواندبه عقل برسد وپرسیده شودکه :

" چرااین خطاب به پیامبرص واقع گردید؟ نفسِ پیامبرص اصلاح شده بود،اوص هوائی نداشت. " الله تعالی دربارهٔ آن پیامبربزرگ ص چنین فرمود :

" او- ص- بیهوده سخن نمی گوید،هرسخنِ اویک وحیِ الهی است. "

این فرمایش پروردگاراست. درپاسخ به سئوالِ بالا می گویم :

" الله این امرش رابرای استقرارِ راهِ اسلام فرموده است.وبا این خواسته نشان میدهد که دربرابراوامرِدینی ،پیامبرص یکی ازافرادِ امّت است وبرابرِ با آنان.واینکه دربرابرِ اوامرِ اسلامی ،همه کس مانندِ هم هستند.

بعد پیامبرمان ص قدرتی معنوی دربرابرِنفس دارند، این را به اایشان ،الله داده است.دربرابرِوجودِاین قدرت هیچ بدی ازجمله نفس وآرزوهای شخصی نمی تواند پیامبرص راگمراه نماید.امّا دیگر مؤمنان این چنین نیستند.آنها دائماً مجبوربه جهادبانفس ومقابله با آن می باشند.حتّی اگررسول ص دراین راه غیرتی صرف ننماید،کارهایش دائماً برخلافِ آرزوهای نفس انجام می گردد.صاحبِ ایمان باید همواره شمشیرش برهنه باشد.تازمانِ مرگش دربرابرِ نفس مانندِ یک محافظ باید نگهبانی دهد.نباید به آن میدان دهد تا به سوی انجام دادنِ بدی برود.هرصاحبِ ایمان زمانی که به حضورِالله می رسد باید شمشیرش رابه خونِ نفس آغشته کرده باشد.واین حال است که آن شخصِ باایمان رابه بهشت می برد.حضرتِ الله تعالی دریک آیه شان چنین بیان می فرمایند :

" اگرشخصی ازحکمروائیِ خالق پرهیزنماید،تابع نفسش نگردد،جایش بهشت است ."

جائی که به نامِ بهشت ازآن یادمی شود،مکانی قدسی است. به آنجا تنها صاحبانِ ایمان واردمی گردند.کسی که یک باروارِدِآنجاشددیگربرای ابددرآنجا می ماند،دیگربیرون انداخته نخواهدشد.اینکه دوباره به دنیا بازگردانده شود ویا انتقال به جای دیگر،نمی تواندبه عقل خطورکند.درآنجا زیبائیها مرزی ندارد.هرآن تازه اش می رسد.برای هرنفس،هرلحظه بهترازآنچه اوّل داده شده بود و زیباترازآن ظهورمی کند.اینها اوّل وآخرنداردوپایانی هم ندارد.این زیبائی ها پاداشِ مجادله ای است که هرروز وهرآن دردنیا با نفس باید انجام گیرد.

امّا به منافق که برسیم وبه آنکه درونش خراب است،آنان برخلافِ این به سخت ترین فلاکت ها دچارمی گردند،زیرا آنان دربرابرِهیچ کارِ بدی ایستادگی ننمودند.تابعِ نفس های خویش گردیدند،به شیاطین وابسته گشتند.ازانجام وارتکابِ هیچگونه کفر،شرک وهرنوع بدی دوری نکردند،درنتیجه بر کفر مُردند و رفتند.به عنوانِ مجازات برای این، درآن عالَم برای ایشان انواعِ عذاب مهیّا گردید.اساساً جهنّم برای اینان حاضر شده است.جنابِ حقّ بعنوانِ اخطاربه صاحبانِ ایمان چنین می فرمایند :

" ازآتشی که برای کافران حاضرشده ،خودرا محافظت نمائید."

صاحبانِ ایمان تاابد دربهشت خواهندماندوکافران درجهنّم تا ابد خواهد ماند.درآنجا بخاطرِبدی هائی که دردنیا انجام دادند به سخت ترین عذاب هادچارخواهند شد.پوست هایشان ریخته ،بجای آن تازه اش درخواهدآمد،وبه این شکل عذابها راخواهندچشید. ندائی الهی دراین خصوص را گوش فرادهیم :

" پوستهای ایشان همانطورکه پوسیده وآتش گرفته وازبین می رود،به جایش ازنو پوستهایشان را عوض می کنیم . "

این جفا،مجازاتِ آن چیزی است که دردنیا انجام داده اند.هرلحظه بدونِ هیچ تردیدی بدی های دنیا را انجام دادند.با تبعیت ازنفس هایشان وشیطان هایشان ،رذالتی نماند که مرتکب نشده باشند .به این ترتیب عذابِ آن عالَم را هم خواهند دید.برای اینکه اعماقِ ذاتشان عذاب وجفارا کاملاً حسّ نماید پوستهایشان که هرآن ذوب شده و می پوسد،تازه ونو می گردد.امّا اهلِ بهشت دلیلِ اینکه خوبیهای آن عالَم رادریافت می نمایند به عمل کننده به نیکی هم گفته میشود:

" این جهادی است که صاحبانِ ایمان دربرابرِ نفسِ خویش انجام دادند. "

هرآنچه که دردنیا انجام شود درآن دنیا دیده خواهدشد.

حدیثِ شریف دررابطه بااین موضوع چنین است:

" دنیا، مزرعۀ آخرت است ."

مقاله شصت و هشتم

هرآن یک تجلّیِ نو

بنده دعامی کند،دعایش قبول می گردد.این حال اثری برروی تجلّیِ الهی نمی گذارد.سپس دعائی که انجام شده به اندازۀ گذشته درآنچه که درصفحاتش نوشته شده ضررنمی زند.دریک لحظه دعانموده میشود. زمانی که انجام شده اراده وتقدیرِالهی درآن راه است. بلافاصله قبول می گردد.وگرنه تقدیربا دعاتغییر می کند.خواستِ الهی تأثیرمی پذیرد.بسیاری ازصاحبانِ علم،معنای آیه ذیل راچنین توضیح می دهند:

" اوهرآن یک تجلّیِ تازه می گیرد."

دعا انجام می گیرد،تقدیرهم درهمان جهت است.دعاهم یک وسیله است.نورِتجلّیِ الهی بلافاصله کاری راقراراست انجام پذیرد،به پایان می رساند.وگرنه چنانچه برخی برداشت نموده اند:

بدلیلِ اینکه دعاشد هیچ چیزی صورت نمی پذیرد،با دعا به تنهائی نه یک بلا دفع می گردد ونه به کاری می خورد.

دربرخی احادیثِ شریف چنین توضیحی وجود دارد :

" بلا، تنها با دعا رفع می گردد ."

امّا این راباید مقداری روشن نمود، احتمال دارد کسانی باشند ممکن است که کسانی بدونِ تفسیراین را خطا دریافته باشند.

مراداز این حدیثِ شریف این است که رفع بلاگاهی بادعانمودن است.یعنی :

دعاانجام می پذیرد،بلا رفع می گردد زیراتقدیردرآن جهت است.تادعاانجام نشودبلا دفع نمی گردد.

حدیثِ شریف دیگری هست که درمعنا مساوی با حدیثِ شریفی است که دربالاذکرگردید:

" بنده باعملِ خودنمی تواند واردِ بهشت گردد."

این به معنای این نیست که بنده بدونِ عمل واردِبهشت می گردد.بهشت را الله عطا می کند.امّا مقام درآنجا براساسِ عملِ بنده است که تعیین می گردد.حدیثِ شریفِ دیگری هست که این رابیشترتوضیح می دهد.می فرماید که :

" –ازپیامبرص پرسیدم: آیاکسی خواهدبودکه باعملش واردِبهشت گردد؟

- درپاسخ فرمودند : نخیر،فقط بارحمتِ الهی می توان واردِبهشت گردید.

-آیا شما هم یا رسول الله ؟

- بله من هم ،فقط این هست که الله مرا در رحمتش غرق نموده است . "

زمانی که جمله آخررا بیان می فرموده دستِ مبارکش رابالای سرش قرار داده است.

*

معنائی که ازاینها اخذمی گردد چنین است : الله مجبوربه انجام دادنِ هیچ کاری نیست.نه مجبوراست که به خاطرِ دعای یک نفرچیزی به اوببخشد ونه دربرابرِ هیچکس زیربارِتعهّدی رفته است.

الله هرآنچه راکه بخواهدانجام می دهد.این آیات آنچه راکه می خواهیم بیان کنیم بهترتوضیح می دهند :

" الله هرکه رابخواهد می بخشد،هرکه رابخواهد عذاب می نماید.هرکه رابخواهدعفو می فرماید.هرآنچه رابخواهدانجام می دهد."

" او ازآنچه که انجام می دهد موردِسئوال واقع نمی گردد،آنان همه شان حساب خواهند داد. "

" الله به هرآنکه بخواهد روزیِ بی حساب می بخشد ."

*

کارهائی که انجام می شود همگی برمبنای یک حکمت می باشد.هیچ چیزی نیست که بی حکمت باشد.همه چیز درداخلِ حدودِ عدالتِ الهی جریان دارد.

کارهای عدالتِ الهی به این صورت به پیش می رود.هیچ دلیلی برای چنین نبودنشان وجود ندارد.زیرا ازنهایتِ اوجِ آسمانها تا اعماقِ زمین ،تمامیِ هستی دردستِ اوست، ودر تصرّفِ اوست.او دراین مواردهرآنچه راکه بخواهدانجام

می دهد.اساساً چیزی غیرازاین به عقل خطورنمی کند.همانگونه که زمین وآسمان راجزالله خلق نکرده،هیچ کسی هم جزاونیست که آنهارا دردستِ خودگرفته واداره نماید.اشاره کننده به این معنا، آیات زیر وجود دارد:

" آیاغیرازالله هیچ خالق دیگری هست؟ آیا به همراهِ الله ،الهی هست؟آیا شریکی به نامِ او می شناسید؟"

این آیه سوره آل عمران آنچه راکه این آیه قصدِبیانش را داردبهترآشکارمی نماید :

" ای اللهِ من،توصاحبِ هستی میباشی، به آنکه بخواهی مُلک عطامی کنی، وازآنکه بخواهی پس می گیری.آنکه راکه بخواهی به خفّت می کشانی.نیکی دردستِ توست.قدرتِ توبرای انجامِ هرکاری کافیست.شب رادر روز می آمیزی،روزراهم به شب مبدّل می نمائی.ازمُرده ،زنده و اززنده، مُرده خلق می کنی،به آنکه بخواهی روزی بی حساب می بخشی ."

ازالله طلبِ مغفرت نمودن

ازالله بخششِ گناهانِ گذشته ات رابخواه.بعدهم التماسش کن که برآن گناهان،گناهانِ دیگری اضافه نگردد.برای اینکه بتوانی تابعِ اوامرِالهی گردی ازالله کمک بخواه.آمدنِ قضاوقدر را به خوبی استقبال کن.دربرابرِبلاهاصبورباش.به آنچیزهائی که دردستت داری شکرکن.قدرِآنچیزهائی که دردست داری رابدان.بدنبالِ چاره باش تاروزِمرگ،با نتیجهٔ نیک کارت رابه پایان برسانی.اگرآخرین نَفَسَت درخوشی ونیکی به پایان آیددر آن عالَم دوستِ پیامبران،صدّیقان ،شهداء وصالحان خواهی شد.چقدرزیباست با آنان دوست شدن.

*

ازالله دنیا رانخواه،رفعِ بلا ،برطرف شدنِ حالِ احتیاج وآمدنِ غنارابخواه.

آنچه برای تولازم است صبوربودن است.با نیک نگریستن به آنچه که دردست داری قناعت کردنت بایسته است. ازالله بخواه که ارزش های معنوی که درآن هستی ازدستت نرود.عکسِ این حال، شاید هیچ برای توخوب نخواهدبود.چه میدانی که خیرونیکیِ درکدام سو میباشد.آیا ثروتمندی برای توخوب خواهدبود ویاراحتی دردنیا؟ دانستنِ باطنِ چیزهابرای توپنهان است.آنهارا تنها الله می داند.نیکی وبدیِ هرچیزی را او می داند.

ازبرخی چنین نقل شده :

" من کنجکاوِ دانستنِ این نیستم که روزهایم درخوبی ویا دربدی می گذرد.زیرا نمی دانم که خیرِمن درکدامیک است."

احتمالاً آن گفته اشاره به این آیه است که :

" برشما قتال واجب گردید،امّا شما خوشتان نمی آید.چه می دانید.بلکه آنچه دست داریدبرایتان خوب نیست، بلکه آنچه که دوست ندارید برایتان خوب باشد.درحالی که الله می داند وشما نمی توانید که بدانید ."

بر روالِ انجامِ نیکی باش.نفسَت بمیرد.خواسته های هوائی ات ازبین برود.شیطانت ذلیل وحقیرگردد.اگرآنچه راکه شرح دادیم انجام دهی اینها خواهدشد.اگربه راهی که شرح دادیم واردگردی ارادۀ بیجا درتو خواهدمُرد.امیدهای واهی ات خواهدمُرد.به قلبت صافی می آید.غیرازالله همه موجودات ازقلبت خارج می گردند.باعشقِ او پُر می گردی.پس ازاین حال،به تو ازاراده الهی نصیب می رسد.با آن هم اگربخواهی کارهای دنیوی واخرویت را، اوامر را بجا می آوری وبا آن تمامیِ آرزوهایت محقّق می گردد.درآن زمان اراده ات رام ومنقادِ ارادۀ حقّ می گردد.طلب می کنی وهرقدرهم که اومی بخشد توشکر می کنی.می گیری، می خوری،زیرا آنچه که برای تومهمّ است تنها اوامرِالهی است.به این ترتیب قلبت پاک شده بااراده ات که صاف شده در راهِ حقّ ادامه می دهی.

مقاله هفتادم

شکرنمودن واعترافِ به قصور

عملِ خودت رانبین. با آنها فخرفروشی نکن.این حال برازنده تونیست.دیدنِ نفس،توقّعِ پاداش داشتن دربرابراِعمالی که انجام میشود،خوب نیست.بهترین حالّت این است که اعمالِ نیکی که انجام می دهی را ازالله بدانی.بفهم که تمامیِ کارهایت راباکمکِ او انجام می دهی.و اعمالت رابراین اساس تنظیم کن.اگریک بدی انجام نمی دهی فکرکن این حال درتوخوب است یا بد؟البتّه که ازجانبِ حقّ است.اوتورا حفظ کرد. او تورا نگاه داشت.برای این حال بایدشکرنمود.لازم است که شکرکنی.کجاست شکر؟ به این بی عقلی می گویند : آیا این عاقلانه است که قدرتِ دیگری رابه حسابِ خودت بگذاری؟ آیا این عاقلانه است؟

گمانم این مثال ها برای تو چیزهائی رابیان کند.توبادشمن می جنگی امّا زورت نمی رسد.ازآن سویک شخصِ قوی می رسد،دستِ دشمنت را می بندد.به زمین می خواباند.توهم آنچه که بخواهی انجام می دهی.بعدهم ادّعا می کنی که همه چیزرا خودت انجام داده ای.درحالی که آن شخصِ قدرتمند اگرنمی آمد کاری ازدستِ توبرنمی آمد.شاید هم دشمن تورا می کشت.

*

مثالِ دیگرهم این :

یکی بود ،ثروتمند،به همه قرض می داد ویا احسان می نمود.توهم چیزی می خواهی امّا به تو نمی دهد.ازآن سویکی می آید وکفیلِ تو می شود و تو می گیری.بعدهم شروع می کنی به این ادّعا را نمودن : - من گرفتم.من اعتباردارم... آیا این برازنده است؟ درحقیقت این دومثال برای توست.کارهایت را منظّم کن.شکرکن.به انچه که به توداده کفایت کن.دائماً الله راستایش کن.تمامیِ نیکی هارا به او منتسب کن.کارهای شرّ راخودت برعهده بگیر.تلاش کن نفست را اصلاح کنی.اگرقراراست کسی رابد کنی و بد اعلان کنی ،نفسِ توبرای این کارکافیست، زیرا لانهٔ تمامیِ شرور اوست.

دائماً خالق را به عنوانِ یک خلق کننده بدان.به همین دلیل هم با ادب باش.نفست را لانهٔ بدی ببین وبرآن اساس تربیتش کن.

برخی عالِمان چنین می گویند :

ـ آنچه که برای تولازم است خواهدآمد.

حدیثِ شریفی به این اشارت می نماید :

" تلاش کنید به یکدیگرنزدیک گردید.راههای بدی رابرخودتان ببندید. هرکسی آنچه که بایسته خلقتش است را انجام می دهد ."

مقاله هفتادویکم

مُرید و مراد

تو یا مریدهستی یا مراد.

یا کسی هستی که ازطرفِ الله خواسته می شوی –محبوب هستی- ویا مریدی هستی که اورا می خواهی.اگرمریدبودنت راقبول کنی این راهم قبول نموده ای که مرکزِتمامیِ بارها هستی ویا بایدبدانی که کسی هستی که تمامِ بارها بر دوشِ اوست.علاوه برآن بایدمرادتحمّلِ هرگونه سختی رابنماید وبرای اینکه به آرزویش برسد وآنچه راکه می جوید بیابد،بایداین بارهارا بکشد.

گریزازبلا برای کسی که طالب است وجود ندارد.به نفست بیماری می رسد.فرزندت می میرد.اموالت به سرقت می رود.به باغ وباغچه ات آفت می رسد.تمامیِ اینها رابابد به خوبی قبول کنی.اینها تورا ازگناهانِ معنوی وناپاکیها محافظت خواهدکرد.به این صورت واردِ زمرۀ عاشقانِ حقیقت خواهی شد وبه آنان خواهی رسید.این به آن معنانیست که بایدبدنبالِ این آفتهاباشی،نخیر.منظوراینست که به آنچه که می آیدبایدراضی بشوی.یعنی به آنچه که ازخارج از اراده تو می آید.

اگرمرادهستی بازهم وظیفه خواهی داشت .درآن زمان باوظیفه سنگین تری رودر رو هستی.درآن زمان مبادا حقّ رامتّهم نمائی.اگربلائی بیاید شکایت نکن.بعداً از ارزشت کم میشود.حقّ تورا دوست دارد.بااین کارهای کوچک تورا می آزماید.برای اینکه تورابه مرتبه جاافتادگی برساند اینهاراامتحان می نماید.به این ترتیب درجه ات بلندمی گردد.به درجۀ اولیاء می رسی.درجۀ توازآنهاپائین تراست.آیا می خواهی درجا بزنی؟ جای آنها ازعالمِ سُفلی که تودرآن هستی بلندتراست.آیا دوست داری که به نزدیکِ ایشان برسی؟وضعی که درآن هستی پائین است.آیا آرزوی ماندن دراین وضعیّتِ پست راداری؟اگرحتّی تو آرزوکنی الله نمی خواهد.زیرا او تورابرگزیده است.آنچه که اوبرای تومی داند خیلی بالاترازدانسته های توست.اوبرای تو نیکی رابرمی گزیند،بهترین راحاظرمی

نماید.هرکدام مفیدترونیکوترباشد آن رامی گوید.توازقبولِ اینها می گریزی.دراینجا تومی توانی بعضی چیزهابگوئی مثلاً :

-" مادام که الله کسی رادوست دارد واورا می خواهد چرا اورا مبتلای به جفا می نماید؟ درحالیکه این جفا به کسانی می رسدکه بیش ازهمه دوست داشته شده اند."

دراین موقعیّت توضیحِ وضعیّتِ پیامبرص برای توکافی خواهدبود.اوکسی است که بیش ازهمه دوست داشته شده است.درکنارِاین اوست که بیشترین جفاراکشیده است.این حال راپیامبرمان ص چنین بیان می فرمایند :

" به شکلی ازالله می ترسم که هیچکسِ دیگربه آن اندازه نمی ترسد.درراهِ الله اذیّتی می بینم که هیچکس ندیده است.چنان اوقاتی رسید که یک ماه غذا نیافتم."

بازمی فرمایند:

" من کسی هستم که بیش ازهرکسی الله را می شناسم وبیش ازهرکسی ازاو می ترسم ."

این است حدیث های شریف.اینها جفاها رابیان می کند.دلیلش هم اینست که درجاتِ الهی افزوده گردد.درجاتِ آنان تنهابا اعمالی که دردنیا انجام می گردد رفعت می یابد.امّا دنیا محلّی است برای کسب نمودن عالَمِ دیگر.

وظیفه پیامبران پس ازبجاآوردنِ اوامرالهی ،صبوربودن واستقامت نمودن دربرابرِچیزهائی است که رخ می دهد.

بعداً این دنیا به پایان می رسد،آن عالَم شروع می شود،به سعادتِ ابدی می رسند.

مقاله هفتادو دوّم

آنانکه به بازار می روند

رفتن به کوچه ومحلِّ خریدوفروش به بسیاری اجزاء تقسیم می شود.البتّه که اینان یعنی صاحبانِ ایمان برای بجا آوردنِ وظائفِ دنیوی و دینی شان رفتنشان به بازارلازم است.بجا خواهدبوداگراینهاباتقسیم به چندبخش توضیح داده شود.

یک قسم ازاینها به کوچه می رود،فقط به چیزهای شهوانی نگاه می کند.به چیزهای بَد وابسته می گردد.لذّت های زودگذرآنها قلبش راخراب می کند.اگرهم ادامه بدهدهلاک می گردد.دینش را رها می کند.اخلاقش ضایع می گردد.لذّت های پست را که طبیعت داده انجام می دهد،تمامیِ حواسِ فضیلت رابه خاموشی می کشاند.امّا پس ازگذشتِ مدّتی بدی هایش رابفهمد،توبه نماید.الله اوراازآن بدی نجات می دهد.

قسم دیگری که به کاربازارمشغولیّت می یابند هم می بینندآنچه که می بینند.دراثنائی که روبه نابودی است، عقلش به سرش می آید.به اعتقاداتِ دینی اش می اندیشد،بلافاصله درمی یابدکه آنچه انجام می دهد خطاست.شروع به مجادله بانفسش می نماید.به اودرجۀ یک مجاهد داده می شود.بخاطرِکاری که انجام داده نامزدِ دریافتِ پاداشِ آن دنیا می گردد.حدیث شریفی هست که این موضوع را نشان می دهد.درآن چنین فرموده می شود :

" یک شخص درحالی که ناتوان ازانجامِ بدی باشد وبه آن بدی نزدیک نگرددبه او یک صواب داده می شود،وبه اوکه درحالیکه قدرتِ انجام رادارد ولی انجام نمی دهد هفتادصواب داده می شود."

دیگر قسمی که دراین کوی وبرزن می گردند،اوست که می رود،می خرد،می نوشد.شکربه الله می نماید.به بدی تمایل نمی کند.همه اش رابعنوانِ نعمتی می پذیرد که الله عطا نموده است.

بازیک قسم ازایشان به کوی وبرزن می رود،می گردد،امّا جزحکمت های الهی چیزدیگری نمی بیند.گوئی آنچه که می بیند نورالله است ودربرابرِ غیراین کوراست،کَراست.درجۀ این بلند می گردد.کسانی که به این درجه می رسند

غیرازحقِ رانمی شناسند.حتّی اگرازاین بپرسی : -دربازار چیزی دیدی؟ چنین می گوید: - نخیر. درحقیقت دیده است.امّا آنچه که دیده است قلبِ اورادربرنگرفته است.بایک نگاهِ آنی گذشته است.به آرزوهای بلندقامت وبد نگاه نکرده است.این ذات به هرچیزی به اندازه ارزشش اهمیّت می هد.بادندانش به مردم می نگرد امّا قلبش با الله است.کسانی که دربخشِ آخرِ این گفته هایمان به آنها اشاره نمودیم قلبشان پُراست از عشق به الله.درقلبش تنهاعشقِ او ومحبّتِ مخلوقاتِ او وجود دارد.بازارها را می گردد.کوی وبرزن را می چرخد،ازدهانش حکمت ها خارج می گردد.دعاها می خواند،به الله التماس می نماید،او را شکر می نماید.این انسان بزرگ است.به این ،حامیِ بندگان گفته میشود.به اوعارف هم گفته میشود.به اونامِ بَدَل –مُفردِ اَبدال- هم می توان داد.نامهای زاهد،عالِم، وخلیفة الله بر روی زمین هم استفاده می شود.نامِ پیغام آورنده الهی هم داده می شود.هرچه بگوئی برازنده است.

الله به اینان وبه تمامیِ صاحبانِ ایمان، رحمت ورضای خودرااحسان فرماید.

الله است که به راهِ راست هدایت می فرماید.

مقاله هفتادوسوّم

اولیائی که قصوراتِ پنهانشان آشکارمیشود

الله برخی کسانی راکه دوست داردرا نسبت به عیوبِ دیگران واقف می گرداند.این شخص، دروغهائی که گفته میشود،راههای شرک وکفرراحسّ می کند.آن ولی نمی تواندانیهارا تحمّل نماید.عصبانی شده فریادمی زند.البتّه اینهاراکه انجام می دهد بخاطرِالله است.اوّلاً اینکه در درونش عصبانی میشود،بعدهم درظاهرآشکارمی شود.این وضع اورانارحت می کند.شروع به گفتن می نماید.آن بدی هارا یکی یکی شمرده وبیرون می ریزد:- مسلمانی به این شکل نمیشود.

-آنانکه این کارهارا انجام می دهندشیطان هستند،شیطان هم دشمنِ الله است.

مانندانیها چندجمله ای بزبان می آودبعدهم ادامه میدهد: -این کارها راتنها منافق ها انجام می دهند.منافق ها به پائین ترین بخشِ جهنّم خواهندرفت.

این حرفها به این شکل ازدهانِ آن ولی خارج می شود.این حرفهاضرری به ولی بودنِ او نمی رساند.برعکس این حرفها دلیلی است براینکه او یک ولیِّ کامل است.

*

اوازجانبِ خودش حرف نمی زند.تجلّیِ الهی درونِ اورا فراگرفته است.اوکاری که انجام می دهدراباتجلّیِ الهی انجام می دهد.باتقدیرحرکت می نماید.زمانی که سخنانش رامی گوید گاهی به روی بعضی می گوید وگاهی درپشتِ سَرِ برخی می گوید.درپیِ آن برخی که خوششان نیامده شروع به بدگوئی درموردِاو مینمایند.برای اینکه این غیبت ها قطع شود برعلیهِ آن ولی این چنین حرف زده میشود:

- این یک ولی است،چرا غیبت می کند؟دربرابرِ این صدای آنها شایدسکوت نمودن بهتراست.

بعد دربیرون انسانها دلگیرمیشوند.درعالَمِ درون الله راضی نمی گردد،قهرمی کند .

ـ " ضررش ازفایده اش بیشتراست ."

این کارها تحتِ حکمِ این آیه شریفه قرارمی گیرند.

وظیفه ای که دراینجا برعهده آن ولی خواهدبود تابع شریعت شدن می باشد.حرکت نمودن براساسِ اوامراست.باید توبه نماید.اعمالش رابراساسِ اوامرِالله وپیامبرش ص انجام دهد.این کارها برای آن ولی کمی سخت خواهدبود.امّا برای دیگر متحیّران خوب خواهدبود.زیرابدیِ یک شخص را هرقدر به صورتش بیان کنی، بدی اش همانقدر می تواند افزوده گردد.

مقاله هفتادوچهارم

آنچه برای عاقل بایسته است

انسان دراوّل باید به نفسِ خویش بنگرد،خلقتِ آن راموشکافی نماید.باید به شاهکارهای خلقت درکائنات چشم بیندازد.درآنها باید تدقیق نماید.پس ازاین بایست وجودِخالق را استدلال نماید،زیراهمه موجودات درکائنات هرکدام یک راه هستند که بسوی الله می برند.هرکدام ازآنها حکمی هستند که قدرت وقوّتِ اورا آشکارمی نمایند.یک اثرِزیبا همواره دلیلی مبتنی بروجودِیک استاداست.برای توضیح بهتراین معنا شرحِ یک گفته ازابن عباس -ر.ع- بجا خواهدبود. اوّل یک آیه کریمه :

" الله هرآنچه راکه برروی زمین است را به خدمتِ شما گمارد ."

درتفسیرِ این آیه ابن عباس ر.ع چنین می گوید :

"درهرچیزی یک اسم ازاسماء الله وجود دارد ونامِ هرچیزی نامِ الله است.امّا تودرمیانِ آن اسماء وصفات هستی.دربیرون باقدرتِ اوصورت می پذیرد،درعالَمِ درون هم باحکمتِ اوتحقّق می یابد.الله ،ذاتش راباصفاتش پنهان فرموده است.صفاتش راهم با افعال پوشانده است.علم،با اراده تحقّق می یابد.امّا اراده باحرکات ظهورمی یابد.هنرسازنده اش را پنهان نموده. هنربا ارداه پدید آمد.آن درمیانِ پنهان بودنش مستتر است.نعماتش برروی زمین ظاهراست.قدرتش آشکاراست.هیچ چیزی شبیه اونیست.او می بیند و می شنود."

ابن عبّاس ر.ع دراینجا اسرارِ معرفت را آشکار می سازد.اینهارادرهیچ جائی ممکن نیست که دید.به چنین سخنانی به راحتی نمی توان برخورد.پیامبرص برای این انسانِ بزرگ چنین دعا فرموده است :

" یاربّی تو اورا در دین فقیه قرار ده،راههای تأویل را به اوبیاموز."

الله ما را به نیکی های ایشان واصل گرداند مارا جزو ایشان محشورگرداند.

مقاله هفتادوپنجم

تصوّف وتحقّقِ آن

تورا توصیه می کنم به ترسیدنِ ازالله و دوری نمودن ازبدی ها.به اوامری که درظاهردینِ اسلام است متابعت کن، دلت رافراخ نگاه دار،نفست رابه تنگی نَکِش.صورتت رابشّاش گردان.هستی ات راصرفِ راستی هاگردان.دیگران راافسرده نکن.کارهای سخت راخودت بردوش بگیر.قدرِ فقیری رابدان.قدرِبزرگان رابدان.قدرِ دوستان رابدان.با آنان بخوبی رفتارکن.به کوچکترها نصیحت کن.درصورتِ لزوم ازگفتنِ راست به بزگترها هم صرفنظرنکن.دشمنی نکن.به نیکی نمودن ادامه بده.زیادخرج کن.در راهِ حقّ باشد.جمع مال نکن .باکسانی که لیاقتِ صحبت ندارند مصاحبت نکن.نه درموردِ امورِ دینی ونه درموردِ امورِ دنیوی با آنها مشورت نکن.

*

تصوّف، رهاکردنِ غیبت وبدگوئی است.با به اندازه خوردن برای رفع گرسنگی،باتَرکِ عاداتِ بی فایده حاصل می گردد.رهاکردنِ هرآنچه که نفس را خوشایند است، خوب خواهدبود.

حالِ فقربا علم آغازمی گردد با طبع ملایم بزرگ می شود .علم آن رامحافظت می نماید. امّا خوی ملایم، انسان را موردِ علاقه دیگران قرارمی دهد.

تصوّف براساسِ هشت خصلت بناگردیده است :

- یک ، راست و درست بودن : گشاده دستی،سخاوتمندبودن. این عادات به ابراهیم پیامبرع داده شد.
- دو ، راضی بودن : این را اسحق پیامبرع دریافت نموده است.
- سه ، صبر : این حال راایّوبِ پیامبرع پسندیده است.
- چهار ، اشارت : این هم ازخصوصیّاتِ زکریای نبی ع می باشد.
- پنج ، غربت : این هم خصوصیّتِ یحیی پیامبرع است.

- شش ، ساده وضخیم پوشیدن : این هم مَشرَبِ موسی پیامبرع می باشد.

- هفت ، سیاحت : این هم نصیبِ عیسی پیامبر ع گردیده است.

- هشت ، فقر: این راهم پیامبرمان ص اخذ فرموده است.

دریک حدیثِ شریفشان فرموده اند و دوست داشتنشان رابیان فرموده اند :

" فقر ،آن چیزی است که من با آن مباهات می نمایم ."

الله با نامِ سَلامش برتمامیِ پیامبران ع تجلّی فرماید.رحمتش را ازکسانی که تابعِ ایشان شده اند دریغ نفرماید.

مقاله هفتادوششم

نصایح

به تو توصیه می کنم که هنگامِ صحبت با ثروتمندان با وقارباشی وهنگامِ صحبتِ با فقرا متواضع باشی.به این فکرکن که حضرتِ الله تعالی به تمامیِ احوالِ تو واقف می باشد.همواره متواضع وصمیمی باش.باتکیه بر برخی وسائل، به آنان ازخالق شکایت نکن.درتمامیِ احوال به آن خالق اعتمادکن.با اعتماد به صمیمیّتی که میانِ شما هست، حقِّ برادرت رانخور.با آن رهروانِ راهِ الله که دل وچشمشان سیراست به مصاحبت ادامه بده،دربرابرِایشان متواضع وبا ادب باش،با قطع نمودنِ خواسته های نفس، نزدیکترینِ انسانها به الله خوش خلق ترین وآینده بین ترینِ ایشان است.بهترینِ اعمال همراهیِ باحقّ است.به توهمواره صبوربودن وبا صبربودن راتوصیه می کنم.به حقّ اعتمادکن.صبورباش.

دردنیا دوچیزبرای توکافیست،صحبتِ بافقیر،خدمتِ به دوستانِ الله.

فقیرکسی است که تنها با هستیِ حقّ و با حقّ ثروتمند می گردد.

با کسانی که پائین ترازتوهستند مجادله نکن، حقیر می گردی.

*

با کسانی که بالاترازخودت هستند کشمکش نکن، زورت رابیهوده ازبین خواهی برد.

با کسانی که مانندِ خودت هستند جدال نکن، بداخلاق جلوه خواهی کرد.

فقروتصوّف دو امرِ جدّی هستند.نمی توان با آنها شوخی نمود.الله مارا وشما را وتمامِ مسلمانان را جزء راهروانِ حقیقیِ این راه قرار دهد.ماراموفّق بدارد که به حقیقتِ این راه واصل گردیم. آمین

ای ولی –دوستِ خدا- الله راهیچ فراموش نکن.به این حال ادامه بده زیراخیر دراین است.

ای ولی، به اوامرالله بخوبی بچسب زیراتمامیِ بدی هابا این دفع می گردد.

ای ولی، درزندگانی بعضی سختی هائی خواهدبود که بسویت خواهندآمد بااین بخوبی وخوشی برخوردکن.

این راخوب بدان که ازتمامیِ حالاتت،سکون وحرکاتت موردِ سئوال قرارخواهی گرفت.برای همین تلاش کن هرآن کاری را که بهترین است انجام دهی.

ازصرف نمودنِ حواست به بیهودگی دوری کن.به الله ورسولش ص وراهی که به راهِ ایشان می رود وابسته شو.طاعت کن. حقّی که برگردنت دارندرا ادا کن.چیز زیادی نخواه.درهرحال ات دربرابرِحقّ دعاکن. درحقِّ مسلمانان نیّتِ خوب داشته باش وخوب فکرکن.به میانِ ایشان به نیّتِ اینکه کارِنیک انجام دهی واردشو.هیچ شبی برای تودرحالی نگذرد که برعلیهِ یک مسلمان شَرّ و ذرّه ای بُغض درتو بوده باشد.برای کسی که به توظلم نموده هم دعاکن وآخرش را به الله بسپار.

*

دائماً تلاش کن که حلال بخوری ،برای دانستنِ آنچه که نمی دانی به دانایان مراجعه کن.بپرس. درهرحالی ازالله خجالت بکش، حیا کن.

دائماً به صورتِ معنوی با اندیشهٔ حقِ همراه باش.حتّی اگربادیگری سخن می گوئی برای خاطرِ اوباشد.

تلاش کن هرصبح چیزی به فقرا بدهی.

پس ازنمازِ عشاء دورکعت نمازِ استخاره بخوان – نمازی است مستحبّی که پس ازنمازعشاء خوانده میشود ودرآن ازالله طلبِ خیرونیکی می شود.م-

درمراسمِ تشییعِ جنازه مسلمانان شرکت کن.نمازِ میّتِ ایشان رابخوان.

هرصبح هفت باراین دعارابخوان : اَللهُمَّ اَجِرنا مِنَ النار- خدایا مارا ازآتشِ جهنّم محافظت فرما.

آیاتِ آخرِسوره حشرابه این صورت شروع کن وبخوان و حتّی حفظ کن:

اَعُودُبِاللهِ مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیم.......

مقاله هفتادو هفتم

شناختنِ الله ورهاکردنِ خلق

زمانی که الله راجستجومی کنی،خلق رانادیده بگیر.زمانی که به میانِ مردم رفتی نفست را دورنگاه دار.زمانی که خلق را رها کرده وحقّ را اندیشیدی خواهی دید که آنها وجود ندارند.اگرزمانِ داخلِ مردم شدن نفست را داخل نکنی،عادل خواهی شد.تابعانِ توهم ازتوامین خواهندشد.زمانی که به عالَمِ درونت رفتی همه چیز را رهاکن.تنها واردشو.درآن زمان دوستِ حقیقی ات را با چشمِ سِرّ ،با چشمی غیرازاین چشمها ، با حکمت خواهی دید.نفست ذوب می شود بجای آن امرالله می آید.تقرّب به او می آید.درآن زمان می توانی ببینی.نادانی تبدیل به دانائی،دوربه نزدیک،بی صدائی به آرامش ،ترس به امنیّت تبدیل شده است.

*

ای کسی که آنجا ایستاده ای،فقط دوچیزهست : خالق و مخلوق.

اگرخالق راقبول داری به باقی بگو :

- غیرازپروردگارِ عالمیان، بقیّه دشمن من است ."

این کارها براستی فهمیده نمی شود.آنکه چشیده می داند.اوکه صفرایش بیماروخراب است نمی تواند مزّه ای بچشد.فقط درانتهای یک درمان است که می تواند مزّه ای بچشد.

ای کسی که درمقابلم ایستاده ای،گوش کن : اگرصاحبِ ایمان،کارِسودمندانجام دهد نفسش به نیکی تبدیل می شود ،می فهمد که قلب دریافته.سپس سِرّ می شود،بعدهم فنا می گردد.بعدازآن هم موجودمی گردد.

دربرای دوستان بازاست.نفست را به راه بیار،دوست شو،ازآنجا واردشو.

ای کسی که درآنجا ایستاده ای گوش کن: آنچه بد است مخلوق را دربرابرخالق دیدن است.فرشته نشان دادنِ خود ازسوی طبیعت است.مدّت زمانی بعد این هم ازبین می رود.شکل اوّلیه خلقتت را می گیری.آنچیزی راکه درهستی ات جوانه

می زند را اوست که می کارد.اگراین رامی خواهی تابع اسلام شو.به حقّ وابسته شو.سپس این راهِ ما را طلب کن.بعدهم رو کن به یادگیریِ علومِ الهی.پس ازاین راههای معرفت راجستجوکن.ازاین ،هستی بیاب.هست شو.هستی ات با آن شود.

مقاله هفتادو هشتم

اهلِ مجاهده و اخلاقِ آن

آنان که بانفس مجاهده می کنند،حقیقتِ این راه راجستجومی کنند،می بایست از ده اصلی که درزیر مشخص شده تبعیّت نمایند.آنانکه به اینها تبعیّت نمایند کسانی هستند که حاکم برنفسشان می باشند.به همین دلیل به زیباترین چیزهامی رسند.

اوّل - به نامِ الله قسم خوردن : این قسم خواه درست باشدیانادرست،خواه قصدی باشدیا سهوی، درهیچ صورتی نباید انجام گیرد. کسی که قسم خوردن را عادت گرداند قطعاً ضررش راخواهددید.برای کسی که قسم خوردن رابه حالتِ عادت درنیاورد، راهِ نوگشوده می گردد.اوکه قسم خوردنش کم باشد،غیرتش زیاداست.درمیانِ دوستانش محبوب می گردد.ازطرفِ الله درِ نور برقلبش گشوده می گردد.با این نورازطرفِ هرکس برگزیده می شود.هرکه اورابببیند دوستش خواهد داشت.دشمنانش ازاو می ترسند.

*

دوّمین - دوری نمودن از دروغ گوئی :

دروغگوئی برازنده نیست.تنها یک دروغ ،چه دانسته باشد یا نادانسته،باعثِ بسیاری ازضررها خواهدشد.قلبِ آن کسی که تلاش می کند دروغ نگوید پرازنور می گردد.دانشش افزوده می گردد.اگربه این کار ادامه دهدزمانی می رسد که طوری خواهدشد که گوئی نمی داند اصلاً دروغ چیست.ازاین رومحبّتِ همه راکسب می کند.حتّی اگرازدیگری دروغ بشنود بایدآن رانهی کند.مانعِ دروغ گفتنِ دیگری شده هم خوب است.بایداین را انجام داد. آنان که دروغ می گویند راتشویق و وادار به تَرکِ آن نمودن.

*

سوّمین – به هیچکس قول و وعده ای ندادن:

قول دادن به همه،خطاست.صحیح نیست.احتمال دارد که به دلائلی که دردستِ انسان نیست نتوان قولِ داده شده را بجا آورد، در آن زمان شخص، دروغگو

خواهدشد.هرکسی که می خواهد وعده بدهد نباید قولِ قطعی بدهد. قول ووعده اش راباسخنانی مانندِ انشاء الله باید تمام نماید.کسانی که این عادت را بجا آورند سخاوتمندخواهندشد.ازطرفِ الله درپردهٔ حیا پیچیده خواهندشد.درنزدِ انسانهای صدّیق بسیارموردِ علاقه واقع می گردند.بندهٔ محبوبِ الله می گردند.درجه شان رفیع می گردد.

*

چهارمین – لعنت نکردن برمخلوقات :

لعنت کردن بجا نخواهدبود.نه برکسی لعنت نمودن ونه چیزی را اذیّت نمودن برازنده نمی باشد.اینها ازخصلت های خوبان است: لعنت نکردن و آزارنرساندن. نهایتِ این روش بسیار پرارزش است.زندگیِ کسی که برای هیچکس زبانِ بد بکار نمی بَرَد درامنیّت خواهدبود.دنیایش سلامت ،آخرتش هم پربار است.سختی نمی بیند.زیرا او بدیِ هیچکس رانخواسته است.احترامِ بندگان و رحمتِ الله براو خواهدبود.

*

پنجمین- نفرین کردن :

حتّی اگربه شخصی ، بدی هم شده باشد ،نفرین کردن برازندهٔ اونخواهدبود. دربرابرِهرکاربد ویاسخنِ بدی که درحقّش گفته وانجام شد،نفرین کردن هیچ هم خوب شمرده نمی شود.

آنکسی که نفرین نکردن را به حالتِ عادت درآورده ، به بالاترینِ مقام می رسد.کسی که اخلاقِ خویش راباابن زینت داده باشد دردنیا موردِعلاقه قرارخواهدگرفت، محبّتش درقلبِ مردم جا می گیرد.همه خواسته اورا اجابت می نمایند.درمیانِ مردم به عنوانِ شخصی محترم شناخته می گردد.

*

ششمین – حکم به کفرونفاق ندادن درموردِ شخصی که به قبله اسلام روکرده و نماز می خواند.

کسی که این حال رابه باطنِ خودحاکم گرداند نزدیک به رحمتِ الهی می باشد.به بزرگترین درجهٔ فضیلت رسیده است.این بهترین راه برای تبعیّت ازسنّتِ

پیامبرمان ص می باشد.حواسِّ معنویِ شخصی که درموردِ هیچکدام ازمسلمانان حکمِ بد نمی کند ،قدرت می یابد،ازعذاب امنیّت می یابد.به رضای الله واصل می گردد.این برگترین فضیلتی است که هرصاحبِ ایمان باید بدست آورد.تمامیِ انسانها به صاحبِ این خصلت حسِّ مرحمت خواهند داشت.

*

هفتمین – وقعی به بدی هانگذاشتن وحواسّ را محافظت نمودن:

این کاری است که صاحبِ ایمان پیش از هرچیزی بایدآن راانجام دهد.پاداشِ این، دردنیا هم دیده میشود. ودرآن عالَم پاداشِ آن زیبائی که بدست خواهدآورد بی پایان است.الله مارا دراین راه به موفّقیّت برساند.انجامِ این خصلت های نیک رابه ما احسان فرماید.به ما کمک فرمایدتاخواسته های بد ازقلبمان خارج گردد.

*

هشتمین - هیچکدام ازکارهای شخصی رابه دیگرانسانهاواگذارنکردن:

این کارویا آن کار،چه بزرگ باشد وچه کوچک،آنچه برای انسان لازم است انجامِ کارِ انسانها، به پایان رسانیدنِ دردهای آنان است.

کم نمودنِ هرگونه درخواستِ کمک ازانسانها، این کار زیباترین کاراست برای شخصی که به الله بندگی می نماید.برای کسی که راهِ اتّکاء به خالق را درپیش گرفته ،چیزی است که شرطِ محسوب می شود.اساساً برای منع نمودنِ بدی ها وتشویقِ به نیکی ها این راه بهتراست که موردِپسندقرارگیرد،زیرا دراین حال انسانها به چشمِ شخص برابردیده میشوند.اگردراین راه نیّتِ برگزیده نمودن باشد، الله کمک خواهدفرمود.ایمانِ شخصی که می بیند راهش تماماً به سوی الله بازگشته افزوده می گردد.دربرابرِحقیقت میانِ انسانها انتخابی انجام نمی دهد.ازجهتِ حفظِ ثروت وعزّتِ ایمانِ خودمجبوربه انجام دادنِ اینهاست.زیرا دروازۀ اخلاص از اینجا گشوده می گردد.

*

نهمین- قطعِ امیدازهرچیزی که دردستِ انسانهاست:

این هم برای انسان مهمّ است.کمک کننده برای حفاظت ازشرافتِ انسانی است.این حال، یک تمنّای قلبی است.پسندیده شدنِ این حال، یک شرافت

است.نشان دهندۀ یک ایمانِ تمیزاست.رسانندۀ انسان به توکّلی است که شفادهندۀ بیماریهای دل می باشد ورسانندۀ انسان به اعتمادنمودن به الله می باشد.این حال به الله می رساند.اینِ حال راهِ زاهداست.ازکسی که واردِ این راه شده حتّی کوچکترین بدی صادرنمی شود.این عادتی است که ازآنِ کسانی است که اعتمادشان به الله کامل می باشد.

*

دهمین – صاحبِ تواضع شدن:

مهمترین چیزی که درمیانِ نوشته هایمان هست همین است.برای شخصی که عبادت می کند تواضع لازم است.اگرمی خواهددرنزدِالله درجه اش بلندگردد باید راهِ تواضع رادرپیش گیرد.برای محبوب شدن درمیانِ مردم،بزرگ شدنِ مقامِ معنوی باید صاحبِ تواضع بود.

برای روبراه شدنِ اموردنیوی واخروی بایدراهِ تواضع درپیش گرفت زیراتواضع پایه واساسِ خصلت هاست.منبعِ تمامیِ خصلتهای زیباست.آنکه صاحبِ تواضع نیست به هیچ چیزنمی رسد.بنده با این می تواند به دردِ افرادِ صاحب درد برسد وبا این برایش رسیدن به رضای الله ممکن می گردد.صاحبِ تواضع بودنِ شخصِ صاحبِ ایمان درآشکاروپنهان، نشان دهندۀ پیشرفته بودنِ درجۀ تقوای اومی باشد.

با معنای اصلی تواضع باید انسان هرکه رادیدوهرچیزی رادید ،ازخودش برتربپندارد ویا اعتقادنماید که درآینده ازخودش برترخواهدشد.برای هرآنکه دیدبگوید : - این عالِم است،آنچه من نمی دانم را می داند.آنچه به من داده نشده به او داده شده ،آنچه اومی داند را من نمی دانم،اوبا آنچه می داند عمل می کند،امّا من جاهلم نمی توانم انجام دهم.

زمانی که یک جاهل رادید بگوید : - اودرحالی که نمی داندگناه انجام می دهد.من دانسته انجام می دهم.زمانی که مُرد معلوم خواهدشد.

زمانی که بایک کافرروبروشد بگوید : - بلکه به دین روخواهدکرد،باایمان خواهدشد.بلکه من بخاطرگناهانم بی ایمان خواهم رفت.پایان وعاقبتمان چه خواهدشد شد معلوم نیست.

بزرگترین کارکسبِ این حال است.اوّلین وآخرین کاری که انسان ازآن منتفع می گردد تواضع است.

زمانی که بنده این حال را در روحش حس کرد وبه درجۀ تواضع رفعت یافت،اجازۀ نصیحت نمودن بخاطراﷲ می یابد.شروع به نصیحت نمودن به همه می کند.تمامیِ غم وغصّه هایش که مربوط به کارهای دنیوی واخروی بوده ازمیان می رود.دیگر ازکسانی می گردد که اﷲ اورا دوست می دارد.بزرگترین دشمنِ شیطان هم محسوب می گردد.دیگر او رسیدۀ به درگاهِ رحمت محسوب می گردد.

درآخر لازم به گفتنِ چندچیزمی باشد که این هم درموردِ کِبر خواهدبود.

همانگونه که معلوم است تواضع متضادِّ کِبراست.درکسی که متکبّراست تواضع موجود نمی باشد.ازاین رومتکبّربودن به سودِصاحبِ ایمان نخواهدبود.اگرانسان بخواهد که این راه تماماً وبصورتِ کامل تحقّق یابد بجا خواهدبودکه ازخودپسندی خودرا دور و رها کند.اگروظیفه بندگی راشبیه به درختی کنیم که رشد می کند برای رسیدن ورشدِآن باید کِبر را رها کرد.رهاکردنِ خودپسندی وخودبزرگ بینی وظیفۀ هرصاحبِ ایمان است.

درحقیقت برای برخاستنِ این حالاتِ ناپسند بایدراهِ تواضع انتخاب گردد.تواضع بزرگترینِ شرفِ زاهدان می باشد. اشارتِ واردشدگانِ به راهِ حقّ می باشد.

*

به آنچه که درتمامیِ متنِ بالا شرح دادیم ،بجا می دانیم که اینهاراهم اضافه کنیم:

البّته که انسان ،زمانی که صاحبِ این قدرشرافت گردید به مقامی رسانده میشود.درآن زمان است که آنچه که انسان رانادانسته ویران می کند غیبت است.

این کاری تماماً بیجا و غیرضروری است.مخصوصاً غیبتِ بیجا نمودن دربرابرِ جمع مضرِّاست.اﷲ محافظه فرماید، کسی که دراین وضعیّت باشد اگرهم ازنظرِ معنوی به بزرگترین درجه هم رفعت یافته باشد، سقوطش دریک لحظه می تواند صورت بگیرد.انجامِ اینها همانطورکه تصوّرمی شود آنقدرهم آسان نیست.اﷲ فضل واحسانِ خودرا ازما دریغ نفرماید.اﷲ همه ماراموفّق به انجامِ این کارهای نیک بگرداند.اﷲ همه مارا ازکسانی قراردهدکه باطن وظاهرشان یکی

است.کمک دهنده به ماباشد تاهرکاری راکه ما را دردَمِ مرگ با ایمان ازاین دنیا ببرد موفّق گرداند.ازشَرِّ نفسمان وازشرِّ شیطان حفاظت مان فرماید.

کسب درآمد از این ترجمه جائز نمی باشد.

ح.ک.مقدّم